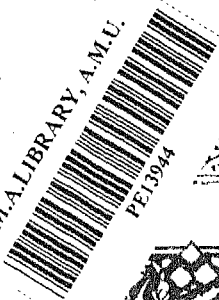




مکتبہ کائنات لاہور



M. LIBRARY, A.M.U.



مکتبہ کائنات لاہور

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا الصادق الوالحام

وآله الطيبين الطاهرين

CHECKED-2902



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا الصادق الوالحام  
والمرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين  
ابدأ لا بد من حمد و شكر خداوندی را شکر است که خالق جمیع مخلوقات و رازق تمامی مرزوقات است تخی است از  
احتیاج و غنا شمره است از موت و فانی است از غفلت نوم محراب است از نقصت و کمیت ابی و سبحانه ما در و پروردگار  
و اولی که گفته ساز عالمیان است خداوند واجب الوجود واجب الوجود و حقا که آن معبود یک است و صفات جمیع ماعاد و نبات  
و باک منزه از تمامی نقائص و معانی است بر مخلوقی تا چه در ذات و صفات از خالق خود جدا است از عجز و برتر است  
از هر ستمی و از هر محدود و سلام تمام بر او روح انبیای گم اتم پیغمبر و رسول الهی الا سلام بخداوند که علام عالمین و صلوة و سلام  
است علی محمد و آل محمد صطفی علیه آلاف التحية و الثناء که در فضل و سلاله خالق تکلیف است تمام  
الطبیعی و شفیع المذنبین از شهادت و نخل رعیس تمام دنیا و لقب بقیة النبیین و فارق کواکب سیمیه که از غنا  
عالمی تباست و بی چون و چنان و از آن حضرت مستحق پرستش و تبارک و تعالی و احسن است که

الحق که باجری انجام مضاری بخیران حقیقت نبوتشان افضل بنماید و دلیل قاطع است کمال معرفت است  
و بلاغت قرآن بصدر حق تعالی آن بی نظیر خزان صلی الله علیه و آله و سلم تحت ساطع و صلوة و سلام  
بر آن باد و عرش مقام که داماد و جانشین بر او و پیغمبری العز و الاحترام است نام پاکش علی بن ابیطالب  
بر پاکشده دین مبین غالب کل غالب است از جمیع کائنات خطا یا منزله و معصوم و جلالت شایانست  
معصوم است پیش از زبان شمشیر شیرین آنعالی جناب راجد مذہب حق سلام حاصل کردید و بلا ریب  
آنجناب هدایت یاب این بن مسین را در اطراف انکشافی زمین شایسته منتظر گردانید و راعی آنجناب  
و هر دو فرزندان آنعالی قبا حجاب سالک صلی الله علیه و آله و سلم کسی را بخله صاحب ای مبالغه  
اختیار نمود و جناب خالق سبحان در حق آن جان نفس نفیس پیغمبر من جان کلمه انفس ندارد آیه مبالغه  
نازل فرمود و درود و تحیت بر ای زده فرزندان آنحضرت که هر یک از ایشان بعد از دیکر امام بحق و صی سنجید  
و مثل پدر بزرگوار و جده عالمقدار خود دارند که آن عیبها پاک پاکیزه و طاهر و مطهر بعد حمد صلوة  
راقم این کلمات حق سمات چنان بر صفحہ خواطر اخلاقی و حافی و او دایمی ایامی نمی نگار که چون ساله نماید  
المسلمین من اشبات نبوة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطیبین در جواب ساله هندی بعضی در بیان ملت عیسوی  
بر عایت شلی مشهور جوابی تبرکی و بقصای کلوا الناس علی قدر عقولهم در زبان هندی بمعرض تجرید  
محمد الله تعالی بر مطالب لائقه و مضامین لائقه قابل ملاحظه و استماع زمره شائعه مشتمل و محتوی گردید  
لیکن بسبب اینکه مقاصد جليلة بهیه آن نقیضات هندی بهاسل ظهار پوشید در نظر ظاهر بنیان حق و رزق  
و هم که عجم و مثال نشان که مانوس بنان فارسی مطلع بران میباشند و بر زبان هندی اقصیت الملاح  
از ان ساله متفجع و بهره مند فیکر دیدند لند احسب قراح بعض اجله اما جاجاج اعزہ عماد الطین خج استم که  
تصامین لایزاله از تحیرات اضحی و تقریرات لائحه در زبان فارسی نگارم و در آن مطالب سامیه اینان بیان  
منهل و اسان در زبان بگویند سبک ظهار و درم بنا علیه بجانب مخر بر این ساله را لئعه برانی طی بر حله بگویند



متوجه که دریم و در اینجا به همه متضامین مندرج رساله می رسد رساله ای بعضی امور که تعلق تمام بر رساله یهودی  
 ندارد نوشته و بجز آن رساله فارسی طبعی است تا بدین عایت مطابقت قطعی و تطبیق تمام لا سئو از آن  
 این کتاب تا فی لطافه الکلام بسبب یک سرشیدم و رعایت مطابقت طرز جواب با طرز سوال مناسب است و این  
 درج عبارات فارسیه جواب فقرات هندیه به عبارات هندیه هم زبان فارسی است و بدین رساله را بعد از تمام  
 و کمال نام رساله هندیه فکوال الحالی یعنی **تأیید المسلمین** لاجتماع المطالب المضامین منسی کرد و این هم و الا این شرع  
 فی مقصود مستعدا بالبعد عن اورد و مخفی نماید که فی جواب قول رساله یاد صاحب فضل مذکور میشود **مفضل**  
**اول** در بیان نبوت که نسبت آنکال تعجب لایحی عالم کردید **امروا** نیست که با وجود نقل آیات  
 و آیه صحت الفاظ و اعراجات امر سهل آسان است زیرا که درین نامه صدها قرآن مجید که در وصف توصیف  
 صحت الفاظ و اعراجات مذکور است در صحت عالم موجود و یاد در صاحب رساله خود و جایجا نقل آیات منقول خطا و  
 غلط نمودند و در الفاظ و هم در اعراجات همین نسخ رساله خود را بعرض طبع در آورده و اطراف و اکناف عالم  
 مشایخ و مشرفین فرمودند و طبع شریف شان خیال طبع غلط نامه هم نگذشت که احتمال صد خطا از ایشان بخاطر  
 یکچکس عقل لایحی نباشد و اینچنین جرات کردن خیال این نوعی که هرگاه عقلا مطلع خواهند که دید چه خواهند  
 و با احتمال رساله خود را منطبع فرموده بعضی تشبیه کردن از مرد عاقل فهمید موجب تعجب و تعالی طبع  
 در آن رساله در نقلند که در واقع کرده آنرا انشاء الله العزیز جایجا در جاب قول کاکست نهالی میفرماید  
 خلاصه ازین امر دریافت میکرد که جناب یاد در صاحب در علم خود و صرف تمام خوبی مهارت حاصل نیست و بر سر  
 نحوه صرف نیز اطلاع نداند بلکه در فراج ایشان صلا احتیاط و اندیشه مال کرم نیست که از قرآن صحیح نیز  
 عبارات صحیح قرآنی را نقل نفرمودند و ازین امر ناوشوار عرض نمودند **امروا** و هم نیست که معمول عقلا  
 چنین است که در هر بابیکه دخل داشته باشند تا وقتیکه بخوبی بدان خلعت بهم رسانند کتاب از زبان تصنیف نمایند  
 و یاد در صاحب خلاف این علم نمودند که رساله خود را در زبان هند تصنیف نمودند و بعضی الفاظ عربی هم در آن مندرج

از خود در الفاظ و زبان کورجا بجا خطا کردند و لفظهای بسیار که خلاف محاوره و غلط میباشد معین  
 تحریف کردند پس اگر بپای این مرئوس بود و لازم بود که اول از مردی فهمید و سبب عقل و دانش  
 زبان عربی و مندرجی انجمنی تحصیل میفرمود و بعد از آن رساله خود را تصنیف نمود که موجب اعتراض نمیکرد  
**امر سوم** آنست که در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انبیاء و ابدال کلمات درشت و سخنان ناسزا  
 که شایان شان جای نداشتان صلی الله علیه و آله و سلم نمیشاندند و این امر از آن مدعی عقل و  
 انصاف خیلی مستبعد نمونید که ابتدا کردن بدشتی نزد جمیع عقلا امر مستحج و ناسزاوار و در تحقیق حق صواب  
 از چنین امر چه کار خصوص بکاه امروند که موجب ایمان فتنه و فساد و سبب بیاد عداوت و عداوت بوده باشد  
 و بر هر حال منصف ظاهر و باهرست که اگر کسی فقط من حیث الیه صاحب تبه بوده باشد در حق وی هم در  
 گردن بیوجنا مناسبت جای انقیام نیر که انجمنان فیج الشان منحر عالم و عالیشان اشراف جهان جهانیا  
 میباشد در مقابل کلام نافرمانش میتوانند که مقتضای **مصرع** کلون انداز را پادشاه سنگ است  
 ما هم در حق آن پادری کلمات درشتی خوشنوت نمیزند که سازیم لیکن ما که فقط تحقیق و اظهار حق صواب  
 منظور و منظور از اینجست با از ارتکاب درشتی و تخشین کلام با کلمه اعراض کردیم و بچگونه کلمات درشت را  
 در رساله خود مندرج نمودیم مگر اینجا که بجائی قلم را تاب نداشت پس انجا عفو و صفح ملتزم و درین رساله انشاء  
 الله العزیز بجانب و تمهیدهای پادری نیز اشاره و ایما خواهم نمود **امر چهارم** آنست که عبارت  
 سوال که پادری صاحب آنرا در رساله خود مندرج فرموده و قریب است که در رساله ما هم منقول شود و شمل است  
 بر اظهار اینکه در تحلیل عبارات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و وجود دست چنانچه آن عبارت نیز  
 بترجمه فارسیه برین پنج است بلکه در اکثر جاها در تحلیل اشاره و کنایه حضرت عیسی بحقیقت نبوت  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف زده است اینجکلام سائل مذکور الحال صدق راست است چه بکلام  
 حضرت عیسی و یک پیغمبران علی نبیا و علیهم السلام اشارات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیان نموده اند

[illegible]

و اولاد اطیاب آنجناب از من خود و مانند تحقق که مظهر بیت المقدس و کرامت معنی نسبت دهانیکه  
 زیارت این مقامات نموده اند و دیگر اموریکه مثلاً امور مسطور است سبب تحقق همین بقرین و غیر تحقق ثابت  
 یعنی می باشد حتی که هیچ منتفیس در صحت تحقق آن نورشک و شهباه نمی نماید پس معلوم گشت که قوا ترغیب  
 نقیض است باجماع حجیت تو از امری است حاجت با قیامت است لال احتیاج وین تظلم از و تو  
 اهل سلام ثابت است که آنجناب کمال قابلیت دعوی پیغمبری ده و مرد و از آنجناب شریعت خود دعوت  
 میفرمود بلکه تو را و اعتراض تمام اهل مل و خل شایع و غیر هم این امر فی الحقیقت ثابت است پس دعوی اول  
 ما ذکر نموده بودیم آنکه محمد است بدیهی ثبوت فایز گردید با قیامت دعوی فی آنهم بتواتر ثابت است زیرا که  
 تمام اهل سلام بتواتر نقل قائل این امر هستند و قاطبه برین امر اتفاق جماع دارند که آنجناب  
 معجزات بسیار ظاهر فرموده بلکه حق نیست که جمیع معجزاتیکه حق سبحانه و تعالی پیغمبران سلف را  
 متفرق داده بود یکی پیغمبر اصلی الصدیق علیه السلام مجتمعت عنایت فرموده بود بلکه گستره چنین میشد که قول  
 و تعلیم که متصف بصفت اعجاز نموده باشد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صادر گرد پس معلوم  
 باید نمود که یکی آنهمه معجزات آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید است که متواتر ترین معجزات  
 است و تا بقیام قیامت باقیست پوشیده نماند که حق سبحانه و تعالی قرآن مجید را از جنیت  
 معجزه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گردانید که غالب معجزه پیغمبران مشابه بجنس فعلی مقرر شده  
 که مردمان عموم و حضرات ایشانرا از ان مهارت حاصل بود چنانچه هرگاه در عهد حضرت موسی  
 علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام سحر و جاد و راج بود حق تعالی آنجناب را اعجاز دید چنانچه معجزه از او  
 شدن عصا عطا فرمود که ساحران از انقیاع و ابرار مثل آن عاجز و حیران شدند و در زمان  
 حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام چونکه طیبیان حاذق مثل جالیوس غیره موجود بودند و درین  
 طبابت کمال داشتند که مسالجه امراض نموده و مملکت بخوبی می نمودند لکن حق سبحانه و تعالی

انقضت راجحان مجزوه عطا فرمود که شش کعبه بنی افعال و اعمال اطباء می گورین بوده لکن آنها چقدر  
بر آن کعبه هستند بر آن نیست که حضرت عیسی در آن زنده بماند و از بر ص کوری مانند آن شفا می بخشید  
الی غیر ذلک من امثال اولی کین یمن طلیق میر کاه جناب سالک صلی الله علیه و سلم در عرب مبعوث شدند  
و اینها از فضیلت بحال فن فصاحت و بلاغت انشاء عبارات فصیح و بیغ و انشاء شمار آید بار بوده و  
عربین ششبار الضیف نموده می آورند و در کعبه عظمه ویزان کرده ایم فخر و مباحات میگردانند  
حق تعالی بر جناب سالک صلی الله علیه و سلم قرآن مجید را که بدرجه ششم فصاحت و بلاغت ارد و تحویست  
برگزین و نظم و صیغه و سبک غنی و سید می کرد و یکس شل آخ و بهتر از آن آوردن نمیتواند نازل فرمود  
و از آنجا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مکه و مناجات جناب سالک صلی الله علیه و سلم از پیش عرب  
ملکوت فرمود و بخدی کرده ارشاد نمود که در نبوت من شکلی از پیش قرآن یار آید آنجا میزنند بعد  
فرمود که و سورته که قرآن مجید یارید بر اینقدر هم تا و نشند پس فرمود که شکلی یارید این هم از این  
مکن نشود و در شکلی که کوچک است نمونند چنانچه خدا خود در قرآن مجید ارشاد می فرماید قُلْ لِّمَنِ الْكُفْرُ  
وَ الْکُفْرُ کُلُّی انْ یَا قَوْمِ اَمْثَلْ هَذَا الْقُرْآنَ لَا یَا قَوْمِ اَمْثَلْ فَا کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا یعنی  
بلوای محمد صلی الله علیه و سلم که را اینده می آید و میان و حدیان بر اینک به یارند تا این قرآن آید  
تا ندانند و اگر چه باشند برخی از ایشان مریض و بیم نیست و در کار و در مقام دیگر میفرمایند یَقُولُونَ  
اَفَرَأَیْتُمْ قُلُوبَنَا نَبْذُرُهَا مِثْلَ مَقْعَدِ زَیْدٍ وَ اَدْعُوهُمْ لِنَسْتَلْطَعَهُمْ مِنْ وِنِ اللَّهِ اِنْ کُنْتُمْ  
سَادِقِیْنَ فَاِنْ لَمْ یَسْتَجِیْبُوا لَکُمْ فَاَعْلَمُوا اَنَّا اَنْزَلْنَا عَلَیْکُمْ الْقُرْآنَ وَ اَنْ لَا یَلْکُمُ الْهَوَیْ فَاَنْتُمْ  
مُسْلِمُونَ یعنی بلکه بگویند که خود را یافته است و آنرا که بوی محمد صلی الله علیه و سلم پس یاریده و سور  
مانند آنکه ساخته و برافته بوده باشد و بخوانید و خود را هر که اعیانید از غیر خدا اگر نیستید پس بگو  
پس اگر اجابت نکردند سوال شما را یعنی سوره نیا و در پس بدانید که آنچه فرستاده شده بدانش الهی است

اعتدال و بیانیست بوی سزا سپیش کز او پس ای شاگردون بنده کائید و تیرخی سبحانه و تعالی محاسب  
بجانب کفار شده ارشاد فرماید **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا كَلَّمْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ**  
**وَأَذِّعُوا شَهَادَتَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ كَمْ دَقُّوا أَوْ كُنْ تَقَعُوا فَإِنَّهُمْ كَانُوا أَتَّارَ**  
**الْحَبِّ وَقَوْمَهُمُ النَّاسُ فِي الْحَيَاةِ أَعْدَاءُ لِلْكَافِرِينَ** یعنی و اگر بوده باشید شک و شبهه اختصیه  
فرموده استاده ایم بر بنده خود پس باریک سیوره که مانند آن باشد و بخوانید بد خود و گوی که همان  
نزد شما و غیر خدا اگر هستید نه سکویان پس اگر نکرد و یعنی مثل سیوه نیاوردید و هرگز نیتوانید که مثل آن  
بیارید پس بر پیر یزدان آتش فرست که منبرم آن آدمیان اند و شکها آماده و همیا کرده شده است بخین  
برای کافران غرض غرض ظاهر و آشکار است که در میان عرب و فضا و بلغا کثرت موجود بود و ند پس اگر آوردن  
مثل آن از ایشان ممکن نمید چرا انداخته شد جنگ جدال تعویج حربه قتال با کت احباب و اقربا و  
اطفال ضیاع نفس ابدان اموال منسوبت سبایا اهل منال و محبوبیت و بیست سنون و محام و اطفال  
خر و سال که اینهمه برایشان قوع یافت که ارامی نمودند و چگونه بقدر علای ایود و نصاری غیر هم  
من الملل و الخک در آن عهد موجود بود و ند پس از آن دراز مننه ما بعد بهر سیغه الی الان باشد از انیا و در  
و این معجزه را باطل کردند و اکنون چه از این امر اعراض نمایند پس معلوم شد که قرآن مجید کلام شریف  
نیست بلکه کلام جناب ب لاریا ب است و معجزه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله الاطیاب باطل  
اعجاز قرآن مجید بسیار است که اگر همه آن غرود و ثنوس بسیار بطول انجامد اما از ذکرش عرض می کنم که  
اشتیاق آن بوده باشد در کتاب اولانی اهل اسلام ملاحظه نماید که در آن تفصیل آن سندج و ند که در  
منجمله معجزات جناب سید کائنات است که آنجناب بیک شش و پنجاهت مبارکه را شوق و محبت  
و نشان این بود که شکرین کفار بیکان تعجب و کجی حق ایدید بجانب جناب صلی الله علیه و آله و سلم  
در معجزاتی که ظاهر میفرمودند نهاد و بحری نمودند پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معجزه مذکوره را از آنها فرمود

تا که بلبلان کلام شان بر بعضی اهل مرگ نشنودند و چه که سحر آسمان است یا آسمانی از نیکی و این سخن  
انتخاب نیز تواتر اهل اسلام ثابت است علاوه برین حکایت شوق فخر که در قرآن مجید مندرج است و دلیل  
صیح است بلکه مشبه برین امر واقع شده بلکه از مؤلفین و محققین کسی نمیتواند که انکارش نماید بلکه در دل  
همچو شک نیست که در مقدمه وقوع امر مذکور خطور نمیکند و تقریر دلیل نیکه در قرآن مجید صریح این  
سخن مندرج که با متابعت شوق کردید و کافران هرگاه معجزه می بینند میگویند که این جادو و سحر است که  
مستمع شناس اگر در واقع شوق و تفرق نداشتند در قرآن مجید این قصه مندرج میکرد و بدینطور اجماع  
لغاج کج گشته اند و پیغمبر خدا می گفتند که از خدا ترسید و جوین و غلوئی معاذ الله عوی پیغمبر می سکیند  
که امان و شوق تفرق نداشتند بود که شما این قضیه بی اصل در قرآن که ناحق آنرا کلام خدا می دانید خل  
که و اید و یسین جوین نیز فی القوالین کلام کفار ایام بر شنید از اسلام است در اندیشه بدیلهای نیکه  
و اقی هر که چنین حرف دروغ را بر زبان آورد بطور او را پیغمبر گوئیم بلکه این حکایت تمام عالم مشهور است که  
شخصی عوی پیغمبر شد و ده بود و مردمان بویان آورد و بودند که چنان سخن کذب زبان آورد و چنان  
امر دروغ را در قرآن مندرج کرد که اثرش هیچ جان نودند و در زمین نه در آسمان هرگاه از امور مذکور هیچ  
واقع نگردد و پیغمبر کفار سخن بگویند و شنید ساکت ماندند باز در وقوع اجرائی که کلام مقام شک  
و اشتباه ماند و جمله حیرات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اخبار غیب اظهار نمود آیه و قیل از  
وقوع آن چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ابواسیب فلان فلان از کفار اشرار هرگز آید  
نخواهند آورد و آخر چنین و انتخاب صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که ای و دعوی همیشه دلیل خواهند آمدند  
مطابق همین واقع شد چنانچه از حد کمرست و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا این بان کاهی یاست در  
یخویم سیم پیوره دلیل و خوار ماند و حالیا هم همین حال است بخلاف رضاری که بقصد ضای بعضی اصوات  
منقول اهل اسلام است تا و شیو که بری و نشان بقا و تهداد است تا همین مرشدان و این انجاست

و آنجناب خبر داد که اهل و موم بر کفای عجم غالب اند و اینچنین شد و نیز آنجناب خبر داد که مسلمین مالک و بلاد  
را مفتوح خواهند کرد و موافق همین واقع گشت و ایضا بجمعه بنابر عتب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بیان فرموده خبر ورود و لشکر ظفر بکیر است بر کاتب و کتابت انساب بکمه مظهره از راه اندر فراف و مکر تیرا  
بخا آوردن عمره و خبر وصول فتح قریه بکمه مظهره است در عهد کمرست مهد آنجناب این خبر است که در  
ان مقام محترم بار و دیکه ورود آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد و هم از جمله اخبار غیب است  
که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم همواره بتائید و حفاظت جناب حافظ حقیقی عز اسمه از سر و رکف  
اشرار و هیو و غیر هم من اهل ایضا و الحجب محفوظ و مصون خواهند بود ولی غیر ملک من الاخبار  
و اگر ما همه آن اخبار را تحریر کنیم بسیار طول خواهد شد لهذا از ان اعراض کردیم خلاصه این امور  
بتواتر اهل اسلام ثابت پس پیغمبری و رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بدرجه شوق رسید  
چرا که پیشین کوی باعتراف این پادری نیز از علامات پیغمبر است چنانچه این امر را آنجا پادری تحقیقا  
تسلک کرده است عنقریب خواهد آمد و جمله معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدون سایه است  
برای آنجناب تا پیش و تواتر اقبا کلام کروست در همه زبانها لاله آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم از یکچنین چیز تعلیم یافته بود و اصل از کسینگی انده بود و پر از آب گردید یعنی از ان چاه  
است که خشک شده بود بسبب افتادن آب من مبارک آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در ان وسیع  
گردن جامعیت کثیر است از طعام نسیم و نایچه و حبک خفقی از ناخوردن یک ناله و نان یکمصاع  
جو که حساب سیر دار السلطنت که مشرف و سیر و سیرت مقصد کن سیر فرمود و در  
این معجزات معجزات که از آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم بوقت ولادت و اوقات دیگر ظاهر شده پس  
بیرون از حد عد و لحاظ دارد که اگر اهل عالم همه آنها کرده شود یک مجله ضخیم مضاعف این ساله بلکه از  
این فایده زیاد تر و مفید تر است که در ولادت از این امر اعراض کردیم خلاصه کلام هم بکلیه بالا جملا



معجزات ارجانب سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم متواتر اهل اسلام ثابت است و اجماع و  
 اتفاق اینگونه جماعت کثیر و بنین جم غفیر را افراد و اشخاص آن اکثر عمار و دهور از کلام و کفر و متجاوز  
 و ص. با دران علما و عقلاء و اصحاب یاف و اتفاق و از باب فهم و فطانت و ذکا موجود برام باطل و کذب  
 و دروغ و قبیل محالات است اگر اینگونه تواتر که در هیچ زمانه منجاب آن منقطع نگردد و تواتر بنین اشخاص  
 که مثل جناب امیر المومنین علیه السلام و اولاد معصومین آن امام عالمیقام که موصوف کمال اوسع تقدس  
 و صلاح و سدا و بوده اند و نهایت اهتمام به انقدر و مانعت کذب بافته اند و شستند. و از کذب دروغ و غلطی  
 و هیچ کس با آن معصوم و مبر بوده اند چنانچه جمیع اهل عصر این حضرت دوست و دشمن و موافق و مخالف  
 بتقدس اتقائیشان اقرار و اعتراف داشتند و همین یک صحابه کرام و تابعین فاضل و زاهد و عباد عظام  
 و علما و ائمه و ذوی القرب و الاحرام که هیچ منصف دروغ و تقدیرشان محال گفتگو نیست در ایشان  
 و اهل می پسند و مفید و قابل حجاج نیست پس از کلام تواتر قابلیت فاده یقین بیاقت عمل خواهد بود  
 پس سبب اتفاق و چنین تواتر و اتفاق بر در منصف را واجب لازم است که بحقیقت نبوت جناب سالتم  
 علی الله علیه و آله و سلم عقدا کند و از تصدیق عساف و کذب بردار شود و با جمله مستحق مایه واقف از احوال  
 است و از خوبی معلوم است که در عهد یک جناب سالتم صلی الله علیه و آله و سلم دعوی پیغمبری نمود و یکس از عالم  
 علوم و ششم اربع انبیای سابقین و ائمه اخبار و ائمه سابقین قرین موجود بود و اکثر افراد ایشان صحبت  
 بصفت و یمینه و صف بصفته اذانی بودند و در فرق دیگر اگر علماء موجود بوده اند از جناب سالتم سابقین  
 اسلام رسوم ملاقات آمد و شد بیان نبوده و اگر کسی آنجناب هیچ علمی را بوجهی من الوجوه تحصیل نفرموده و  
 هیچ چیز را موصوف و هیچ کتاب آنجا نمانده یا وجود این جناب کلام بصح و یمنج آورده که تمام عرب و اعراب از او  
 مثل آن عاجز شدند و چنان کلام سرحدی خلق رسانید که یک یک سوره آن چنین مکارم اخلاق و محاسن  
 و اوصاف آداب گردید و شریعت و قوانین است که دست و دست و شش از آن محال انکار و اعراض دارند و درین

شریعت مقدس برای بهتری بندگان و دفع نزاع و مسامحه در معاملات و منکاحات و منکاحات محدود و  
 احکام جلال و حرام الی غیره که چنین قواعد و قوانین جلیله سدید را منقبط و معین فرمود که هر چند حکم  
 زمان و عقلای جهان تفکر کنند هیچ خدشه و شبهه در این آوردن نتوانند و بحکیم تبارز قواعدیکه در شریعت  
 انجاء پذیر شده معین مقرر کردن نتوانند پس مرد باطل نصف بنا بر این امر و بنا بر اموریکه سابقا از  
 بیان کردیم که شمس فی نصف النهار روشن و انکار سبکه و که انجناب صلی الله علیه و آله و سلم یقینی بین اند و  
 لاریب غیر فرستاده خدا بوده اند و در اینکه آنعالیجناب منون حق بود هیچ مقام شک و شبهه نداشت  
 لکن اگر کسی بجهل اعتساف کند و دیده و دانسته را حق منحرف شود پس علاوه بر آنچنان که توان کرد کون معلوم  
 باید کرد که اگر رضای چنین آثار اهل اسلام را که حالش ممکن شود مسلم نخواهند و ثبات ایشان را چاره در اثبات  
 نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بر بود و شریکین ملاحظه و چنین فرمایند که نبوت حضرت عیسی  
 قابل نیماشتند هیچ نبی این غیر رجب نمیشد باقی نخواهد ماند و عاجز و حیران خواهند شد و هم چنین اثبات  
 حقیقت نبوت هیچ پیغمبری این غیر از انکارشان ممکن نخواهد کرد و پذیرا که حضرت عیسی این پیغمبران دیگر  
 درین نامه حاضر خواهد بود و نمیکند که محضره و اظهار فرمایند و حقیقت انجیل و معجزات آنرا الفرق نمیکند قابل نمی باشند پس  
 لاجرم رضای اسامی ساکت شدن از انفرقه با هیچ تدبیری بهم نخواهد رسید اگر بصدور معجزات و آثار  
 خود را بخواهند آورد و ما هم بتواتر خود بر رضای حقیقت نبوت جناب سالات مآب صلی الله علیه و آله و سلم  
 را ثابت خواهیم کرد و غرض هر چه رضای حقیقت نبوت حضرت عیسی را به حقیقت پیغمبران دیگر در مقابل  
 فرق نمیکند دلیل قائم خواهند کرد و ما هم مثل آن دلیل را بهتر از آن قائم خواهیم نمود و در مقابل رضای اقران  
 و امثال آنها حقیقت نبوت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم را به حقیقت نبوت جناب و تعالی  
 افضل شریف داده است اهل اسلام را جمیع فرق درین امر که پیغمبران را محضره و عطا فرموده است که تا  
 بقیامت باقی است و آن قرآن مجید است چرا که هیچکس در هیچ قوی از اوقات در هیچ زمانی از آن

نیتواند مثل آج بهتر از آن بیار و بخلاف فرق دیگر که نزد کسی از ایشان چنین معجزه پیغمبرشان موجود  
نماید بقیامت باقی بوده باشند پس بل اسلام را درین امر هم فضیلت حاصل است بر فرقهای اخرو  
اثبات نبوت پیغمبر خود ایشان بخلاف فرقهای دیگر آسان تر و ذلک **فَصَلِّ لِلَّهِ نُبُوءَاتِهِ**  
**وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** و **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** حقیقت نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بشارت است  
که مذکور موجود است در کتابها نیکه نصاری آنها را بنام ترجمه انجیل و تورات موسوم کرده و بعضی  
انطباع در آورده در اطراف و کناف عالم رواج داده اند و هر چند ثابت نمیشد که آن کتب  
ترجمه کتابهای آسمانیست که از جانب حق انزال شده زیرا که در آنها چنان امور عجبه و شنیعه مندرج که هرگز  
شایان شان صحیفه آسمیه و سزاوارتر به کتب سماوی نیست و از سوی اینجانب پیغمبران آن کتب نیست  
اندر که چنان و نیداران چنین امور را بنیاد و اندر و علاوه برین از ملاحظه آن کتب و اثبات نبوت و کبر  
است بمقتدر است که آن کتابها ترجمه نبیند کتب است که بعضی اشخاص حواریین و غیرهم بطرز تواریخ  
و سیر و بیان حال حضرت عیسی و غیره انبیاء آنها را جمع و تلخیص کرده اند نه اینکه آن کتب ترجمه  
سماویست لی غیر ذلک من اشغال الاحتمال که ذکر کن هرگاه نصاری مدعی امر مذکور اند اهل اسلام  
را نیز سدا که مقتضای **الْمُؤْمِنُونَ عَلَى النَّبِيِّينَ** از آن کتابها بر نصاری مستدلال و حجاج  
نشدند جایا درایت باید کرد که این ترجمه که نصاری بعضی از انطباع در آورده اند با وجود اینکه از قصود  
ترجمین از درجه افاده و استفاده بسیار قطع میباشد و تحریفیه و تفسیریه و در آنها واقع شده حتی که تراجم  
عربی و فارسیه بندهیم در مقامات بسیار با هم اختلاف میبایست در و لکن با وجود این نیز بجهل اعدای  
گشت بشارت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن مندرج که احاطه آنها خارج است از نظر این ساله مختصر  
لکن باتیناً و تبرکاً موافق عدد و تبرک حضرت آل عبا علیهم السلام **الْأَنْبِيَاءُ** و بشارت در مقام  
پنج بشارت را بیان میکنیم و این دلیل احتجاج است که کسی از اهل انصاف در تمایز مقام انکار نیست نزد

و نزد اهل کتاب هم مسلم زیرا که خودشان در اثبات بعض امور خویش بجانب مثل این امور محال  
 اند چنانچه این پادری خودش در همین رساله در بیان علامت چهارم چنین فاده میفرماید اول خبر  
 پیدایش محمد صلی الله علیه و آله و آیه خبر پیدایش عیسی مسیح از زمانه آدم همواره منتهی شده  
 است عبارت آن ترجمه الفارسیه پس معلوم شد که اگر در انجیل مایه کتابی دیگر از کتاب باقیه خبر پیدایش  
 خاتم النبیین پیغمبر را وارد شده باشد و بان استدلال کرده شود پس آن استدلال تمام می باشد و ما  
 در اینجا ثابت میسر می کنیم که بنیاد اخبار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل غیر مذکور پس ضرور  
 است که پادری صاحب مع و دیگر نصاری بحقیقت نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم اقرار  
 و اعتراف کنند و این فاده خود را که اول خبر پیدایش محمد صلی الله علیه و آله و سلم در انجیل  
 بضممت و در مقام دیگر پادری مذکور چنین می نگارند لکن از توطئه شدن عزیز الله یک ستاره نمایان  
 شد آنکه خبرش در تورات بوده نه بی کلامه بآیه تسمیه الی غیر ذلک این کلام که مذکور شد هم  
 تأیید مطلب می نماید احوال آن بنابر آیه مذکور می کنیم **بشارت اول** در فصل بیست  
 و یکم از کتاب نبوت اشعیاء مذکور است و نظرت فارسی که بین احادیث و اخبار و الاخر را که حمل  
 لیسموا هماعا کثیره خلاصه شد آنکه حضرت اشعیاء میفرماید دیدم دو سوار را که یکی از ایشان  
 سوار بر مرکب کوش است و دیگری سوار بر مرکب کشته شود و نصیحت ما را مردم بسیار و در سفیرات بشارت  
 واضح حضرت عیسی علیه السلام و بنای سالک صلی الله علیه و آله و سلم موجود زیرا که سوار می  
 در در شایع و مرسوم بود و معمول آنجناب همین بوده که بر اثر سوار میشد بعد از عبارت طوط  
 در آخر متعلقات کلام مذکور چنین فرمود و قبل از آنکه من الان این جواب اعطی بل  
 و کل اصناف و صنوعات لایذی التی بها انخفت الی الارض حالش آنکه حضرت اشعیاء فرمود  
 چنین منی بینم که یکی از آن دو سوار میگوید که باطل عظمی همه تباهی آن یافتند و هر چه از صنوعات

ایده ای است و تمام مردمان از دست خود ترسیدند و بنا کردند که شته بودند همه زیره که شته فرموده و سید  
 دیده و بجا که نشینند و اظهار می کنند که بشت شکنی و قلع و دهم صورت و تامل مخصوص من جناب است  
 صل الله علیه و آله و سلم است زیرا که در عهد همان جناب مرند که رقبوت سر بخندیده الهی بقوت و نصرت  
 الهی با حسن جود و افع کشته با حمله یاده تر از بشارت مذکور که ام بشارت و صبح صریح خواهد بود  
 پس منصف با بد که انصاف نماید و بحقیقت نبوت جناب سال تمام صل الله علیه و آله و سلم اقرار و عترت  
 فرمایند بشارت دوم فصل ششم که در بول النبوة فی العربیه و عربیه قیاد یعنی نبوت

در عربیه اولاد قید است و این عبارت بشارت صریح است بحقیقت نبوت جناب خاتم النبیین  
 صل الله علیه و آله و سلمین زیرا که قید را از اجزا و کرام آن پیغمبر عالم قید است و نسب پیغمبر است  
 برین پنج است کما یصح به بعض الروایات محمد صل الله علیه و آله و سلم پیغمبر الله و عبد الله پیغمبر  
 عبد المطلب عبد المطلب پیغمبر ششم و هشتم پیغمبر مناف و عبد مناف پیغمبر قاضی و قاضی پیغمبر کلاب  
 و کلاب پیغمبر مره و مره پیغمبر و کعب پیغمبر لوی و لوی پیغمبر غالب و غالب پیغمبر و فخره و فخره مالک  
 پیغمبر نصر و نصر پیغمبر کنانه و کنانه پیغمبر خزیمه و خزیمه پیغمبر در که و در که پیغمبر الیاس و الیاس پیغمبر و نصر  
 نزار و نزار پیغمبر معد و معد پیغمبر عدنان و عدنان پیغمبر و و ابو و ابو پیغمبر و و ابو و ابو پیغمبر و و ابو و ابو پیغمبر  
 و سلمان پیغمبر و بنت پیغمبر و جلیل پیغمبر و قیدار پیغمبر حضرت اسماعیل و اسماعیل پیغمبر حضرت ابراهیم  
 علی نبینا و علیهما السلام و حضرت ابراهیم پیغمبر تاریخ ضعیف الله عنه فلما صدق وجود این بشارت و فهمیدیم که  
 اگر در حقیقت نبوت آن جناب صل الله علیه و آله و سلم تمام شته باقی می ماند لکن وای نا انصافی کدام بشارت  
 ششم در باب چهارم در جمیع یو خا بشارت عربی چنین مسطور و اما اسال ابی فاطمه السلام آخر لیت  
 معلوم الی الله انتمی و بعضی بنظر لوق ترجمه را گشته اند و اما التمس الاب فی سئل الیکم فایضا انکم لیت  
 معلوم الی الله انتمی فایضا معنی شافع است و و اسطه و سئل و مجد که راجع است بطرف معنی است

احمد و محمد که اساس شریعت غیر بر است و در انجیل فارسی چنین قلم و هن از پدر خواهم نوشت که او تسل  
و بنده دیگر شما خواهد داد و که تاباید بشما خواهد ماند استی و این بشارت نیز اشارت صریح است بجا  
حقیقت نبوت جناب محمد صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مسلمی بودن آنجناب باین شهر است و کسی  
از انبیا اچنین تسلیم با هست خود داده که آنجناب است خود را شاد فرموده و از همین جهت لقب آنجناب  
بشیر و نذیر است که بشارت دهنده است و دوستان خود و خویشان کنند و مخالفان خود میباشند و در  
و استخوان است که آنجناب است بشارت داده است است موجود خود را باین امر که یکی در بهشت و غیره  
داخل خواهند شد حتی که از بهشت خود عسائی را که بن تو به میرند مسلمی باین کلام شفقت الیام من بعد و که  
اندر بهشت فاشی که اهل انجا از من استی یعنی ذخیره کرده ام شفاعت خود را برای آن کنایه بکار  
است خود که کنایه باین که خواهم اصرار بر کنایه باین صغیر و از ایشان در شد و قبل از تو به مرده اند علامه سومی  
حدیث گوشتان بسیار استی بصلی الله علیه و آله و سلم و از خود جان من می آید چنین بنویس و جان با که شفقت  
و عایشین حال است باین شفقت پدر و مادر شفقت نسبت با طفلان خود و بوده بلکه از منم زیرا که مسلمی بود  
آنجناب شک کردن مسلمی و سوسطه از دیگران که کم می توانند و اینم ظاهر است که معجزه آنجناب که  
قرآن مجید است و احکام آن باقیام قیامت باقی و واری آنجناب هیچ پیغمبری نقرضه که در زمان نبوت  
ام و درین فن هیچی باند و بعد ازین پیغمبری بعوض نخواهد شد پس آنکه حضرت عیسی علیه السلام که آن مسلمی بود  
خواهد یافت این نام محمد و جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم که خوبی و فتح گردید و اگر از کلام ساد و احکام  
موجود و حضرت صاحب عصر از ان علیه السلام که نائب خلیفه و واردم پیغمبر است و درین نام است  
حضرت عیسی غیر از انبیا حیایانده موجود میباشد و باقیام قیامت باقی خواهند ماند و حضرت با که خواه  
و خلق ظاهر است که خواهد بود و در همان وقت حضرت عیسی نیز از آسمان شریف آید و بهشت سرشان بنام خواهند کرد  
در آنکه تمام پیغمبر طلب است زیرا که هر چه اول حقیقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است همان بعینه باین است

[illegible]





صلی الله علیه و آله و سلم کدام خلاف نزدیکی عقل و محال پیدا شود و اگر شما نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
از وی نقلی بطلان بکنید پس از شما می پرسیم که از این از بوزنیا تو رسید کدام جانوشه است که محمد صلی الله  
و آله نبی بر حق نخواهند بود بلکه در اکثر جاها در انجیل شلده و کنا چه حضرت عیسی بحقیقت نبوت محمد صلی الله  
حرف زده است و این کس را سبب کفر صحتی و خوف طول آن اشارت را را نوشته است هر شخصی که درین  
شک شبهه پیدا کند از نظر انظار فاسد بیند و آئین را این امر می بیند که جواب این کلام  
عالم را بطریق مناظره پسید الله الهادی الی الصواب از خواندن این پارچه در شروع از مولود  
نزدیک نقطه است عینی شما مردم را ضررانی میکند و اینها مردمان که نصرتی نمی بینیم که عیسائی هستیم  
در انجیل متفقین نامری می خواند عیسی مسیح اکثرت چه که جناب در شهر حاضر و روشن فتنه تمام شد  
از ترجمه کلام پیری افتد که نوشتن اینجا مفلور بوده **جواب سراسر اصواب**  
ما و اینکه این پادشاهی است کند بر کار مجر و ادعای او بدرجه نبوت نمیرسد که مولود می نصرت علی در  
جواب طلب دلیل حقیقت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم را که این پادشاه نشان نقل  
گرفته است نوشته فرستاد و زیرا که می تواند شد که فقط ندان که حقیقت و بطلان نبوت جناب سالتاب را سلیس  
صلی الله علیه و آله و سلم ایامی دیگر نشان نوشتن کلام مذکور و فرستادن آن شده باشد پس وجود کفوت  
این جهالت نوشتن کلام مذکور اختلاف اب و مناظره نباید دانست اگر اخیانانم چنین افع کرده است  
پس معتدل که مولوی مذکور را از ان کلام با نظر مستدلال کردن مفلور باشد که هیچ امر که بطل نبوت  
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد در انجیل و تورات غیر همان مذکور نیامده نبوت  
انجناب از عبارات انجیل ثابت می گردد و هیچ دلیل عقلی هم بر استحالة آن قائم نیست چه وجه انکار امر مذکور  
و که نام سبب هم اقرار در مسطور است غرض هر چند که مولوی مذکور اسباب هم فرصت غیره  
چنانچه در عبارت مذکور تصریح اتفاق نوشتن آن عبارات نشده لکن تا آزاد است حق بیان کرده اند

و نبوت جناب سالت آتصلی الله علیه و آله و سلم از ان بشارت بدو خبر نبوت رسانیدیم و معلوم  
آن بشارت دانی بکبرانی غیر غریب است پس هرگاه که موجود بودن بشارت در کتب است  
جواب کلام مذکور علی رضاری را می باشد که هر عایت جانبی بضمایق اراده تحقیق حق  
و صواب حسب الاستیحا و مولو صیاحت کو چنانچه در کلام سابق مذکور و معلوم بود و میر تحریر کمال  
و تحقیق تجسب آن بشارت کرده و جواب با صواب بیان میگردد و لا اقل که از روی نادان  
به کام ملاقات خواهد پذیرد و تحریر از حال آن بشارت مستفسر نشدند بلکه در صیاحت غیره  
تقرض اند و گویند پیش از آنکه این از خلاف طریقه انصاف است و غیره و از تحقیق حق  
پس در یک حدیث برین طریقه معلوم باید که که تا هنگامیکه ما بدو خبر نبوت نرسد که در تحقیق و توفیق  
نعمت علی که شخصی از علمای معتدین مین اسلام بوده اند می باشد کلام مرقوم البینه و جمیع لفاظیات  
نوشته فرستاده اند اما جوابی از جانب ایشان در مقدمه لفظ نصرانی و غیره هیچ ضرورتی ندارد  
مقتضای حق و طریق اسلام این نیست که جانبی طرفدار کسی باشد و آید لکن ای شیخ زانی و اهل  
مال مبلغ فهم و ادراک در صیاحت به جهت ظهار آنکه خطای او نیز که در امر خطوات است نباید از احتیاط حق  
نوشته می آید که لغوین معتدین متوفیق که بشارت تحقیق لفاظی که در جانبی بر اعتراف عقل و صاحب  
بصاف پیش نهاد و خاوندی باشد تصحیح ننمودند که نام قرینه نصران هم هست بر ایشان و در انصاف  
بر نسبت میکنند چنانچه محمد الدین فیروز آبادی که معتدترین لغوین است در کتابش در بیان لغوین  
فرمایان آن در نصر نوشته و در قاموس منبلیع نیز موجود و انصافیه یا فریادیه یا طایفه یا طایفه است  
و يقال انما نصره و لغوین یعنی انما نصره و لغوین یعنی انما نصره و لغوین یعنی انما نصره و لغوین  
در طبع نصرانه قرینه است و در کتب معتدله انما نصره و لغوین یعنی انما نصره و لغوین یعنی انما نصره و لغوین  
و حق الاما به و شکاک که در نسبت است و تحقیق او فی سبب است اما نسبت کافی است پس ملاقات

نصرتی بر او نصاری باشد حق دینی ملاست هیچ قیامت نیست علما و برین جهالت است که در او موقوف  
نکودر عبارت سابقه این بوده باشد که از عالمان مذکور قبیل انی چنین است که در پیشوایانیکه در بصا حجاب  
مولو بصا حجاب بونصرت کرده اند که او در عبارت سطره هلاق نصرتی بر قوم نصاری که در سخن علی بن حنبل  
افاسه است قطع نظر از زمینه مرشود و مقبول قانون مقر مسلم بن العقیلا و معلماست که کاشتا  
فی الاصطلاح یعنی مقبر نمون اصطلاح هیچ کمال مضائقه نباشد و از همین جهت تمام قبایل و اقوام  
صطلحات اسمای چند طبع و مقرر کرده اند که در زبان یکدیگر استعمال و مرجع نباشد که باینکه از قبایل عرب  
یکی دیگر می نیاید عرض نمیکند اینهم ظاهر است که در نام نهادن ضرورت تحقق و نتیجه تمیز غیر مضایل است اگر  
بالفرض فی تحقق نتیجه تمیزی و وجه نهادن شخصی اصطلاحی مخصوص اعمی و مقرر کرده اطلاق نصرتی بر او  
نصرتی بر او موقوف نموده باشند پس صلا درین امر برای نصاری جای گفتگو و اعتراض و مقام انکار و نقیاض  
متحقق نباشد خصوص اینکه در زبان عرب هیچ معنی آن لفظی نباشد که اطلاق آن خیار ناخوشه منسجم  
نسبت صفتی صلیح و استناد و تفریع بجانب نصاری بوده باشد پس جهالت لفظه که در اعتراض کردن آن  
اعتراض لازم نمودن بوجه و جهالت از حلیه صحت عا و عا طل است هرگاه مخاطب این دریافت کرد پس  
و پوشیده ماند که هر چند گفته فقره از فقرات رساله پادری علی ازین امر میباشد که عاری از افاده طلب با خالی  
از مضاحت یا بی محاوره یا غلط محل اعتراض نبوده باشد لکن بنا بر رعایت ختم تعارض بقدر فقره ای که  
نمودن آن لازم با اقرب بلزوم است و درین جمله کوشش نیز غیر متغیر است که گوییم پس میگوید اینکه در رساله  
پادری صاحب من اتفاقا از شخصی خادمین شریفیانی و از کسی عالم اهل اسلام در بنابر سلاطین شد پس  
نهایت متعجب است زیرا که معارف از نمیکند و نظر هر شیوه که این پادری از احوال مولوی نعمت علی و آن  
پادری که از مولوی که در وی مذکور است بسیار آمده بود و جاهل و ناواقف می باشد حال آنکه عام و قضیت  
یعنی چه آیینی می که خود نام مولوی نعمت علی را در ضمن عبارت شان نقل کرده افاده پادری از خواندن این

این بار چه بهره ده چه سن بیاست بر خواندن تحقق تکرار امو قوت داشته اند سبحان الله یا اکر  
 پادریصا حبیب مرت مولوی مسطور یکم خود بنزدیک می گیرایش از ای شنوایند پس هم مکرر بخیرود  
 و اینکه افاده پوری است که عیسیائی بهیتم پیش چیده مانند که عیسیائین انگساز کفین نزار است که  
 موافق طرز و طریقه حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام و مطابق ارشاد و بخت حضرت جناب شازانده  
 خدا و عبد ربوب بعهدند و موافق ارشاد و بشارات آنجناب چنانچه قدری از ان بگویند جناب  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اینمیر بر حق بنهند و پیروی اطاعت ایشان را در افعال اقوال  
 واجب الایمان شمارند نه آنمردم را که برخلاف ارشاد حضرت عیسی ایشان را پروردگار و خدای خود  
 می فهند شکر است که اینجانب حقتعالی اعتقاد خود کرده اند چنانچه از کلام پادریصا حبیب هم  
 چند جا درین رساله ظاهر شود که باو بیت حضرت عیسی قائل هستند و علاوه برین برخلاف حضرت عیسی  
 از تابعداری جناب قائم البقیه نیست بردارند و انکار از حقیقت نبوت آنجناب گردند و خدا را صاحب  
 میدانند پس حالش که چنین مردمان صدق عیسیائین بوده باشند و هرگز عقل هیچ عاقل کو را نمیکند که  
 حضرت عیسی الیاذ با بعد آشناسیدن شراب که فریل عقل شعور و مورث صد بافتند و شرور است  
 درست میدارند و گوشت خوک را که حیوان نجاست و غلاطت خوار است بخورند و میخورند و زود  
 خود را یکسوی گزرا از محارم معاذ الله کشته و روبا آن بلباس کس از ان بکلمیه حجم و مقدار عفتانیکه  
 پیشیندن آن و تمام عقلا و ارباب جمیع لازم و مناسب است ظاهر نمایان بوده باشند میان  
 آن محارم می آورند و از خفتان که سنت و طریقه حضرت ابراهیم خلیل است اعراض و انکار داشتند  
 پس صاحبانیکه عقایدات و عقائد چنان و افعال و طریقهها چنین اختیار کرده اند و این امور را هرگز  
 بدنی فهند ایشان را بطور عیسائی توان گفت و چگونه تابع حضرت عیسی توان شمر خلاصه که در نفس الامر  
 این صاحبان از عیسیائین کفین بوجه بوده باشد لکن هرگاه خوشنودی پادریصا حبیب همین مرست است

خاطر نشان مقامات آیه در کثرت مقامها تعبیر از ایشان در قرآن امثال ایشان بل فقط عیسائی خواهم کرد  
همین ملاحجه بفرموده ایم که فاعده لامشکحت الیه صراطیج امر معمول و مقبول عقل و عمل است  
بنا بر دو سابق مذکور مسطور شد افاده پادری و تخیل مقدس ناصری خداوند عیسی مسیح را الی آخره در یافت  
باید که در ملاحجه تخیل این کتاب که ترجمه آرا عیسایان معترض طبع آورده اند اصلا وجه وجهه ندارد  
زیرا که نزول آن اجابت اثبات نیست چرا که در آن کتاب چنین مضامین قبیحه و امور شنیعه مندرج که شباهت  
کتاب الهیه سر و اصحف سما و نیست از دیدن ترجمه آن صاف ظاهر و عیان میشود که آن کتاب عیسائی  
تسبیح و تخریب غیریم بطرز تواریخ در بیان حال حضرت عیسی جمع و تالیف کرده است طرآن بر تخیل  
مبجید که در آن صاف ظاهر شود که کلام خدایت مثل تفسیر این امر و نوای که بتجارب تخیل عیسائی  
شده و مثل اخبار رسال و تنزیل سول مثل کتاب نزل الی غیر ذلک در کمال الضحاکه و البلاغه و صفا  
و التضمن علی التماس و التماس فیه الامور شنیعه لفضیحه نمیشد پس باید صاحب لازم است که بدین علم  
ثابت کند که آن کتاب تخیل است نه اینکه بدون اثبات امر مذکور اطلاق تخیل مقدس را نمایند سجان  
اللہ آیا تقدس این کتاب شما همین است که انصاف کتابی کردید که در آن کتاب شامیدن شراب و کباب  
امر شنیع بدین چرخ و دایلا و اولاد از آنها العیاذ باللہ من لک کلمه سند بجانب بعض انبیاء است حجاب  
ایضا عنقریب کوز و خا هدر دید بعد از این یافت باید کرد که اطلاق خداوند حضرت عیسی نیقما  
و در مقامات آیه اگر از این بگذرست که باید در صاحب ایشان از اندامی خود میباشند چنانچه بعضی افاد  
اینده شان این امر صریح هم هست پس سراسر بوجه و مستقیح است زیرا که اگر حضرت عیسی العیاذ باللہ خدا  
بوده اند هیچ معنی در پیدا شدن شان از شکم مریم علیها السلام و مردن مصلوب و مقتول شدن باز  
نموده کردن پس سده و که خود این پادری قرار و اعتراف نمیده و نموده است چه اینهمه چیزها بر خدا  
محال است علاوه برین تمام لوازم بشریت در آن حضرت موجود بوده پس چگونه عیسایان بابویت آنجناب

انتخاب عتقاد کرده اند و برین تقدیر سه نادره اتفاق می‌عجب بسیار بجانب خدا لازم می‌آید مثل طعام  
 خوردن آب آشامیدن بول کردن و غیره اینها را فرقی مانند محتاج بودن بجانب مکان جهت کسب  
 و طعام غیره الی غیر ذلک من اتفاق انصاف بشری بلکه محتاج هیچ چیز نمیباشد و هیچ امری عیب و نقص و مستحق  
 نداشتند بلکه حضرت عیسی خداوند استحقاق و ظاهر نظر بر سه نادره است هر گاه با عتراف این امر  
 نامرئی گفتن حضرت عیسی ازین بگذرد که در ناصره پرورش یافته بودند هیچ شکی اگر آن افراد انصاری را که  
 در انقریه پرورش یافته اند خواه در اینجا متولد شده ازین مکر که نام ناصره نصران هم است نصرانی نگویند  
 چه قباح است بلکه هر یک از ایشان نیز قوم نصرانی نباشد بلکه مثل و شریک و پیغمبر شیخی من کور الحال اند و در  
 و شریک یا نبی یا نبی دیگر از وجه اتحاد و مشابهت اطلاق نصرانی کنند پس سبب آنکه در جواز استحقاق  
 مناسبت و ملاست فی الحکله کافی میباشد هیچ مقام محبت اعتراض نخواهد بود و پوشیده نماند که آنچه از  
 اطلاق لفظ شهر بر قریه ناصره نموده اند پس غیر مسلم و محتاج با ثبات است چرا که پیشتر قتیح بعضی کلماتی  
 لغویین معلوم کردی که مقام نامکو قریه است نه شهر ترجمه قول بی ثبات پادری  
 چونکه مولو یصاحب انجیلیان آنرا مل میخوانند که از ان و نشان نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را  
 بطلان میکنند و خود سوال می نمایند که اگر ما مردم نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از وی نقلی بطلان  
 می کنیم پس میخوانند که در کتاب باقیه خدا یکد ام جا مکتوب است که محمد صلی الله علیه و آله نبی بر حق خوانند  
 بونیس در کلامهای سابق خود نوشتن این سخن هیچ ضرر و زیاده ندارد چرا که چنانچه در نورت انجیل و غیره  
 مرقوم نیست که رام و کرشن حق و تا خوانند بود و چنانچه در حق مسیلمه که در زمان خلافت ابوبکر  
 خود را رسول الله مقرر کرده بود و مکتوب نبوده همچنان در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم نوشتن ضرر  
 نبوده که او نبی بر حق نخواهد بود و اگر از اینها بیک نبوت او باطل میشود آنرا من درش حد بیان می‌کنم  
 جواب حق سادات سالکان مسلک حنفی مولو

نعمت علی کجا در کلام مرقوم ادعای بیخرف کرده است که اگر پیغمبر خدا العباد با سلم پیغمبر رحمتی  
 بالضرور در تحریف توریت مکتوب بود که محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر رحمتی نخواهند بود که در جواب  
 آن پادری صاحب بیفایده این تطویل لطایل نموده اند و اول مطلب لوی مرقوم مقصود وی هر چه  
 است آنرا بفرموده بعد از آن هر چه خواهند خواست از شما خواهند فرمود و در آن کمال غیماست که اگر نصاری  
 از دلیل عقلی ابطال نبوت میکنند آن تمام است زیرا که نزد عقل حقیقت نبوت جناب سائمان صلی الله علیه و آله  
 وسلم مستلزم محالی و مستحالی نیست اگر است پس ناید که نصاری آنرا ذکر کنند تا اهل سلام جو این پیغمبر  
 اگر از دلیل نقلی بطلان می کنند این بهم ممکن زیرا که ظاهر است هر عقل خشی آنکه از آیات قرآن که خود نموده  
 امر مرقوم است نبوت بطلان امر مذکور غیر ممکن است چنانچه ظاهر هر سبب همین ظهور و ظهوری که تکرار  
 این شوق نمودن باقی مانده است لای تغییر و تحریف غیر همایس نصاری بیان کنند که در آنها کلام جا  
 مرقوم است که محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی رحمتی نخواهند بود بلکه در اکثر مواضع بشارت نبوت صلی  
 الله علیه و آله وسلم در تحریف و در پس حقیقت نبوت آنجناب کلام جا شتابه و اریایه جوابین سخن پادری صاحب  
 لازم بوده که شکی را از حقوق مذکور اختیار می نمودند و تصریح میفرمودند که از دلیل عقلی نبوت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم ابطال میکنند یا از دلیل نقلی بهر طریق تا کلام بی سرشته نمیدانند بلکه با کمال ابراز  
 و اختیار شقوق اعراض فرمودند و زیاده از آن نیست که تعرض حال و رو بشارت مضطرب و غیره کتاب  
 اینک که در کلام مذکور صریح است صلا نموند و احوال بشارت را نیز از مولوی عزیز دریافت نفرمودند و این  
 از عجیب غریب است غرض هرگاه پادری صاحب اعتراف کردند که در تحریف مقدس این امر که محمد نبی رحمتی  
 نخواهند بود و هیچ جاندگونیست پس کس عدم کرامت مذکور از جهت عدم ضرورت بوده باشد لکن انقیاد مذکور که در  
 استدلال لوی که در شوق ثانی نزدیک ما نمود است قوت حاصل که در پس این تطویل لطایل پادری صاحب صادر نشد  
 که از جهت کجایی مطلب لوی انقضی اند و اطراف جواب کلام مذکور را که بعضی احادیث فرموده فلا تغفل قولی است

عیسانی که ترجمه بدین عبارت چونکه مولود عیسا حب الی آخر هذا اللفظ صحیح ضروری بوده ای پادری صاحب  
 این مقام مقام چون چنانست مطلب نوی نمیت علی هر چه هست ظاهر است پس بطلان این سخن  
 مناسب ده و مولوی مذکور در کلام مسطور صحیح جا نمیدوی نگردد که بر تقدیر بطلان نبوت جناب  
 سالک صلی الله علیه و آله و سلم ایضا از بعد منته نشستن در مذکور محال بود و در مورد بعد از این معلوم است  
 که بجای لفظ بطلان نشستن لفظ یابی است هم پوشیده نهان که در کلام مولوی و شوق مذکور شده و بعد  
 پس عیسی را احتجاج دلیل نقل پس در جواب این جناب پادری صاحب تعرض شوق اول هم لازم بود و در مورد  
 پنج بر نه نشان تعرض حال اشارات انجیلیه ضروری و متهم بوده و الا قتل مولوی کور را طلبیده زانی حال  
 بشناخت رخاوه بوسیله تحریر و کتابت دریافت میگردد که مقتضای تقاضای اوصاف معین بوده پس  
 چرا این امور اوصاف نمودن انجیل معنی دارد و از این اوصاف انجیل ظاهر شود که از ادعای عیسا  
 انجیلیه ثابت بطلان نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم غیر ممکن است از جواب اشارت  
 جناب پادری صاحب جز آنکه احمد علی کت آنکه افاده فرموده که در کلامهای توضیح نشستن  
 این سخن صحیح ضروری بود و چون جواب آن محقر است از جواب افاده آینه ظاهر خواهد شد قول عیسانی مذکور  
 که منقول شده باین عبارت چرا که انجیل چه در تورات انجیل الی هذا اللفظ نخواهد بود پوشیده نهان که ما فقط  
 از نبوت نبوت جناب سالک ثابت است پس غیر حق بودن آن جناب بنا بر این قبول و ادله مذکور است  
 پس اگر چنانکه مطلب نوی نمیت علی همان بوده باشد که این پادری فهمید و اگر چه بعضی از کلام ایشان  
 غلط و نامموم بوده باشد لکن از این امر بطلان نبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم لازم  
 نمی آید حال آنکه جناب عیسا و باندانشان ام و کرشن سبیل و غیر هم نبود در آنکه اشارت های نخست  
 صلی الله علیه و آله و سلم خود در انجیل و تورات جوید پس جواب بدی اینجاست که بوسیله آنکه جناب پادری صاحب  
 صحیح ضروریست که تحقیق کلام و بر عاقل نیست که او را بنا بر این افاده یاری بر عدم فهم مقتضای کلام



نمایانگاه اعمال آگاه نمودن مخلوقات خود از حقیقت حال آنها را کول لدن و غافل گذاشته که راه  
 از این نسبت جناب برای غرضه مرتب شده تا نشان این تمام عقلا و مصنفین نشان است و چشم بین این امر  
 برای این نسبت است و مستقیماً با در اعتنا است این پادری چنانچه خواهد آمد و هم با عترت تمام را باب  
 عقل و انصاف استعالی از قلم مشهور است و هم چنین جمیع بنیان از صفات و صیغه مبره هستند لاجرم ضرر  
 است که عموماً با اشاره و کنایه بهر آنکه در بعضی اشعارت شخصی که درین و بعد از پیغمبری ظاهر شدنی  
 باشد که آن شخص حق بوده باشد باطلان و خلاف حق بودن طریق و اگر آنکس این طریق باطل بود و در  
 در کتب سابق و کلمات الهیه که بود و بزبانی پیغمبران است نشان ظاهر شود چنانچه از همین جهت نشانها  
 پیغمبر اکرم در غیله غیره آورده اند پس اگر عیاداً با امانت شریعت و طریقه جناب رسالت صلی الله  
 و آله و سلم اطلاق بود البته تعرض باطلان این امر عظیم که عهت کردید که هزار بندگان خدا بلکه که رو برادر و  
 بلکه از نیم یاد و قیام قیامت شد در کتب سابق و صحف الهیه در مکالمات نبویه بالا جمالی با تفصیل نکرده  
 میکرد و دیگر که عترت این پادری که اجمال باطلان نبوت آنجناب کتب سابق و نیکو که در مسطوریت بلکه خود  
 اشاره های جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در آن ماند که در موجود چنانچه معلوم کردی لاجرم  
 ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر حق هستند و این آنجناب را سر حق و صواب است اینکه  
 در ترجمه عبارت مولوی نعمت علی موافق نقل پدر صاحب گذشته که در خیال از پور بادرت بگذرد  
 جانوشته است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی حق نخواهند بود پس چنانچه می بینی شامل است اینهمه  
 را که ذکر بالا جمالی و باشد خواه با تفصیل با اشاره بوده باشد با بصیرت زیاده که کلام مسطور برین عموم  
 اطلاق است پس کلام مذکور را از آنچه ما نوشته ایم منافات از فلا تغفل مذکور ام و کرشن که پادری در  
 منقاه نموده جویش نیست که اول پدر صاحب را ثبات این امر میاید که آن امر و کرشن که بطلان  
 شکرین کفار آنها را بر حق و ما میفهمد بعد از آنکه حضرت عیسی علی نبی و علیه السلام مخلوق بود و

شده اند و حال شان مثل حال مهاد بود که مشرکین از آن حضرت آدم را قصد میکنند و میباشند چنانچه ملاقات  
 زام که اکثر انقوم مستحقین بودم بخدا می نمایند پس اول بلا و مصیبت لازم است که این برآل بیان کرده  
 بدرجه ثبوت رسانند بعد اثبات آن ما خود آنچه گفتیم که اگر اینجا آنچه بدی شان در اصل تورات  
 و غیره را مرقوم نیست الا قبل اینقدر که مذکور است که شرک است پرستی که نیست و حضرت عیسی و غیره این  
 سلف همه بر حق اند و منکر شان کافر است بطریق باطل پس هرگاه که رام و کرشن مشرک و منکر و  
 مجتعل انبیاء و رسول بوده اند و عموم کلام مذکور داخل خواهند بود چنانچه در قصر حیات فوقان حمید  
 اعنی قرآن مجید که در بیان سوره مال مختصران حال کفار و مشرکین منکرین انبیاء و مسلمانان و شده تمام  
 مشرکین کفار داخل میباشند و حال سید که اب نیست که از عیون انجیل غیره بطلان طریق مذکور  
 نمایان چنانچه افعال که بیشتر از انجیل نقل کرده ایم برای حضرت عیسی فرموده و اما اسالی فی عظیمک مسیحا شریب  
 معلوم الی الا بدین معنی است که هرگاه که در خود پس عطا خواهد کرد و همکار است و بدیده دیگر که همیشه با شما خواهد ماندیم  
 مصحح امر مرقوم است بلکه مال کار سید این شد که شمشیر بل سلام در عهد خلیفه شهاب مع اتباع و انوار  
 خود و زودی و صلح کنیم که دید اکنون از مذکور و بحمد اندم و نشان هم باقی نیست پس اگر غیر بر حق می بود  
 البته دین و اوقایع است باقی میماند پس عبارت مذکور ظاهر شد که او غیر بر حق بوده و همچنین از دیگر عبارات  
 انجیل نیز بطلان طریق و ظاهر شد و از خصیصات و قصر حیات قرآنی احادیث و خصوصیه بطلان بود  
 و دعا و فاسد کاسه و اظهر من الشمس است پس مطلقا و عموما این را کار کج و درست با و صیلا مرقوم نیست که را  
 و کرشن حق و ما نخواهند بود و سید سید بر حق نخواهد بود و معین است از عقل فطانت پادری و تشبیه جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بحال سید رام و کرشن و تخریر و فقره که ترجمه فارسیه اش چنین گویند چنان  
 در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم گویان ضرور نبوده که دینی بر حق نخواهد بود و او و انکه از بنابر انجیل و غیر  
 آنست و او را در این حق حقیقت نبوت و جناب است و نهایت تسبیح و تعظیم و انوار و انوار و انوار

کجا آید آن کجا رسد چنانکه اگر با عالم پاک یا محکم که ارم درستی زانها و با نیکه یا بدی تشدید داده است  
 بنیاد است که فضل اوصدین بوده از ارم و کوشش با نیکه آید و در او در مشرکین داخل میداند خود با سمن علمیه  
 و در حق این درستی ترجمه فارسی کرده از دیلمانی که نجم الدین با سمن آن که کبریت کلمه ترجمه فارسی هم حاشا شام  
 در این دلیل ال بوده باشد بر سلطان ثبوت جناب سالک صلی الله علیه و آله الاطیاب بلکه از اوله و بر این  
 در این رسالت نبوت آنجا ثابت که منکرین جواب بی آن محمدا صد عاجزند چنانچه در ویل و پاسین منکر  
 شد و هر شخص که ادعا داشته باشد و جوابی آن بشود **مفسر** خوش و کرم محک بنجر آید میان قیاسیه و شیخی و  
 هر که در خوش باشد و این با درمی حصه با شیخ کانه خود دیلمانی که بزم خود نوشته است هم قریب دارد  
 بر این آینه با وجه مبتدا و کافیه آنها را طبل خواهم نمود و تمام بودن آنها را کائنات را اربعه النشانیها  
 خواهم کرد و ترجمه **قول فی ثبات** در حصه اول پنج نشان اندان نشانها نیکه از آنها  
 نزد عقل نمی بر حق ثابت در میان خواهم کرد در حصه دوم هم نشانها در حضرت موسی  
 حضرت عیسی و ده در حصه سوم از دیلمانی قرآن از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر خواهم کرد که این  
 نشانها در محمد صلی الله علیه و آله نبوده بلکه خلاف این حصه چهارم خواهم نمود که بعضیهای محمد خلیفه در قرآن و  
 حدیث مندرج اند از کلامهای سابق خدا بر خلاف اند در حصه پنجمی که خواهم کرد که در لوح مذکور سلام در  
 دنیا از خوبی و عقل این خلاف است و در حصه آخری خلاصه همه را بیان خواهم کرد و **جواب حق شما**  
 اول جواب حصه اول این مقصد را اشکار نموده که اموریکه این پوری در بیان نشانها ذکر کرده بعضی از آنها  
 چنین است که در پیغمبر تحقیق آن ضروریست تحقیق بعضی بر نیکه این پوری را منظور مقصود است هرگز ضروریست در  
 جواب حصه دومی این پوری ظاهر خواهد بود که این فاده فرموده است که انکه نشانها در حضرت موسی حضرت  
 عیسی علی نبینا و علیهما السلام تحقیق بوده در مقابل اهل اسلام نوشتن آن بی فایده زیرا که ایشان خوب بودند  
 حضرت مذکورین قائل به این شده و خود حقیقت نبوت ایشان را با اوله قاطعه بر این اساس ثابت نمایند که بسیار است

است که با طریق یهود یا نصاری برخلافین و ثابت کنند اگر متقابل یهود که منکر حقیقت نبوت حضرت عیسی  
 هستند یا در مقابل کفار و مشرکین غیر هم که هر دو جناب راسخ و یکدینیا پیغمبر برحق نمیدانند ذکر کرده است  
 پس آنها را این عاوی پیدائیل کی ساکت خواهند شد میبایست که بر آنها بدلیل قاطع این امر را ثابت میکرد  
 پس اقامت بر این قاطعه مسکته که مثبت امر مسطور بوده باشند بر ذمه این پاوری لازم است هرگاه  
 نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی را بر این تها ثابت خواهد کرد و هر دو کتاب را بداند و این همان طرز بلکه  
 بهتر از آن حقیقت نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را بر سنگین مخالفین شان ثابت خواهیم  
 و الله اعلم علی ذلک در جواب جمعی ما بیان خواهیم کرد که نشانه صفاتیکه در پیغمبر عیسیا بدیکی در  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجه حسن متحقق بوده و انکار این امر را بر بی انصافی است و از پنج است  
 قرآن مجید و از پنج فعل آنجناب ظاهر میشود که در آنجناب صفاتیکه در پیغمبر عیسیا موجود و در  
 حصه جاری خواهیم نوشت که مواعظ و نصح و اوامر و احکام و اقوال و افعال جناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مستلزم کذب ابطال کتب انبیاء سابقین نبوده بلکه بارها مواعظ و نصح  
 و اقوال و افعال آنجناب متضمن میبود بر اظهار اینکه پیغمبر این سلف همه برحق بوده اند و درین  
 طریقه شان تمام حق مصلوب بوده است و کتابهای شان همه برحق و منزل من جانب الله بود  
 بلکه هر کس منکر امر مرقوم بوده باشد بروی جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم حکم کفر جاری  
 فرموده باقیمانده اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم با معصیت حکمت پروردگار بعضی احکام  
 انبیاء سابقین را حکم الهی نسخ فرمود پس آن اصلا مستلزم انکار و کذب نیست چنانچه بر هر حال منصف  
 ظاهر و آشکار و بینه غفریب انشاء الله تعالی تفصیل مکن خواهد شد در ابطال حجتی  
 بیان خواهیم کرد که نزوح مذہب سلام هرگز بر کفر منافی عقل مخالف عدل و خوی حق سبحانه و تعالی  
 نیست بلکه طریقه حق دین متین از این پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم افضل دین و ترجیح آن عین

عدل است بر مقتضای عدالت و حجت خالق ملک منان است در جواب حصه آخری خلاصه جواب یکی سخنها را در ضمن جواب خلاصه ترجمه قول پادری حصه اول را عقل مردم میداند که با خالق است با انواع صفتها و این نیز هست یعنی که دو مقدس صادق القول است و این عیان که او بهتر مخلوقی میجوید و او انسان را دهبوش و تقبل مرکب و دهین ای نیست که آنرا فریخته

بلکه بر مقدسه که عقل کجی آنرا از روی عقل یافت کنند چرا که عقل و شنی حدیث جواب **واجبی** الحمد لله و الله که تمام اهل حق با جمیع مقصد و مقدر فاین امر اند که جناب واجب الوجود

بیچ شریک مثل خود ندارد و واحد حق جمیع الوجوه است که آنرا بجمیع ترکیب صفت و مبرست و اجزای عقلیه و عیسیه هم در وی غیر تحقق مقدس منزه است از جمیع امو قبیحه و صفات ذمیقه عقل و القول

و مبر از کذب است و در حق بنده کان خود همان میکند که در حق شان است و هیچ مایل باشد چنانچه این امور کما بای ایشان توضیح تفصیل رسیدند که هیچ قابل صفت احوال انکار نیست بهم چنین را با عقل اهل

عقل را دلیل قطع می شناسند و تمام عقائدات صلیه خود را باده عقلیه است می نمایند لکن تعجب از رضای که ایشان را بویست حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام قائل شدند و از عقائد و عقیده ها

عقل شعور است برادر کردیدند و قانیم ثلثه را خدا شستند و بطریق مشرکین اختیار کردند و نقص هیچ را که لازمه شریعت است بر حقتعالی جائز داشتند حضرت عیسی از پیغمبر میداند حال آنکه مثل و بمعنی و

اطلاق عاقل و دن آن اظهر من الشمس است اعوذ بالله من تکلم لا قول اهل الاعتقادات اسطوره کلمات پس با درصیاحا لازم بود که اول خود بر کلام مرقوم عمل میکردند بعد از آن بمقابل قوم خویش کلام

مستور بطریق و عطف و نصیحت بیان میفرمودند تا اینکه در مقابل اهل اسلام که خود بکمال میباشند و در مقابل امور مرقوم میباشند از تمام فرق در بیان یاد و ترشند و مبالغه اند بیفایده بزرگ افادات مذکور به

برداشتند و عجب نیست که در ذیل عین افادات مسطور اشاره این مردم کردند که مذمه اهل اسلام است

است خلاصه باید بصاحب دویسین ساله در ذیل حصه و همچنین بفرمایند خداوند عیسی مسیح قدرت و  
مجتبی که و بروی دوست و دشمن خود و بنی بشر را بفرموده و آنها صفت بر نبوت او نه بلکه بر الوهیت او نیز گواهی  
تیمید بندگان حق را در انقلاص پس اگر مقال سابق بود و تصاحب که پیشتر بیان شد حق صلوب است بطلان مقال  
لازم می آید و اگر مقال است است ضرورت که مقال سابق بطل دروغ بوده باشد زیرا که اگر مراد از تصاحب  
ان مقال که عتق منقول شد است که العباد باند حضرت عیسی انتخاب باری عز و جده اندای نصاری هستند  
مشترک و در بیان بطلان این فاده که ان نقل مسمی می آید که کجالی است لازم می آید و اگر بطرف فضا  
صوفیه قابل این باشد که خدا در حضرت عیسی حلول کرده است یا از جناب نسبت حدت خواهد نسبت اتحاد دارد  
پس قطعاً بطلان این امر و نقل که امراضی زیاد از نسبت که بجانب حق تعالی نسبت می آید و خود  
و آشنایان را برین نشانیدن الی غیر ملک من اللوازم والاحداث البشریه کرده شود پس برین عقاید  
حق سبحانه تعالی منزه و مقدس باقی نخواهد ماند و بنای فاده فرموده اند که منجمه صفات حق تعالی نیست که او متقدر  
است کذب دروغ خواهد شد علاوه برین هرگاه عیسایان حضرت عیسی را بجهنم لعین خود میزدند و حدت  
حقیقه که عدم تجسیم ترکیب است برین ثابت نماید و شتان اجزاء و اعضا که کثیره احتیاج بجانب آنها که سراسر  
عیب نقصان و تلزم بکمال است لازم خواهد آمد و همچنین حق تعالی اتحاد و غیره مستلزم قبول بقول تجزیه  
و ترکیب است العباد باند منزه چرا که حقیقت قابل نیست که هر چیزیکه حالت مرکب است یا حتی نسبت آن بلا شبهه  
مانند و تجزیه را قبول میکنند و هرگاه او تجزیه را قبول کند و لاجرم مرکب بودن او نیز ثابت شد فاده عیسایان که  
و مساوی القول است که حق تعالی البته صادق القول منزه از کذب دروغ می آید انیم لکن باید بصاحب تصاحب  
آن در بطن نیند کو ظاهر قرار آن نموده اند زیرا که با وجود موجود بودن اشارات کثیره در ذیل که دلالت  
بر حقیقت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه قدری از ان اشارات در سابق گفته شد و قدری  
الکون مذکور خواهد شد از آنحضرت انحراف اعوجاج دارند و آنجناب عیاد باند پیشتر حق نشانی در شان خود

در بیان تقدیمه مسطوره در میان بخیل غیره مذكور و فرموده است از اسعاد الله كذب دروغ می فمندی قول و غیره  
 فایده و انسان را بدین معنی که در روی و دیویش نشستن اشغال این عبارت بحاط اطراف و حوا  
 کلام نشان میدهد است چنانچه تحریف لفظ یعنی در مثال فقره سابقه زعملا و ارباب ادراک مستبعد و مستحق  
 پادری از روی عقل الخ هرگاه حقیقت حال نیست پس تا ای که در نصاری لازم که عقل داخل صریح نصاریت  
 و اعتقاد الوهیت حضرت عیسی بطلان آن با وجود ظاهر آثار بشریت احتیاج اظهر من الشمس است دست بردار  
 شود و بجهت نبوت جناب سالمت صلی الله علیه و آله و سلم که با دله قطعی بر این قیاس ثابت است اقرار و اعتقاد  
 نماید بر حجت عقلی ثبات چنانچه قوم است که خدا پاکیزه و معصوم و بقول است بجهت  
 نزدیک عقل ثابت است که ناپاکی لغو ز ذات و بعید است اینهمه معلوم است که اگر خدا از سوی اختصاصی  
 نزد مسلمانهای گمراه آدم نفرستد که آنها را تربیت کند پس البته الله تعالی آن نبی اقدس علامات سالت  
 خواهد بخشاید که برای خلق الله گواهی بوده باشد که او فرستاده الله تعالی است اگر چنین نباشد مردم از  
 عقل انصافی آن نافع را پسندند و او را طاعت کنند و خواه و بخواهند بر یقین آورند پس مقرر آنها فرج ایندافت  
 چرا که وقتها قیام فریب دهند با جای طاعت باشند و یک خلقت معتقد خود کردند پس رسولان الله بقا  
 این امور که پیش شرط اند **جواب حق سالت** اهل اسلام خود قائلین بامور مذکور هستند  
 پاکیزه و منزه است از لغو و کذب دروغ بلکه از تمام قبائح و نقائص حقیقی ابر می دانند و غیر مقرر و معترف  
 اند باینکه پیغمبر رسول که از جانب حق است خلق نبوت شود و ضرورت است که در وی شطری از معجزات و خوارق عاده  
 چنان مستحق بوده باشد که اشخاص بکرازا و ردن مثل آن عاجز بوده باشند پس اگر این امور در مقابل اهل اسلام  
 و تصریح نکردن باینکه نه شبان هم همین است بی انصافی و تطویل بلاطال است علاوه بر این هرگاه باور  
 الوهیت حضرت عیسی قائل باشند و اسناد و شواهد که خروج منی و مصلوبیت و غیره الی غیر ذلک حاکم است  
 علی الله انما باین عیان و انبیا منزه بقی مانده پادری و صادق القول است که این صفت صفت پاکیزگی در

درین مقام که لازم ضرورت داشت که پادری صاحب آثر با وجود نیکه در سابق تخریر آورده اند بار دیگر  
 ذکر کرده اند و از لزوم تکرار اندیشه بفرموده افاده پادری هم چنان در یک عقل الخ هرگاه که نیکو گزینی خدا  
 مبین شد نظا هر کردید که آن باری تعالی از ناپاکی انجوسیرست پس این که امده است که پادری صاحب  
 اثر اجمالی بیان کرده اند افاده عیسائی و این همه را الخ بود وجود و غیر هم هم همین تقریر است و تکرار  
 بر نظیر که هر که اخذ مبعوث کند ضرورت است که چند علامات رسالت و معجزات او بخشد اگر چنین  
 نبود و مردم عقل خود سندها را از ان صحیح طلب کنند و خواه بخواه برویقین و از پس مقرر آنها  
 خواهند یافت چو که در وقت های قدیم فریب بنده با جابجا ظاهر شدند و خطی را معتقد خود  
 کردند پس در پی تحقیق امو که در ترجمه کلام این پادری عنقریب خواهد آمد یاد دیگر امور مانند  
 آن بالفرض و میاید و در حضرت عیسی العیاض با سیدین امور تحقیق نبوده بلکه امور که برخلاف  
 است در ایشان مستحق بوده پس آنحضرت عیاضا با سید پیغمبر بحق نبوده اند و این پادری  
 ادعای موری که در حق ایشان نموده همه دعوی بیدلیل با سلم است پس چنانچه نصاری  
 جواب این کلام پیوده خواهند داد همان جواب تغییر سیرا بمقابل نصاری باین که  
 گفته عیسائی پس رسولان الله تعالی الخ ای پادری صاحب لفظ بر درین مقام چو  
 پس چه ادعبارت بندی خود لفظی را تخریر کرده اند که ترجمه فارسیه آن عبارتست از  
 و خوش آن لفظ بندی را تخریر کرده اند که عبارت مذکور از حال سبب تمنع و نماندن لفظ  
 بترجمه فارسیه چنین مترجم میشد پس در رسولان الله تعالی این امور کم و بیش شرط اند و لفظ  
 لم و بیش هم که بطرز خواص در مقام مذکور شده نهایت لغو و بی محل است زیرا که اگر مراد است  
 که در یک شخص فی رسالت میاید که صفات آینه کم و زیاده یافته شود پس بطلان این  
 است چرا که کمی زیادی که از قبیل نقائص است در خصوص یک مقام چگونه تحقیق خواهد کرد و اگر



مراد نیست که هرگاه اوصاف آیند و چند صفت بهم یافته شود تا بهم سامت نبوت مقبولند سید  
 پس از آن اوصاف چنین عبارت که تحقق هر یک بسبب نیاز آن ضروری معلوم میشود و لغو دیگر  
 خوابه کرد و این افاده اینده هم که در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک در یک عقل  
 پیغمبر ثابت اند و در کسانیکه آنها موجود نیستند بی اندونشان نامکن است نه است و بطریق  
 خواهر گشت علاوه برین بیان فرمایند که برین تقدیر صورت تحقق پیش کدام و اگر با و بصیحا  
 سوای این شقوق شقی دیگر از کلمه مسطور مراد گرفته اند پس آنایان فرمایند تحقیق حال ظاهر  
 و آشکار شود ترجمه قول **بی ثبات اول** که پاکیزگی و پرهیزکاری حاصل شود  
 باشد و در چنین شخصها ماطاقت قدرت و کرامات بوده باشد سوم آنها لیاقت آن پیشین  
 لوی داشته باشند که در مقام است آینها هم در نبوت شان نه طرفی خود و نه دیگری بوده باشند  
 اکنون تعالی پیش از زمانه شان از الهام فی سنی یا کتابی را نازل کرده باشند پس کلام این انبیاء کلام  
 انبیای پیشین را بطریق دروغ نمیکند مطابق آنها که قدری نایده از آنها ظاهر کنند و آنها را  
 بکمال نمایند در کسانیکه این چیزها یافته شوند پس بلاشک در یک عقل پیغمبر ثابت اند و در کسانیکه  
 آنها موجود نیستند بی اندونشان نامکن است **جواب حق سمات سبحان**  
 چه حسن بیان است که یاد ریصاحب مرحله اول قراول الزامی که تحقق آن در پیغمبر ضروری  
 میدارند چنان بیان کردند که در حقیقت نبوت حضرت عیسی خلل ندارد و اینک میگویند که  
 بسهم اند غلط پس الحق که در شان پادریصاحب بمقام صادق و متحقق است چرا که در زمانه  
 حضرت عیسی کثرت نبود مگر برای یهود و فرقهائیکه حضرت را پیغمبر میدانستند و تابعان عیسی بسیار  
 اقل قلیل بودند و اندو بود و در آن فرق جوئی آن حضرت را العباد با بد و و عکوف و منتری میبردند  
 و اکنون هم بین ایشانند بلکه پیروان او فتالان در صحت نسب حضرت عیاد با الله کلام میکنند

میکنند پس کجا پاکیزگی و پرستشکاری حضرت عیسیٰ امشهور و قریافت و هر گاه که پاکیزگی و پرستشکاری  
 آنحضرت مصداق امشهور باشد بنا بر آنچه بر یاد این صاحب لازم آمد که آنجناب بقوه باید تمیز بر حق  
 نباشد و اگر مراد اینست که نمیستحق تعقی و بطلاح و محفوظ و معصوم بودن از ستم و جور و غیبت است  
 و نوازی جناب باری عز و جهه نفس الامری و سر و سرش شهر بوده باشد یا نه کویا و در دنیا حسب سبب مقصور  
 و تحریف و در این را بخوبی توانسته اند بلکه خلاف آنرا بیان فرموده اند پس این را البته در تمیز  
 زایل حق هم محقق و باید بلکه عصمت از جمیع گناهان صغیره و کبیره در دنیا شرط است پس  
 الحمد لله که از جناب سالت ابی السد علیہ السلام هیچگاه از یکم خلاف امر مذکور نکرده باشد و  
 خشنده و هر چه پادری در اثبات عدم اتقای آنجناب ذکر کرده است آن تمام طبل و تمام است  
 چنانچه عنقریب تفصیل واضح خواهد کرد دید باجماع اتقا و صلاح آنجناب با تهمینه بود که گفت آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم قبل از ادعای نبوت بمقط صادق و امین یا و مسکند و دو کاتبی بنام  
 از آنجناب صادر نکرد و بدید که آنها را سند اسناد عیوب و قباخ میبرد و الا قباخ بسیار بر اسودگی  
 و ابلت میکردند چنانچه این امور بر ما رس علم تواریخ و سیرت و طهر و اخلاص علی نعمتهای انکار  
 فرقه حق را اهل اسلام است که در دنیا عصمت هم ضروری میدانند چه جای خبر و اتقا و صلاح  
 لکن بخلاف شان حال اهل کتاب مینوال است که اینقدر تحقیر و ذلیل نبیا و رسل و محفل الیمیه  
 نموده اند که چنان مضامین و عبارات را در کتاب میسج فرموده اند که از ان ظاهری که در بعضی انبیاء  
 و دختران شان غریب خوانیده اند و ایشان بی تکلف خورده اند و در حالت سستی از دختران  
 خود ان امر شایع کرده اند که ناسخ بر ما نموی آید پس تنقذ الله و اعوذ به من شر شیطان انعم الله  
 چنانچه در حق حضرت لوط امین گفته اند و در حق حضرت ابراهیم نوشته اند که ایشان و جمعی ساری  
 بمشبه خود گفته اند و بعد در محل فرعون پنداده اند و فرستاده اند که از خود بخور و سباز و نه گاه او را ساری

و سپس که پس با وجود همیشه ساختن باز بر ایشان متصرف شدند و در حق حضرت او و مندرج کرده اند  
 که از وجود او برای جانی در حین حیات او مقاربت کرد و تا اینکه و جامه شد پیش هر بنی آدمی او را  
 مگو. را بر سر خنک فرستادند که مقتولی کرد و بعد از آن بنی که او را محل خود داخل کردند و بنی که رفتند  
 مورد عتاب الهی العباد و با شد و دنیاچه اینهمه امور غفر بقیضیل بعضی صحف آئینه کور و منقول شده  
 پس بر کاه حقیقت حال بر عین الاست موافق منعموم قضای کجا پاکیزگی و بر بنی کای حضرت لوط  
 و حضرت ابراهیم و حضرت داود علی نبینا و علیهم السلام باقی ماند و هر کاه اینحضرات مصداق پاکیزه و  
 بر بنی کاه شدند بقضای اذ آفات الشرط فان اکثر و طوبی بنای نبوت حضرت نینوا و  
 تخیر یاد بر صاحب بر هم کرد و و اینکه یاد بر صاحب در بیان امر دوم افاده فرموده اند که چنین  
 شخصه با لطافت قدرت کرامات بوده باشند انیم قاصدا از افاده مقصود و معل است زیرا که تحکیم  
 انبی نوع انسان از وصف قدرت کوفی اجمله باشد خالی نیست پس بر تحقق پیغمبری قدرت را شرط  
 دانستن یعنی چه که ظاهر امر و پادری از قدرت و کرامات معجزه و امر خارق عادت است پس چنین است  
 علوم و عدم مهارت چنین الفاظ بخیال نشان نگذاشت غرض تحقق معجزه البتة در پیغمبر و نیست و  
 این امر با حسن وجه انجذاب سالکات متحقق بوده چنانچه معجزات انجذاب صلی الله علیه و سلم بیشتر  
 مذکور شد و اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم صاحب معجزه نبودند پس چه کفای و معاندین بشبوی انجذاب  
 نسبت به خود و بنی و دیگران بر عاقل انصاف ظاهر میکرد و که از انجذاب صلی الله علیه  
 و سلم امور خارق عادت واقع میشد و در بیان امر سوم اینکه یاد بر صاحب افاده فرموده که آنها که  
 پیشین کوفی اند آتشیه شدند پس شوق انعطایاقت در مقام از و بالیاقت استعدت بلکه نشستن  
 و نزد او که با فعل از ایشان استویشین کوفی صا و ریشده باشد لکن یاد بر صاحب کجا ادا رک این بار کباب  
 مال این امر و منبر مرده و داخل زیرا که پیشین کوفی نیز بنحله معجزات است پس این کردن آن علی و انور

محض و تطویل بلاطال الغرض بعد آنچه که این امر هم در جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم نجوی  
 مستحق بوده چنانچه خبر نمائیم که آنجناب بطریق پیشین که بی بیان فرموده اند در سابق بطریق مستحق نموده از  
 خرواری مذکور وسطور شد و این اخبار را خبر نمائیم که و اظهار معجزات و کرامات بتواتر و اتفاق است  
 و انما این احیاناً اگر از نصاری صادر خواهد شد پس بواب اثبات نبوت حضرت عیسی علیه السلام و غیره انبیا پیشین  
 بند و مسدود خواهد گردید اکنون باید دانست که در پیغمبر نقد ضرورت است که معجزه از معجزات قادر  
 بوده باشد باقی ماند انیکه معجزات آنحضرت پیشین که فی فیض برای او مستحق بوده باشد چنانچه از ظاهر کلام  
 پادری ظاهر شد پس این محتاج باثبات و اقامت دلیل است در بیان امر چهارم انیکه فایده فرموده  
 است در نسبت شان ظرفداری خود و نه ظرفداری دیگری بوده باشد پس اگر از این مراد شد نیست که آن امور  
 حق اخبار صدق است را که در ظاهر نزد بیعتلان شتمل بجانب اری بوده باشد هم بیان نگفتن محقق  
 این امر در پیغمبر هر ضروری نیست پادری صاحب اگر این امر را ضرورتی نشانند پس در حقیقت نبوت حضرت  
 عیسی باطل میکنند زیرا که کدام متعلی و ظرفداری نایده از این خواهد بود که بنوعی اهل نصاری حضرت عیسی  
 برای خود دعوی خدائی و انبیت خدا میکردند و نفس نفیس در ابراهیم تمام اولین آخرین پیشینند و  
 اگر مراد نیست که جانب داری خود خوا غیر خود را قوال افعال شان بر ذیل کذب و دروغ و بر سر  
 باطل نبوده باشد پس محقق این امر البته در پیغمبر ضرورت است لکن خداوند اله که جناب سالک صلی الله علیه  
 و آله و سلم دعوی هیچ امر را نمی خوا و بجهت غیر خود بر طرز مذکور نموده و چگونه جانب داری که فاسد کاسد بوده  
 باشد از آنجناب صادر نگردیده بلکه هر چه بیان فرموده هم حق و صواب بوده و در بیان امر پنجم که در پیغمبر  
 است عبارت مذکور در پیغمبر که الله تعالی پیشتر از زمانه شان الی هذا اللفظ مستحکم نمایند فرموده است  
 پس اثبات نیست که البته در پیغمبر این امر مستحق نیاید که کلام او کلام پیغمبران سابق را ابطال و نسخ کند و از  
 مستحکم و مضبوط گرداند لکن از این لازم نمی آید که پیغمبر لاحق بعضی احکام انبیای سابقین را نسخ کند زیرا که نسخ

که سزاوارت مذکور است ابطال و تشریح و تبیین و تضعیف نمیشد بلکه حقیقتش اینست که تا آنکه مصلحت  
 و داری بوده انبیا آن اهل آله و سرکاره آن مسلمانان اهل کشت آن امر موقوف نموده شد پس ازین  
 موقوف ساختن ابطال و فساد و امسابق لازم نمی آید باینچه بر عقل و اخلاق و بختی ظاهر و آشکار است  
 ازین امر آنچه که هست پیغمبر خود را نمیکنند بلکه از جانب خدا امر مذکور واقع میشود پس بنا بر عموم نصایح ظاهر  
 بجهت آنکه خدا کتابی را بر پیغمبری نازل میفرماید از خدای مغفول میشود که باز او را اختیار در تبدیل تغییر حکام  
 بنا بر مصالح و حکم باقی میباشد خلاصه مد احمد الله که از جانب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم هیچ قول منقل  
 از شکی که در این ابطال و تبیین تضعیف انبیا سی سابقین بوده باشد صادر نشده پس نبوت انجمن است  
 پنج جای ثابت است باقی نیست و ادعای انگیه پیغمبر لاحق ضرورت است که همه احکام مطابق احکام تمیمی باقی بیان  
 و تدقیق منسلح محتاج با قاست پس است افاده عیسائی در کسانیکه اینخیز باخ تحقیق این مورد پیغمبر باقی  
 و علی سبیل الاجتماع بر هیچیکه در بر مقصود و منظور بر لازم و ضرورت است اگر مادی مدعی امر مذکور است  
 پس از این سبیل بر این ثابت کند بان موافق طریقه ما بیان کردیم البته تحقیق آن مورد پیغمبر این ضرورت  
 و نه احمد و الله که در جانب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم آمده ما با حسن توجه تحقیق بوده و الله الشکر علی ذلك

### ترجمه قول فی ثبات

حسد دوم اگر چه بر همه انبیا و اولیائیکه از معرفتشان صحیفه مذکور است  
 نازل شده تا افرامان الانجیل بر محمد این کواری باکم پیش یافته میشود و مگر بر این مختصر من درین ساد صرف بر  
 جناب موسی خداوند عیسی این سخن را ثابت میکنم چرا که مسلمانان ایشان را بنی سلم میدانند **جواب**

### حق سمات

فقط از تحریر این چند کلمات مختصر که ترجمه اش بنا کرده و یاد اصحاب راههای حاصل  
 نخواهد شد صاف بیان فرمایند که بکفار و ملاحده و زنا و قه و حکمای یونان و غیر هم که مکر و مصلحت جمیع یونان  
 اند و اقارب و اعتراف پیغمبر و پیغمبر کتاب و صحیفه ندارند چه طوطی نبوت جمیع انبیا را ثابت خواهند کرد و غرض  
 ازین نادره و یاری روی و دعوی استند بر اینست که باینکه بر این صحیفه کتاب نازل شد و دوم آنکه مکر آن مکر که مادی

پادری محقق آنها را در پی خبر ورود داشته در جمیع پنجاه نیکه صحیفه کتب آورو نه تحقیق بود و فرقی نکرد  
مگر این غاوی بستند پس لابد است که پادری صاحب دلیل قاطع که مسکت بوده باشد بیان فرمایند که چگونه  
بر صدر و مخرجات منقول کتب اترادیل خواهند آورد و تاثیر از تواریخ و حقیقت نبوت جناب سید الشهدا  
صلی الله علیه و سلم را ثابت خواهند نمود که خلاصه نیز و لیکلیکه نصاری و غیر هم برآمدند که قائم نبودند  
بهمان طریق نیز حقیقت پیغمبر خود که بلا ریب بر حق بوده است لال خواهد نمود و بعد از این فرست  
باید کرد که این افاده پادری صاحب اگر چه بر همه انبیا و حواریانیکه از معرفت شان الی خدا آید  
الاحتمالین است لهذا ما از غیبت مستفسر شدیم که فرعون شان در نیاب صیبت یا مستقد این امر  
اند که جمیع انبیا کتب خواه صحیفه نازل شد اند و هیچ نبی خالی از امر مذکور نبوده یا انیکه بر نعم شان  
هم بعضی پیغمبران چنین شده اند که صحیفه های کتب بر ایشان نازل نشد بر تقدیر اول و تنسیخ و دلیل  
آمدند که اگر چه جدید است بیان فرموده دلیل مقبول بران قائم کنند و بر تقدیری این قیاس است  
لازم می آید که مفهوم افاده مذکور پادری بود است که در آنها آن صحیح آمد که پادری صاحب تنسیخ  
نموده و بی پایه اند یا نه نیست پس چگونه نبوت آنها ثابت خواهد شد و انیکه پادری دعوی فرموده  
که از معرفت حواریین صحیفه و کتب نازل شد پس این را تفصیل بیان فرماید که در حق انبیا که آمد  
در حواریین چنین شده است که از معرفت و حقیقتی کتاب صحیفه نازل کرد و است این سخن ابدلی  
و برهان مقبول بترجیه اثبات رسانند و الا از مجرود دعوی چه میشود و حقیقت نبوت حضرت موسی حضرت  
عیسی که پادری صاحب بر خود ثابت کرده اند آن نیز تمام است که اسلام مسکت نکرد این است جناب  
تفصیل بیان خواهد نمود که در این کتب انبیا که برآمدند که دلیل مسکت قائم نمایند که در این کتب  
می شناسند و الا خود بجز معرفت شده بیرونه و عمده ما این امر را نیز محال فرمایند که بایستد سراسر انجام  
جواب بی ایشان نیز بخوبی خواهیم کرد و احدی مدعی نماند و تمام حضرت عیسی که در این تمام پادری صاحب

نمودند و اگر پس باین اثبات الوهیت حضرت علی نوشتن آن بیجاست سبحان الله ان که فصلیت  
 در حضرت علی نبی بود بوده که از باطن آن پادری صاحب ایشان با القاب خداوند یاد نموده و حضرت موسی  
 را از آن محروم داشته اند و با مدین غلبه انصیدیه را عوجاج و آنیکه افاده فرموده چرا که سلمان  
 ایشان را نبی مسلم میدانند پس گاه که حقیقت عالی نبوت در مقابل ایشان اثبات است و قیسه در حق حضرت  
 موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهم السلام بیفایده چنان بوده و اگر باطن پادری صاحب بر منکرین ابرار  
 و در مذکور مغلوب و مغلوب بود پس چرا وجه تشبیه با بنظر زیان کردند که اصلا مسکت و معنی نشان نبی  
 اننون یافت باید کرد که در عبارت پادری صاحب فقره که ترجمه این بند برین باشد انان لایزال  
 بسبب آنیکه در فقره و لفظی که آنزد و دال است بر انستای مدت معهودی نموده آمده و لفظ که در  
 بدیش هم که مثل سابق آنرا بنظر عوام اقام فرموده اند محل است بجای لفظ مختصر لفظ اختصار نویسی  
 بوده و رای این الفاظ تغییر غیر فنی که پادری صاحب عبارت سندی خود و تحریر فرموده و غلامیکه  
 در رسم خط واقع شده و موجب مضحکه اطفال بستان میباشد پس تعرض آن خلاف طرز این سائله  
**فارسیه موجب تطویل سبب ملال بل کمال ترجمه قول نبی شبات**  
 او ای یکیزی و پرنیزکاری موسی توریت ازین سخنان یافته میشود چنانچه که الله تعالی در ابتدا برای  
 آدم مقرر کرد مطابق همان موسی نیز سوای یکیشادی را یکیشادت اگرچنین و همیشه بود و بهمین  
 سبب رول و همیشه و هم را و لکن طبعی ندان و صفت اینهمه اگر چه او حاکم تمام نبی است و آن ده وزن خود  
 را ترک کرد و نه تازندگی و از دیگری شادی که خدائی نمود همین طریق موسی پرنیزکاری یا یکیزی خود شبات  
**در جواب حق سمات** و لا اگر پادری این احتجاج را بمقابل اهل اسلام گذاشته است  
 پس بیفایده چنانست زیرا که ایشان خود یکا یکیزی پرنیزکاری حضرت موسی بقتضای وجوه و جهات  
 متعبدیه قائل اند و از آن گذر وجه مذکور که ضعیف و ناتمام است اگر در مقابل همه فرموده ذکر کرده است

پس فرق شکنین کی تورت را حجت نیست مانند آنکه از ان پادری احتجاج نمود و اقول میاید که  
تورت را دلیل قبول ثابت کند تا اثبات این دعوی که حضرت موسی کیز و جانی دیگر داشت از تورت  
نیز در عرض اشکال است آیینی بی که از ظاهر عبارت تورت خلاف آن معلوم میشود چنانچه در سفر ثانی  
تورت که سفر انحراف است در آخر فصل ثانی چندین کلمه کورت فلان معنی فی المقام عند الرجل وجه  
صفحه و البته قولدت با بنا و سماهیر شوم لانه قال صرت غریبا فی ارض غریبه و ولدت غلاما ثانیافسما  
الینا از نشتی و در او فصل رابع این عبارت سطور است فاخذ موسی و جند و لیه و اکر بهم علی الحیم و بعث  
بهم ورجع الی مصر انتی و در سفر رابع که سفر العبد است در فصل ثانی عشر این عبارت که ظاهر است پذیرفته  
مقوم فلما اقاموا بها حکمت میم و هارون موسی سبب المرأة یحیی التي تزوجها لانه کان قد اعتزل عنها  
انتی و از این عبارت معلوم میشود که این عورت همیشه غیر صفورا بوده است پس کجا بودن وجه واحد بر  
حضرت مکنات کرد و تا نشاء در سلسله تصرف و تزوج حضرت ابراهیم علیه السلام و زن بوده اند و  
در جمله تصرف و تناسخ حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام چهار زن و زنهای حضرت داود و  
حضرت سلیمان نهایت کثرت بوده اند چنانچه اینهمه حال از کتاب بقیه ظاهر میشود و عنقریب کتب کو خواهد  
پس بنا برین فاده پادری لازم می آید که پیغمبران مذکورین تا کیز و پیر کار نبوده باشند و العیاذ بالله  
ذلک المذهب بخیف عرض این امور که بیان شد ظاهر کردید که بودن کیز و وجه فقط چند دلیل  
پیر کار نیستی عیاض کثرت از ولج مینا فانی از اتقا و پیر کار نیستی ندارد و فلما اعتزل فاده پادری چنانکه  
اسد تعالی را بتدایزی و لم یخرجوا من ایا و رعی صاحب حضرت یعقوب حضرت داود و غیره از انبیا  
مذکورین طلب کنند که حق سبحانه و تعالی که برای حضرت آدم کیز و وجه مقرر کرده بود پس این حضرت چنانچه  
عورات را برای خود و مباح دانستند عرض حضرت آدم و حضرت داود و پیغمبر و جمیع پیغمبران هر چه کرد  
یکی با حق حکم خدا بوده پادری صاحب المجمع دیگر نصاری چون چارادان مناسب نیست فاده پادری ۱۴



از ادبیات این دعا محض این است دلیل قبول دلیل احسان از عبارت مذکور تورات است  
آن معلوم میشود آفاده عیسائی و اگر چنین است ظاهر این است که در کتب تورات این مذکور است  
تورات که حال که اینست نظر او ظاهر شود که لایزال مقصودشان حاصل نمیکرد زیرا که در ملک  
پادشاهان که مردم صاحب حسن جمال هم میباشد قبول ادوری ترجمه فارسی و همان سبب نام ظاهر این  
مقاله است بر اینکه بسبب اینکه زن موسی علیه السلام حبشیه که میفرموده اند آه عورت من  
برایشان معاذ لعن ملعون کرده بودند حال که از عبارت مرقومه تورات این امر ظاهر میشود که  
بسبب اینکه حضرت موسی از آن عورت حبشیه عزل کرده بود ازین سبب بارون هم شکوه شاه  
گروه بودند پس پادری صاحب لازم است که امر مذکور ثابت نمایند و آن ظاهر خواهد بود که بخوبی  
مطلب کتاب آئینه را با وجود اینکه ترجمه اش بزبان ایشانست نمی فهمند بلکه بعضی مقالات بالعکس  
می فهمند و طرفه تر نیست که نسبت لعن ملعون کردن حضرت موسی علیه السلام نفوذ با بد مذنب بجانب  
حضرت بارون و حضرت مریم علیهما السلام کرده اند حال که لفظ تکلمت که پیشتر در عبارت عزیه  
تورات گذشت اصلاً برآمد کور و لالت نمیکند بجهان بعد پادری صاحب اتهام افترا نیز برکت الهیه  
و انبیا و اقیامی کنند غرض ملاحظه بفرمایند که اهل حق تهمیت لعنت کردن را بر مژده تسلای نسبت  
بمسلمانان کریم درست نیست و نزد این قوم مرتبه انبیا انقدر است دلیل است که نسبت حضرت بارون  
و حضرت مریم و حضرت موسی علیهم السلام بجهان عبارت مستحبه و صحیح که هیچ خلاف تعظیم و توقیر و  
ستلزم دلیل و تحقیق بلکه مستوجب تحقیق و تکفیر است پادری صاحب بر زبان افشاده اند **مصرعه**  
ببین تفاوت ره از کجا هست تا بجا او تو هم نباید کرد که در نظر این صاحبان هیچ حقیقت و عرضه  
لعن غیره نباشد که بی پروا در حق هر که میخواهند آزار و کفر نمایند زیرا که حقیقت حال این پنج است  
که بجهاد اینکه پس ستمیت بر یهود که بزبان یهود معتبر است از آنکه لعنت بر زبان آورده بود حضرت

موسی را امتیاز فرمود و آخر الامر حکم خدا و سرسکسار نمود چنانچه اینحال باب بیست و چهارم کتاب  
الاجبار من کتب التوریه تبیین مذکور است هر که خواهد ملاحظه نماید پس شناخت امر مذکور بشهادت  
توریت ثابت است آفاده پادری و نه تازیانه کی الخ بدون اثبات این دعاوی از بعض اعتبار  
و دانتی که صفورا زوجه حضرت موسی پیش از آن حبشیه موجود بوده پس بودن یکزوجه فقط برا  
حضرت موسی غیر مسلم الشوت است علاوه برین کثرت ازواج حضرت داود و غیره انبیای  
مذکورین بشهادت صحیح عتیقه ثابت و متیقن است پس اگر نمیری نقض یکشادی که خدا فی کرده  
یا بالکل شادی نموده باشد پس این امور هیچگونه منافی مطلب با نباشد آفاده پادری همین طور  
موسی الخ سبحانه الله مقام کمال تعجب است که آنچه وجوده اتفاقا بر پیزکاری دفنش لازم است  
از آن پادری صاحب کیوجه را هم در مقام مذکور ننموده و آن امر را ذکر فرموده که اسلاما شرط  
پاکیزگی و بر پیزکاری نیست ان ذل الشی عجاب حالیا معلوم باید کرد که خود همین پادری در  
همین ساله خود در بیان امر چهارم میان فی کمال حضرت موسی چنین آفاده فرموده و هر چه  
از وی یعنی از حضرت موسی خود سهواً خطا شد آن نیز در توریت مندرج کرده است و موسی  
خود اقرار میکند که از سبب همان خطا نعلش من افتاده خواهد ماند و من از ولایت کفنان  
مخبر و مخرام ماند انتهت عبارت بالترجمه الفارسیه پس هرگاه اینگونه خطا از حضرت موسی  
العیاذ بالله صادر شده است کجا پاکیزگی بر پیزکاری آنجا بنابر فرعوم نصاری باقی ماند کجا  
لازم که پادری صاحب معقول این را بیان فرماید و ساله خود را از ناقص تفاوت بخت  
بخشد ترجمه قول فی ثبات پاکیزگی بر پیزکاری منشی سیح بر شخصیکه انجیل  
مقدس امی بیندایمی شنیده ایم نیست چرا که خلق الله میداند که با این احوال و ولایت موسی پاکیزه  
و مبر بوده و بر پیزکاری و تقوی و شهوریت این را من عمل کنان که در این جهت چه

این آیه قرآنی در کتاب  
توریه تبیین مذکور است  
که یکزوجه از یک مرد  
موجود است و هر چه  
از وی یعنی از حضرت موسی  
خود سهواً خطا شد آن نیز  
در توریت مندرج کرده است  
و موسی خود اقرار میکند  
که از سبب همان خطا نعلش  
من افتاده خواهد ماند و من  
از ولایت کفنان مخبر و مخرام  
ماند انتهت عبارت بالترجمه  
الفارسیه پس هرگاه اینگونه  
خطا از حضرت موسی  
العیاذ بالله صادر شده است  
کجا پاکیزگی بر پیزکاری  
آنجا بنابر فرعوم نصاری  
باقی ماند کجا لازم که  
پادری صاحب معقول این را  
بیان فرماید و ساله خود را  
از ناقص تفاوت بخت بخشد  
ترجمه قول فی ثبات پاکیزگی  
بر پیزکاری منشی سیح بر  
شخصیکه انجیل مقدس امی  
بیندایمی شنیده ایم نیست  
چرا که خلق الله میداند که  
با این احوال و ولایت موسی  
پاکیزه و مبر بوده و بر  
پیزکاری و تقوی و شهوریت  
این را من عمل کنان که در  
این جهت چه

**مستطاب** پادری صاحب مفصل بیان کردن از مذکور لازم و ضرورت هرگز اندک نیست  
 زیرا که ما می‌دیدیم پیش حضرت عیسی را پاکیزه نینداهند و علی‌هذا القیاس یهود مذکورین  
 ملاحظه و غیر هم من الفرق النکیرین پاکیزگی و پاکیزکاری آنجناب صلا متقد نیند و آنحضرت را  
 پیغمبر حق نمی‌شمردند و بحقیقت آنجیل با کلیه قائل نیستند و در نقیض الامر نیز اگر چه حقیقت حضرت عیسی  
 و حقیقت آنجیل منزل من السماء فی الجملة ثابت لکن این آنجیل که از ان پادری صاحب حجاز است  
 استدلال می‌کنند از کتب سنا و یه منزله نیست پس اجب لازم است که پادری صاحب امور  
 مذکوره را کما ينبغي ثبت کنند و الا کلام شان صلاحیت اعتناء ندارد و هرگاه عیسی  
 امور مذکوره را بدرجه اثبات خواهند رسانید ما نیز بحقیقت قرآن و نبوت اتفاق پیغمبر  
 الزمان صلی الله علیه آله و سلم را بخوبی در مقابل شان با ثبات خواهیم رسانید غرض اعتقاد  
 نصاری داخل است که حضرت عیسی بعوض است خود در جهنم داخل شد و اندو و یوسف و لف  
 پادری صاحب انگریزی که درین شهر تشریف فرما شده بودند و آخر الامر از افواج حج و بر این  
 قاطعه فرزند رسول اعلم بقول الحقول جناب مولانا و سپید نامه ظله العالی نیز میت خود  
 ره کرای سمت و یکیشند و ایشان نیز اقرار از مذکور در محضر جماعت کثیر و جم غفیر نموده  
 و علامه آن خود این پادری در همین ساله خود در او اخر حصه آخر خویش چنین می‌نویسد چاکه  
 در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسی مسیح بعوض گنه کاران لعنتی شد انتهی کلامه  
 بالترجمه الفارسیستین هرگاه که حضرت عیسی متقی و پرهیزکار بوده اند معنی این لعنتی شدن العیسی  
 با بعد و داخل شدن در جهنم نیست که ام ظلم زیاده ازین خواهد بود که حد بعوض گناهکار  
 دیگر آنجناب را که متقی و پرهیزکار و بیکناه بوده اند معاذ الله تعالی نمود و در جهنم داخل کرد پس  
 اکنون با آنکه نماند که حال تعظیم توقیر نصاری نسبت با انبیاء نیست که در حق حضرت عیسی

که خدا او پسندد و بجان دل و محبتش میزند چنان فقره مستحق و مستکبره که نامش تکلف  
 و جبر با آن نقل کرده ایم بیخوف و خطر که فرموده اند اغوذ بالله فی کسب جحان الباء وجود  
 این امر حکویمین مردمان عیسائی توان گفت چنان دوستدار و محبت حضرت عیسیٰ ثانی ان بنمرد  
 منحصراً این محبت نشاء قیامت شد قطع نظر از نهیمه تعجب است که چرا پادری صاحب در اینجا  
 از کتب کفر که برای حضرت عیسیٰ نیز بطریق حضرت موسیٰ فقط یک روجه بوده است بهبوطی فرمود  
 اند حال آنکه او شش تن آن بنا به سنت و طریق اثبات اتقا و پرهیزکاری حضرت موسیٰ علیه السلام لازم  
 ضروری بوده باشد که اگر این یک را در مذکور را ذکر کرده که بدو عوم پادری آنحضرت با کمال ترویج نمود  
 یا از واج آنجناب چند نایاب و اندیس البتة بجای لیکن درینوقت این قباحات لازم می آید که  
 بهر پادری مخالفت آنجناب با طریق حضرت موسیٰ انبیا یستقیم لازم می آید پس هر چه پادری صاحب  
 جواب این مخالفت را بخواهید بفرمایند که در اجاب ما نیز از جانب جناب رسالت مآب صلی الله  
 علیه و آله وسلم تصور فرمایند و اگر حضرت عیسیٰ نیز فقط یکشادی که خدائی کرده بود ندیس باز برای  
 عدم ذکر امر مذکور وجه چوبی قرار می آید مگر نباید پادری صاحب از خیال که ترویج و نزدیکی کردن  
 بازن منافی الوهیت است اظهار مذکور را مناسب نمیشد **ترجمه قول بی**  
**ثبات** دوم بزر قدرت و کرامات که موسیٰ پیش فرعون و مضریان پیش بنی اسرائیل  
 بایان پس از او پس عیانت پس بچنان معجزات مردم قائل نت و ابودند جواب  
 چشمها شکست چنانکه او را و ملاحد و زاده قائل انحراف نمیشدند که از حضرت موسیٰ علی مناب  
 علیه السلام معجزات صادر شده پس پادری صاحب بیدار عاوی بیدار چه کرد می نمایند تبسح بیان  
 فرمایند که چگونه براندم صد و در معجزات را ثابت خواهند کرد و عرض اگر پادری صاحب بخوبی امر مذکور  
 را بدیده اثبات خواهند رسانید ما نیز بنووت جناب تمسکین صلی الله علیه و آله وسلم را بر همان طریق

خواهیم کرد و اینکه فاده فرموده که چهل سال حضرت موسی قدرت و کرامات نمود و پس قطعه نظر از نیکو بجای نهد  
 و کرامات نشستن لفظ معجزات مناسب بوده آن فرقی نمکین که یک معجزه و کرامت هم قائلند  
 چه جای عقدا و اینکه چهل سال از جناب کرهها باور و ظاهر شده است پس اثبات این دعاوی عمد  
 پادری صاحب لرم و متعمم است و اینکه فاده فرمود بکسب همان معجزات مردم قائل نبوت او بود  
 پس اگر بعد قائل معتقد بودن مردم در نبوت نبوت کفایت میکند پس چرا پادری صاحب هم در میان  
 شش با این سمیت نبوت پیغمبر اعتقاد میکنند که سبب صد و معجزات کثیره از آن جناب صد و هزار  
 مردم قائل معتقد آن جناب بوده اند و میباشند ترجمه قول در اثبات خداوندی  
 مسیح قدرت و معجزاتیکه زود بود دست و دشمن ده پس شمارند و آنها صرف بر نبوت او نه بلکه بر  
 الوهیت او نیز گواهی میدهند چرا که او نه خود صرف این کار کرده بلکه شاگردان خود را نیز اقتدار معجزات  
 بخشیده چنانچه در انجیل مقدس ثابت است **جواب حصصات** ای پادری صاحب کرد دعا  
 بلا دلیل در باب عقل اضاف پس هر لوح و ناشایست پس اگر شما مرین میدانید در مقابل  
 یهود و غیره من الفرق المذكورین که هیچ معجزه از معجزات حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قائل نیستند  
 بیل موسی که سکنت بوده باشد امر نکور را ثابت کنند بعد از آن ملاحظه خواهید فرمود که ما نیز همان  
 طر معجزات جناب ماب صلی الله علیه و سلم را با اثبات میرسانیم بانه فاده عیسای بلکه الوهیت  
 و نیز گواهی میدهند قول این کل که شک نیست بجان بعد شمس و کار زمین را گواهی بده که بر همان  
 نیز پرداختی معجزات و نبوت حضرت عیسی که بخوبی پادری صاحب ثابت نموده اند اکنون مدعی  
 تحقق الوهیت شده اند و در پی اثبات آن میباشند ان بدلتی عجب یا حضرت موسی علی نبینا و  
 علیه السلام چهل سال معجزه بانمودند و مردم را هدایت نمودند و همه محنت شان اگان شده که در نبوت  
 الوهیت آن جناب در فاضل می بیند فاده و نفعی بخشیده الوهیت حضرت عیسی بی نقیب محنت کور بر نفس

نصاری ثابت کردید الحق که این ادعا مضحکه است و ملعنه صیدان است این دلیل پوچ و پادیهوا که در اثبات  
 امر مذکور ذکر کرد؛ اندر چه که او نه خود صرفن یکبار با کرده بلکه شاکر دان چون در انیز الهم پس لا این امر که تلاذه  
 حضرت عیسی صاحب معجزات بوده اند محتاج با ثبات است لابد که پادیه صاحب دلیل قاطع بران قائم باشند این دلیل که  
 نصاری تخریجه ای از بعضی انطباع آورده اند که سلم و ثبوت است که از ان پادیه صاحب احتجاج کرده و ثانیاً  
 اگر سلم هم داریم که همه تلاذه حضرت عیسی علیه السلام قدرت معجزات مبدا هستند پس این کجا ثابت شود  
 حضرت عیسی ایشان را قدرت بخشیده بودند چرا آن قادر حقیقی قدرت بخشیده باشد که در حضرت عیسی  
 هم قدرت بخشیده بود و در او یکیم جناب باری غر سهر را تا انکه با الفرض در انجیل منصح است که حضرت  
 عیسی قدرت بخشیده بودند پس ازین امر خدائی و الوهیت شان کی ثبوت میرسد از نیکه فقط آیهین قدر  
 معلوم میشود که انتخاب مقبول لدعا و برگزیده خدا بوده اند که موافق مرضی شان امر مذکور حاصل  
 گردید و قاعده است که هر امریکه بسبب شخصی از هستند دعا و طلب می شود پس ان امر بسوی همان  
 شخص است تا و کرده میشود و را بجا حضرت موسی تا پیل سال با عمر پادیه بلکه زیاده از ان معجزات  
 را انما بنموده اند و اتباع خود را ایشان نیز قدرت معجزات بخشیده پس چرا پادیه صاحب ایشان را  
 خدای خود می نمند ان کدام فضیلت است که در حضرت عیسی متحقق بوده در ایشان متحقق  
 نبوده که بسبب ان الوهیت حضرت موسی ثابت نمیشود و الوهیت آنحضرت ثبوت میرسد در  
 کتاب المعدن و تورات در باب یازدهم اجمال مذکور است که در جناب کس از نبی اسرائیل بخوان  
 و مرضی حضرت موسی علیه السلام بسبب نیکه از روح حضرت موسی عیسی انو فقال قدری ایشان را  
 هم بخشید این معجزه بهم رسید که اخبار انجیل غیب پر خفته تا ساء و قبل ان انجیل یوحنا ان عیسا  
 مذکور است فقالوا له من انت فقال لهم یسوع انی وان گشت تقدیرات بخاطره بنگر فان کی انجیل  
 و احکم علیکم که ان الذی ارسلنی حق هو والذی سمعتموه به حکم فی العالمه انی و فضل حایه و تمجید انجیل یوحنا و انجیل یسوع

است گوئیم تجویزی کنیم تفرعون بنی الی الالب فان الی عظمی و قتل الی عشره باجا  
عبارتها مؤید طلب ما بر قوم است از جمله این عبارت کلمه یسوع بنده و رفع یعنی الی السما و قال  
باب قد حضرت الساعة لمجد انک لمجد الی الالب انک کما عظیمه سلطان علی کل فی حبله علی کل بعضه  
حیوة الابد و هذه هی حیوة الالب ان یفر فوک انک الابد و هذه الاله الحق الذی رسله یسوع المسيح  
از عبارات صاف معلوم میشود که ایشان فرستاده خدا بوده اند و خود را جدا از خدا میستند و خدا را  
را خود عظم و فضل می فهمیده و بخدا نمی خود قائل بودند و جناب باری عزوجل را او حده لا شریک  
میدانستند علاوه بر عبارات مرقوم حضرت عیسی باجا در انجیل سبستار سال و جناب خداوند  
پس علم الوهیت انجناب نبوت رسید قول تحقیق قائم نشد که ستلزم شرک است هم طایف کردید والا  
تمام این کلمات لغو و بطلان میشود قطع نظر از اینکه در فضل نام انجیل که حضرت عیسی بر خود اطلاق  
انسان نموده پس چگونه فرعون نصاری را بطلان نباید دانست بعد آن عبارت مسطوره چنین که  
است لکنکم الان تریدون قتل وانا انسان لکنکم باحق الذی سمعته من الله ولم یقعدا براسهم  
هذه اکنون منصفین بفرماند که حق دانستن انقول حضرت عیسی که مصرح بعد الوهیت است لازم یا  
حق نمردن کلام باید در صاحب که سر اسر خلافت عقل مشعور است علاوه برین باید در صاحب خد  
در برین سال چنین افاده میفرمایند که ما در عیسی با که بود و از قدرت روح القدس او حامله یافته  
شد و در بیان لغوی طرفداری بدینمقال افاده مینمایند بلکه بر خلاف این در انجیل مقدس مذکور  
است که مادر او زبیه زرو و در مسوب شد خود در کاروان مرستند که دید و بقصد ان سجده  
در آنکه است شد ان آخر افاد و هم در قول آئینه چنین افاده میکنند و بطریقین کوئی خداوند عیسی  
سخنهای بسیار فرمود مخصوصا تکلیفات برداشتن و قتل شدن زنده شدن بر فرعون و هم از انبار  
ارشاد مینمایند که پیش از این زندگی و رسوم از قبر زنده شده برخاسته و ما را در ان نقل کرده است

بالتحفة الفارسية الى غير ذلك من عبارات التي ذكرها في دالة على ما في التوضيح عيسى عليه السلام پس  
 غالبا در باب انصاف ملاحظه فرمائيد كه هرگاه حضرت عيسى مقرر بوده اند اين چه معنی دارد كه والدۀ شان  
 بقدرت روح القدس ملوك و پادشاهان را كه در زمانكۀ تقدم روح القدس تا آخر حضرت عيسى ثابت ميشود و اين  
 چه معنی دارد كه آنحضرت متولد شده اند كه خدايهم قابليت متولد شدن دارد و حالانكه والدۀ انسان  
 ظاهر است كه بچۀ ايم طرفت كرده و قطع می شود پس بجانب خدا حسنا و عینا فرموده و باطنی چه  
 و اينما بسوی پروردگار حسنا و تكليفات برداشتن مقتول مصلوب شدن مدفون كردن و اين  
 و زنده شدن پس از سه روز سه اسر يوب و مل است و عجب چاره كه حضرت عيسى مسافر و زنده و فانی  
 مانده اند و قتل مصلوب كشته اند پس بجا مطالب فرعونم نصاری الوهيت شان تپست بجا  
 باجملة برين تقدیر لازم می آيد كه در اين ايام و نيا از خدا ناسه و زوال مانده باشند همچنان باشد  
 ندانند كه الهی بود واجب لوجود است آيا بر عزم نصاری قابليت مردن و مقتول شدن مدفون  
 كردن و زنده شدن هم دارد و يا آنكه او تعالى بر همه قوی و غالب منزه و مبرا از تمام  
 نقائص و معائب است آيا بر عزم شان لائق اين هم هست كه از دست بندگان خود  
 تكليفات بردارد و برادر كشيده شود و اعيان با بعد اين چه عقايدات تناقضه و شهادت  
 خلاف عقايد نقل حضرات نصاری اختيار كرده اند پس البته از لازم است كه انصاف كنند  
 و عقل شعور داخل بند و انچه عقايدات سر اقبال و شبح دست بردار شده و سواي امور و كذا  
 نسبت امور حيويه و قباحتيكه بر تقدیر او عای الوهيت حضرت عيسى عليه السلام لازم می آيد  
 و محالات و معتقاتيكه بران مترتب ميشود در ذيل جواب اقوال سابقه ذكر كرديد قلمچۀ اديبا  
**ترجمۀ قول في ثبات** سوم به طور بشيرين كفي موی در توبه ريب يا رخنه نمانسته  
 از خصم و صانع بود خداوند عيسى و تكليفات في حق كفاره شدن بر كجاست جهان ثبات پذيرد حق



از حضرت ابو داود اندازین همه سخنها کامل شد و چندین سخنهاست که کامل شد نیست آن سخنها  
 در این سال منتهی ج کردن طول میشود و بطور پیشین کوئی خداوند عیسی سخنها بسیار فرمود  
 خصوصاً گناہات برداشتن خود و مقتول شدن و زنده گشتن بر روز سوم و فرستادن روح القدس  
 بر حواریان و غارت کردن بیت المقدس آمدن انبیای کاذب و انتشار و شجره می ایل در تمام  
 رومی من خبر داد از اینها چند سخنها واقع شد و چند تا واقع شد نیست **جواب حشمت**  
 فرقی منکرین تورات و غیره را بجهت نمایند و صد و شصتین کوئی را از ان هر دو جناب بر این طرز که دلیل  
 حقیقت نبوت باشد هر که مسلم نداند پس ما را میگوید یا در یصاحب آبر باد که مقبوله ثابت نگذارد افادات  
 مذکور ساقط از معض اعتبار است و فرقی منکرین بطرز تقریر یا در یصاحب که عنقریب منقول خواهد  
 میماند گفت که بودن و صف پیشین کوئی در حضرت موسی و حضرت عیسی ثابت نیست چرا که  
 این خبر ها که از ایشان نقل کرده اند اگر مطابق اخبار کتب و صحف سابقه است بجملة سخنها  
 گفته ایشان شمار نخواهد شد و اگر علاوه آن اخبار است تا هم علامت حقیقت رسالت نیست زیرا که  
 در هر زمان بعض اشخاص چنین می شنوند که کلامهای پیشین او را یافته فی الجمله خبر آینه هم میدهند  
 پس یا در یصاحب بیان فرمایند که اکنون چه طوری پیشین کوئی آنحضرات را ثابت خواهند نمود  
 و پیشین کوئی جناب سالت ما را چگونه بطل خواهند فرمود آفاده پادری خصوصاً خبر تولد  
 خداوند عیسی الی هذه الافاده اینهمه سخنها واقع شده بود باین اخبار و بحقیقت عیسی بن مریم  
 علی نبینا و علیها السلام اصلاً قائل نیستند پس یا در یصاحب لازم است که امور مذکور را بر  
 ایشان ثابت کند و همچنین خبری را که بعد ازین از انجیل نقل نموده اند باجملة اکثر اخبار و  
 طایفه پیشین که حضرت عیسی خدا بنوده اند پس لازم است که پادری غیر عیسایان از قول او است  
 آنجناب است بردار شوند آفاده پادری و مقتول شدن و زنده گشتن بر روز سوم آنرا دریافت

باید نمود که هر حضرت عیسی از دست یهود مصلوب و مقتول نشده اند و تا سه روز میت نمانده  
 اند پس از سه روز زنده گشته اند بلکه خدای دوزنده انتخاب را از نظرهای یهودستیزانود  
 و حضرت جبرئیل حی سالم ایشان را بر آسمان همراه خود بردند چنانچه در قرآن مجید نیز بحسب ابطال  
 زعم یهود و غیر جمعیین آمده است و قولهم انا قتلنا المسیح بن مریم رسول الله  
 وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبهوه وان الذين اختلفوا فيه لفي شاك منه انما هو  
 من علم الاشیاع الظن وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه ان كان الله عز وجل لیاخذ  
 خطای یهود و نصاری است که بسوی انتخاب بدست موت می کنند حاشا که چنین واقع شده باشد  
 و بجانب ثلثین نسبت کردن اخبار مذکور و جمعیین بجانب حضرت موسی قرا می بخش است لابد  
 که عیسا بن این امر را بدیل غیر عیسی ثابت کنند و انی انهم ذک ابائی نبی که خود حضرت عیسی در  
 انجیل حاج بازنده ماندن خود تا بقیامت بشارت داده اند پس اگر اخبار موت و مقتولیت صدق  
 و راست بوده باشد ناقض تهافت کذب و دروغ بودن این اخبار گشوده که در مقدمه بقا  
 خود ارشاد فرموده اند لازم می آید چنانچه در فصل چاردهم انجیل یوحنا مذکور است لا تضطرب  
 قلوبکم امنوا بالله و آمنوا بی ایضاً ان المنازل فی بیت ابی کثیره و لولا ذلک لکنت اقول لکم  
 اننی انطلق للصلح لکم مکانا و ان نطالقت اعدوت لکم مکانا فسیوف اتی و اخذکم الی مکانوا و انتم  
 اکون انما و انتم فارفون الی این از ذی ب تعرفون الطريق قال له تو ما یسید اعظم این تدبیب و  
 یثیف نقد ران تعرف الطريق قال له یسوع انما هو طریق الحق و الحیوة لا یأتی احد الی ابی الا بی  
 لا احطه نماید که درین عبارت که حضرت عیسی خود اطلاق حیات و حق نموده و مفارقت خود را  
 از خوارین جابجا با نطلاق تعبیر فرموده این چه قدر مطلق کلام اهل اسلام است که انحضرت  
 زنده همراه جبرئیل بر آسمان تشریف برده اند و موت با انتخاب عارض نشده باجمله اگر انتخاب و رحمت

نموده و فقره معتقد به مساویت و مقبولیت میبود پس در عبارت مذکوره جایجا بجانب خود اسناد و تطلات  
و فتن می نمود بلکه چنین می فرمود که منکله کشته می شوم پس سببش نیست که برای مهیا کردن مکان  
بهجت شما مقبول می شوم و هم چنین در هر فقره هر جا که ذکر فتن خود نموده اند در اینجا ذکر گشته شدن  
خود میفرمودند و بعد از آن عبارت مذکوره بفاصله بسیار این عبارت مرقوم است قال له  
فیلبس یسید انالاب و بسنا قال له یسوع لئلا تمکمل هذا الزمان و در همین باب چنین  
مذکور است و العالم لبس بر خونی و انتم تروتنی لانی حی الی الی این عبارت صاف ظاهر  
میشود که موت آنجناب را لاحق نشده و و راسی این یک فقرات فصل مذکور دال بر امر سطو  
است و هم چنین دیگر عبارات بخیل کثرت بر آمدند که دلالت می نماید پس اگر احوال آنخلت  
آنها عباتی در آنخلت غیره وارد هم شده باشد پس تاویل کردن آن لازم است ترجمه

**قول بی ثبات** چهارم بر موسی طرفداری در هیچ سخن از توریت ثابت نمیشود  
بلکه برخلاف آن هر چه از برادر او مارون و از همشیره او مریم گناه صادر شد و هر چه از خودش  
سهو اخطا شد آنهم در توریت مندرج کرده است و موسی خود اقرار میکند که از سبب همان  
خطا در بیابان لعش من افتاده و خداوند من از ولایت کنعان محروم خواهم ماند و اگر چه  
اللہ تعالی او را حاکم تمام بنی اسرائیل ساخت لکن او سر داری را در خاندان خود مقرر ننمود بلکه  
در زندگی خود خادم خویش را قائم مقام خود کرد و اگر در لوط طرفداری و بفساد میبود پس  
مقرر وی او را خود را در درجات عالی می بخشید **جواب حصصات** اگر  
منکرین توریت و معاندین موسی علیه السلام در جواب این افادات پادری بگویند  
که کدام جانب داری و رعیت دنیا زباده ازین خواهد بود که با وجود و صد و چنین خطا  
عظیم که از جهت آن خود اقرار کرده اند که لاشه مبارک العیاذ باللہ در بیابان افتاده و خود

خواهند و از ولایت کسنان محروم خواهند ماند و با وجود صد و رکناه از هارون و مریم علیهما  
 السلام از نبوت و حکومت مومنین دست بردار نشدند و این امر را بر خلق آشکارا نکردند که این  
 من لیاقت نبوت ندارم و هارون را از مرتبه نبوت و مقبولیت مفرول نفرمودند و مدارج  
 ایشان و مدارج مریم علیها السلام را بدستور باقی گذاشتند حالانکه اتفاقاً و پرہیزکاری بشرط  
 نبوت و مقبولیت است چنانچه این پادری نیز اعتراف کرده و از آفات الشراطات بشرط  
 و چرا ایشان خادم خود را در امور سلطنت قائم مقام خود مقرر فرمودند شخصی چینی را که کل  
 از وی علاقہ نمی بود چرا مقرر ننمودند از نیمه جانب داری شان ثابت میشود پس باید  
 در جواب این نقضها چه ارشاد خواهند فرمود هر چه در جوابش بیان خواهند کرد همان جواب  
 ما هم از جانب جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است باجملة ایقاع امور ائمتہ  
 و اطهار امور حق را طر فذاری و جانب داری نباید دانست افادہ عیسائی بلکہ برخلاف  
 آن هر چه از برادر او هارون الی ہذہ الافادہ و ہر چه از خودش سوا الخ سبحان اللہ حال  
 این کرده را ملاحظہ باید کرد کہ حضرت موسی و هارون و مریم و تمام انبیاء سابقین را کہ  
 جائز الخطا و مصدر رتب و عصیان میفہمند و آن تذیل و تحقیق انبیاء و رسل اندیشہ نمی کنند  
 و فقط حضرت عیسی را از قبایح و مبہاصی مبرا می شمردند حالانکہ بیچ ما بہ الفرق متخونی نیست  
 ہذا شئی عجب حقا کہ اگر ازین رکبذ را اینہار عیسائی بگویند بجا است لکن حاشا کہ امر مذکور نیز  
 موافق مرضی حضرت عیسی بوده باشد باجملة ہر گاہ حضرت موسی و ہارون و انبیاء آخر جائز  
 الخطا و مصدر عصیان قرار داده شدند پس آنها قابل عتاب و خلق باقی نماندند و فائدہ نیست  
 حاصل نشد زیرا کہ نابراین تقدیر ہم نیز قول فعل نشان کمان سہو و خفا و احتمال کذب  
 و دروغ متطرق پس برای مردمان بجهت مخالفت و ترک اطاعت عند مقبول تحقیق تمام

ارسال و بشت با کمالی نفوذ و معدوم علاوه برین هرگاه آنحضرت جائز الخطا شدند محتفل است  
 که حکم خدا را نیز فراموش ننمایند و تا بخلق نرسانند پس معوث نمودن چنین اشخاص لغو محض شد  
 حال آنکه با قرار این پادری حق سبحانه و تعالی از لغو میرست با جمله اگر بالفرض امور بیجهت مذکوره  
 در تورات اصلی بجانب حضرت موسی مارون و مریم علیهم السلام سند پس بعد اثبات امر مذکور  
 بنا بر لزوم مقاسد مذکور زاید بر صاحب راتا و لی چنین امور لازم و واجب و آن عبارات را  
 بر معانی ظاهره باقی گذاشتن و موافق آن اقرار و اعتقاد نمودن بعد از عقل انصاف  
 افتاد و پادری اگر در و طرقداری و نفسانی می بود الخ این حرفها مطابق ادب علمائست  
 بلکه بطریق مدعوم است و حقیقت حال نیست که هرگاه ارباب استحقاق امری در اولاد  
 و اقربا موجود باشند اگر آن امور بایشان محول شوند پس این امر دلالت بر طرقداری  
 و نفسانیت نمیکند بلی اگر کسی خلاف مرضی حق تعالی امری را بدون استحقاق با اولاد  
 یا اقربای خود با وجود تحقق مستحقین آخر سپرد کند پس این امر البته منجمله امور و نفسانیت جانبد  
 شمار نموده خواهد شد با جمله حضرت داود و با آن سلطنت عالی فرزند خود حضرت سلیمان را قائم  
 مقام خود نمود و هیچ خادم را رتبه مذکور عطا نفرمودند پس مطابق تحریر پادری ظاهر  
 می شود که بسیار جانب داری و نفسانیت را العیاذ بالله ملحوظ میداشتند چنانچه اینحال  
 در فصل ثانی سفر اول من اسفار الملوک مسطور است و حضرت موسی برادر خود مارون را در  
 حین حیات خود نائب و خلیفه فرموده بر طور سینا تشریف بردند و بر هر امر ایشان را  
 مشیر و وزیر و مقرب خود گردانیده بودند پس ثابت گردید که العیاذ بالله تصفت جانب  
 داری و طرقداری متصف بوده اند چنانچه حال پس گذاشتن مارون بنیابت خود  
 هرگاه که بر کوه مذکور تشریف فرماده اند کما یسبغ فی افضل سی و سوم سفر الخ خروج ظاهر

ظاہری شود و ہم در کتاب خروج از کتب تورات در باب بیست و هشتم چنین مذکور است  
و تو از بنی اسرائیل هارون را که برادرشست نزد خود طلب کن و سپهران وی همراه وی  
باشند تا که برای من هارون و ناوآب و تیهو و آلتا و اوتار و اسیران او کامین شوند و  
تو لباس مقدس برای هارون که برادرشست بجهت بزرگی و فخر بسیار از آخر مذکور عرض  
این باب یکی در فضیلت هارون بزمای حضرت موسی وارد شد و بیست و یکم بنا بر رسم پادری  
این همه بر نفسانیت و طرفداری متعین علاوہ برین در کتاب عدد در میان باب دوم و از هم  
مذکور است و موسی از جمیع مردمانیکہ بر روی زمین بودند زیاده بردار بوده انتہی ما را و مذکور  
پس پادری صاحب بیان کنند کہ این را از زبان خود اظهار کردند آیا درین نفسانیت و طرفداری  
یافتہ می شود یا نہ و در همان باب مسطور است انکاه یہوآہ در ستون ابر داخل شدہ فرود  
آمد و بر دخیمہ ستادہ ماند و هارون و مریم را طلبید آن ہر دو آمدند در آن هنگام وی  
فرمود کہ سخنمای مرا بشنوید اگر از شما کسی بنی می بود پس من کہ یہوآہ ام خود را در پیشا ہدہ  
ویرامی نمودم و از وی در خواب کلامهای نمودم لکن بندہ من موسی چنین نیست او در تمام  
خانہ من امانت دار است من از وی دو بدو در عالم مشاہدہ سخن میکنم مثل سخنمای خیال کہ  
او شعبیہ مرا بیند پس شما از شکوہ کردن بندہ من موسی چہ اثر رسیدہ انتہی ما را و ناقلہ پس  
پادری صاحب بیان فرمایند کہ مطابق تحقیق مذکور اگر این جانب داری نیست پس دیگر  
چہ است عرض ازین قیاس صاحب عبارات در تورات و غیرہ مذکور تا کجا ذکر کردہ شود علاوہ  
برین پادری صاحب این را ہم بیان فرمایند کہ اگر خدا را صاحب جسم نمی شناسند این چہ معنی  
دارد کہ یہوآہ در ستون ابر داخل شدہ فرود آمد و ایستادہ ماند و معنی دو بدو شدن  
چہیت و حضرت عیسی کہ نصہ از ہی ایشان را خدای خود میداند در آنوقت کجا بودہ اند و

# عشش نغسانى در عبارت منقولہ با درى غلط و مل است ترجمہ قول بی ثبات

و بر خداوند عیسی مسیح طرفدارى در هیچ سخن نمیشود اند شد بلکه برخلاف آن در انجیل متعدد  
مندرج است که مادر او از یوسف در و در کفر منسوب شد و خود در کاروان سر امتولد کردید و  
بقصد اقی پیچیده در آخر گذاشته شد و حواریان خود را از حقیران پیش خلق عظمی اکثری می گیر از  
انتخاب بنود و از طریق ذات هر نوع برداشت و آخرش مانند مقتولان مصلوب شد چنانکه  
انبیای پیشین خبر داده بودند پیش ازین سخننا ثابت است که بر خداوند عیسی مسیح چگونه طرفدار

نیت کر همه سخننا نیکه واجبی و درست و نزدیک عقل حتی اندیان فرموده **جواب**

## حق سمات کدام جانب داری و نغسانیت موافق زعم با درى ازین را اند خواهد

بود که حضرت عیسی زعم بطل نصاری مدعی الوهیت بودند و خود را پسر خدا می گفتند و همه  
اینها و رسل انبیه خود میفهمیدند علاوه برین در انجیل یوحنا در فصل سابع عشر چنین مذکور است  
یا به یهوا و الذین اعطیتی اریدان یكونوا معی حیث انما لیه و امجدی الذی عطیتی انک حبستی  
قبل ان تات العالم انتی و در فصل ثامن انجیل مذکور این عبارت سطور است فقال له اليهود  
الان علمنا انک باب جنونا قد مات ابراهیم والانبیاء ایضا افانت تقول ان من یحفظ توکلی  
لا یدوق الموت الی الابد بل انت عظم من انبیاء ابراهیم الذی مات و من الانبیاء الذین  
ماتوا من شعل انفسک احاب یسوع قال لا ان کنتم انا السجد لفضلی فلیس مجد ى شیئا الی الذی  
یشهد لی الذی انما لکن انما لیه و ما ولم تعرفوه و انا اعرفه و ان قلت انی لا اعرفه صرت کذا و

چنانکه گفته عارف به و حافظ لقلوله ابراهیم او کم استی ان یری یومی غریبی فرج فقال له

الیه و لم بات کلب بعد خمسون سنه انقدرایت ابراهیم قال لهم یسوع آمین آمین اقول لكم

ان ى قال ان کنون لهم ابراهیم فاخذوا حجاره لیرجموه فتواری یسوع و خرج من البیکل و جاز بنیم کر

۱۲  
مذکور انی انجیل سبط

هذانی الاخیل المنطیع هکذی سبحان الله خدا هم از بندگان خود می ترسد که حضرت عیسی بخون  
 شکست خورد شدن را کوارا نمود و یا بخله فقرات این هر دو عبارت مصحح این امر است  
 که آنجناب خدا بنوده اند و در فصل سادس مذکور است قال لهم یسوع امین امین  
 اقول لكم انه لم یسوی عطاکم الخبز من السماء لکن ابی الذی یعطیکم خبزاً کفی من السماء لان  
 خبز الله هو الذی نزل من السماء و یهب الحیة للعالم انتی پس در تعبیرات که حضرت  
 عیسی او عای فیصلتها می نمود و اندو خود را تفصیل داده اند و حضرت ابراهیم و حضرت  
 موسی و انبیاء آخر و خود را انان خدا قرار داده من سلوی را بحقیقت گردانیده اند  
 این را باید و باید صاحب بیان کنند که آیا امارت جانب داری نفسانیت است یا نه  
 با تخیل عبارات مذکور عبارت های بسیار در تخیل مذکور است که حصا آنها موجب  
 تطویل افتاده با دوری بلکه بزجلاف آن در تخیل مقدس الخ میورد و تخیل مقدس نیست  
 و کتابی وضعی جعلی از امی شناسند پس این دلیل عدم نفسانیت حضرت عیسی در مقابل  
 شان ثابت نیست و اندک قطع نظر از این چند امر خدایی که با دوری در نی مقام ذکر کرده است  
 از ان کلیه استمدال کردن بر نیکیه کاهی از حضرت عیسی هیچ امر طرفداری صادر نشده  
 و نفس الامر هم ناتمام است علاوه برین در قرآن مجید حالات اسناد جنون و سحر  
 و غیره که از کفار نسبت جناب سالک امور مذکور از انکدر نقصب و بنی فخر صا و دیگر  
 و اندک اما نیکیه از ایشان واقع می شد جایگاه مذکور است و علاوه بران در احادیث فصل  
 منقول پس چرا باید و باید صاحب سبب این امر عقا و بعدم نفسانیت جناب سالک  
 صلی الله علیه و آله و سلم می کنند اکنون باید دانست که نزد یهود حضرت عیسی انبیاء و  
 فرزند همان یوسف درود کرده اند چنانچه در فصل سادس تخیل یوحنا مذکور است کالوا



يقولون اليس هذا يسوع بن يوسف الذي نحن عارفون بابيه وامه فكيف نقول هذا الى  
 منزل من اهلنا انتهى پس ايا اكر يا درصيا سب و در ميدان اندين امراد مقابل يهودا  
 نمايند كه حضرت عيسى بدون پندويداشده بودند خلاصه هرگاه پا دري اعتراف كرد كه  
 ما در حضرت عيسى حضرت مريم بوده اند و انجناب متولد شده بودند ظاهر كرد كه ادعای  
 الوهيت در حق شان طلل و عطل است افاده عيسائي و از خلق قلت هر نوع الى هذه  
 الافاده ها مانند مقتولان و انهم سبحان الله عيسى اين با وجود اين حضرت عيسى را جدا  
 مي شناسند ايا خدا هم لياقت اين دارد كه از دست بندگان خود ذلت بردارد و  
 پر درار كشيده شود و مقتول و مدفون كرده شود با حمله درين مقام صاف كوشتن  
 ميبايت كه انجناب مقتول و مصلوب شده لفظ مانند نوشتم زايده و بوجه است  
 بنا چنانچه در عبارات آينده اين مصنون را كاشته و براي نجات جهان مجسم كشته كفاره  
 كردن و كشته شدن و سبب بخشش شدن در مقامات بسيار مكشوب است افاده پا دري  
 چنانكه نبايستي اين غلط محض است همچو پيغمبري خبر مقتوليت و مصلوبيت حضرت عيسى  
 لازم است كه پا درصيا صاحب اين امر را بدرجه ثبوت رسانند افاده پا دري كه همه سخنها نيكيه  
 و ايتي الحزن و اما كه اين است كه حضرت عيسى هر چه فرموده است همگي ايتي درست و راست و حق  
 عقل و شعور را نشاد نموده و همچو سخني غيبي و ايتي نادرست را بيقا و نفروموده لکن عيسايان  
 البته اسناد چنين امور كه نهايت نادرست و خلاف عقل و شعور و غيبي است مثل دعوي  
 الوهيت و ايتي خدا و غير بطرف شان ميكنند حالانكه انجناب خود بخلاف امون و كور و  
 فرموده اند و از اذ كه تويت بطلان آنها ظاهر و هرگاه بيان كردن امور درست و نادرست  
 و مستلزم الظهار فضيلت باشد دليل نفسيانيت نبوت پس هر چه جناب سالتاب در حق خود

خود ارشاد فرموده آنرا نیز دلیل نفسانیت نباید دانست ترجمه قول ایشان

پنجم پیشتر از زمانه موسی هر چه الله تعالی از حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم خلیل  
فرموده بود مطابق آن در تورات موسی نیز نه بر خلاف آن بیان نمود چرا که قربانی هابیل  
پسر آدم مشهورست همچنان قربانی در تورات از معرفت موسی فرموده و این همه قربانیها از زمانه

آدم تا بعد از شناسیم نشانی تکلیفات کوشیده گردیدن همان خداوند عیسی بوده پس این  
گواهیهای پنجگانه بر رسالت موسی نزدیک عقل ثابت اند و بر بنی اسرائیل و مطلق شکل نیست

**جواب هشتم** العجب که پادری صاحب کلیته دعوی می کند که هر پیش از حضرت

موسی حقیقتاً از حضرت آدم و حضرت نوح و ابراهیم خلیل الله فرموده مطابق آن در تورات

موسی هم وارد شده است و هیچ بر خلاف شان بیان ننموده و بران دلیل می آرند فقط از

امروا و احد که مطابق قربانی هابیل حضرت موسی نیز قربانی کرده سبحان الله ازین امر خوبی

آن امر کلی چگونه ثابت خواهد شد آیا اگر مشابست در یک امر از هابیل بفرض ثابت می شود

پس ازین چطور ثابت می تواند شد که حضرت موسی در هر امر موافق و قدم بقدم حضرت آدم

و حضرت نوح و حضرت ابراهیم بوده اند مگر پادری صاحب آن امر واحد جزئی را مستحکم این امر کلی

میدانند اینطور استدلال است که گاهی هیچکس ندان بعل نیاورده باشد ای گاه

پادری صاحب اول بر طریقت استدلال بخوبی اطلاق و آگاهی بهم میرسانند بلغزان شود

تصنیف رساله میگردیدند که موجب مضحکه نمیشد با جمله ما دامیکه پادری صاحب بر امر مذکور

دلیل مقبول قائم نگذارد کلام ایشان ساقط از معرض اعتبار است و طرفه تر نیست که از هیچ فعل

میخ حضرت آدم و غیره نیز احتجاج ننمودند فقط از فعل هابیل استدلال فرمودند و قرض افعال

بسیاری اند که درین مطلق نکرده اند قانع نظر ازین تخصیص بغیران مذکورین هم بیوجه است

میبایست که علی این امر میشدند که هیچ اثر بخلاف هیچ پیغمبر از حضرت موسی صادر نکردیده مگر  
 حضرت یعقوب و حضرت لوط و حضرت اسمعیل و انبیای آخر بریم پادری صاحب تقصیر را اینا فقط  
 از عرض اعتبار اند که از ذکر شان اعراض فرمودند غرض بطریقه پادری صاحب مادر جواب یکویم  
 که حضرت آدم و حضرت هابیل کسی اهلک نکرده اند و نه کسی ابدست کسی بمعرض قتل آورده  
 اند و بسبب حضرت موسی و حکم شان صد ها و هزار ها قتل شده اند پس مخالفت شان الیها  
 بالله از حضرت آدم و حضرت هابیل ثابت گردید و حال جدال قتال که حاجیاد در توریست مذکور  
 است مگر بنا بر مثل شهورستی نمونه از خرواری بر عایت اختصار که عبارت مختصر در مقام  
 مذکور میشود در باب اول سفر الاستغناء که در کورست بعد از نیکه او و چون پادری صاحب امور یا زاکه  
 در جستان میماند و چون پادری صاحب که در عرش تاروت و از رخا غایب میماند قتل نمود آنتی با اکثر  
 انصار سیه و خود همین پادری که کرده است که حضرت موسی در توریست فرموده که در حین حیات  
 از وجه شادی دوم نارواست حال آنکه زوج و صاحب حضرت با جرحه در حال حیات حضرت  
 ساره که از حضرت ابراهیم واقع شده از کتاب آئینه است و همچنین کثرت از واج حضرت یعقوب  
 نیز در جرحه و چنانچه این عبارت با عنقریب مذکور خواهد شد پس مخالفت حضرت موسی از انبیا  
 سر القیاس و موافق دعای پادری صاحب ثابت گردید علاوه برین چنانکه حضرت ابو ابراهیم را حکم  
 قریب از این نشان شده بود و ایشان به بیعت شلف جمیع تعلقات امر مذکور را اهل آوردند و چنان  
 برای حضرت موسی واقع شد پس ادعای موافقت در جمیع امور براساس طریقه و طریقه  
 از اینها در توریست ظاهر و عیا نیست که حضرت یعقوب برای خود جمع بین الاختیار و در کج  
 دانسته اند حال آنکه حضرت موسی در کتاب مزبور از احرام گردانیده چنانچه عنقریب بیند مذکور  
 گردید افاده پادری همچنان قربانی در توریست از این دعوی نیز محتاج با ثبات است پس ادیکه با

مردمان مطلع شوند کما لا یخفی علی العاقل آفاده پادری و در مقام دیکر اگر مطلب غیر عیسیت  
 همانست که پادری صاحب فحید اندلس چنانحضرت عیسی تلامذه نشان در مقدمه اکل سنبل بر ویت  
 از حکم تورات مخالفت نمودند و چنانچه را درست کرده اند حال آنکه در تورات حرمت آن  
 مذکور است و چنانصاری نوک را می خورد و میخوردانند با وجود اینکه آنهم بشهادت تورات  
 حرام و نجس است غرض اینهمه که آسان است مگر شکل نیست که در بابیت و عقیم کتاب  
 استثنای از کتب تورات چنین مذکور است هر که بر حکمهای این شریعت قائم نماند و عمل ننماید  
 بر او لعنت همه جماعت بگوید آئین نبی بالترجمه الفارسیته پس کنون ای مردمان که برخلاف  
 حکم تورات نوک را بی تکلف استعمال میفرمایند و از ختنه با لکلیه است بردارند حال آنکه  
 حکم آن بحال کشیده و جایز در تورات وارد شده است بیان فرمایند که این لعنت بر  
 کدام کس میشود آفاده پادری و نزدیک منصفان الحزم نزد منصفان حقین مکتوب است  
 پیغمبران ثابت است چنانچه پیغمبر برحق بودن جناب رسالت صلی الله علیه و سلم  
 ثابت است و حال آنکه منصفان نیست که چنانچه بعضی اشخاص از ایشان انکار حقیقت  
 نبوت جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم می نمایند هم چنین بعضی از ایشان انکار  
 حضرت عیسی حضرت موسی را هم پیغمبر برحق نمیدانند و از بیان پادری صاحب مطالبی را بر  
 ثابت نیکو دکه آن گواهیهای پنجگانه که در کلام نشان مذکور شده در حضرت موسی و  
 عیسی متحقق بوده و اینحضرات پیغمبر برحق بودند پس حالیا پادری صاحب را  
 باید که بر امور مذکوره ادله مقبوله قائم کنند ترجمه قول بی ثبات  
 حصه سوم کنون مرآة اشکارا باید نمود که این سند در رسالت محمد صلی الله علیه و آله  
 بوده جواب حشمت اکبر معترض در جواب افادات پادری ثابت میگردد

[illegible]

مَقْعِدًا مَّا كَانَ عَلَى السَّحَابِ حَرِّمْ قِيَامًا وَضَعَهُ اللَّهُ لَهُ عِشْيَ وَكَبَّرَ كَفِّي مَرَّ كَسِيٍّ كَدِّ بَرَاءِ اللَّهِ سَنَانِ  
 وَتَوَهَّجَانِ كُنِّي نَحْمَدُكَ زُرْ وَخُذْ وَجْهَكَ وَتَبَرَّسْ زَالِمًا تَوَهَّجَانِ مَنِيْمُو دَمِي دَلَّ وَكَبَّرَ كَفِّي كَدِّ بَرَاءِ اللَّهِ سَنَانِ  
 اَزْخَوَازِ تَوَمِّي تَرْسِيدِي زَمَرْدَانِ زَالِمًا يَادِهِ تَرْسِيدِنِ مِيَايِدِ تَرْسِيْلِ كَاهِنِيْدِ تَامِ كَرْدَارِ الْغَوْرَتِ  
 غُرْغُرِ دُورِ اَوْرِكِيْلَاجِ تَوَدِيمِ تَانَمَانْدِ كَلِي سَلْمَانِ زَاكِنَاهِ دَر كَاحِ كَرْدَنِ اَزْ زَنَانِ بَسِجُوَانْدِ اَخُو دِهَرِ كَاهِ اَنَاهِ  
 تَامِ كُنْدِ اَزْ بِيْشَانِ غُرْغُرِ دِهَسْتِ حَلْمِ كَرْدَنِ اَللَّهُ بَرِيْ حَرِّ مَضَالِقَةِ مَنِيْسْتِ دَرِيْنِ اَمَرِ كَرْدَارِ دَادِهِ اَللَّهُ بَرِيْ  
 اَيْنِ اَكِيْرِي كِي پَرِيْ كَارِي اَدْرِ فِتْ نَمَائِدِ **حَوَاجِ حَشْمَاتِ** مَحْمُودِ شَيْدِ نَمَانْدِ كَمِ كَثَرَتِ اَزْ وَاِجْ بَا وَجُوْدِ تَجَوُّزِ  
 وَتَحْلِيْلِ جَنَابِيْدِي غَرَامَةِ اَصْلَامَانِي اَتَقَا وَپَرِيْ كَارِي نَمِيَا شَدِ چِنَا چِيْ اَزْ اِنْيَايِ اِسْتِغْنِي كَمِ كَثَرَتِ اَزْ وَاِجْ  
 چِنْدِ تَغْيِيْرِ بِيْشَمَادِ كِتَابِ بَقَايَاتِ هَسْتِ پَسِ اَرْجِ يَادِ رِصَايَاتِ رُكْنِ دَرْمَنْدِ كُورِ طَعْنِ جَنَابِ سَالَمَاتِ صَلَاتِ  
 عَلَيْهِ اَللَّهُ وَسَلَامُ نَمُوْدِهِ اَنْدِ عَيْنِهِ جَنَابِ اَنْ سَمْعِيْلِيْنِ عَانِدِ وَرَاجِعِ هَسْتِ تَوْرِيْتِ دَر حَالِ حَضَرْتِ يَعْقُوبِ سَلَامِ  
 هَسْتِ كَمِ اَزْ وَاِجْ اَيْشَانِ چَارِ بُوْدِهِ اَنْدَلِيَا وَرَاحِيْلِ بَلْبَا وَرَقَا دَر بَابِ سَمِ كِتَابِ پِيْدِ اَيْشِ مَكْتُوبِ سَمِ  
 هَر كَاهِ رَاحِيْلِ يَدِ كَمِ اَزْ وِيْ اَوْلَادِ يَعْقُوبِ بُوْدِ پَسِ اَحِيْلِ اَرْجُو اِهْرُوْدِ شَكِ اَللَّهُ يَعْقُوبِ رَا كَفَنَدِ كَمِ حَسْمِ  
 يَدِهِ وَاَكِيْرِي خَوَاجِمِ مَرْدُوْرَانِ مَهْكَامِ سَمِ بَرِ اَحِيْلِ اَلشَّيْخِ خَشْمِ يَعْقُوبِ شَعْنُهُ كَرَشْتِ كَفُوْتِ مَنِ كَارِ هَسِيْتِ  
 اَنَامَةُ اَلْاَنْسُوْهِ شَكْمِ بَارِ شَدْنُهُ وَكَفْتِ بِيْنِ كُنِيْرِ مَنِ بَلْبَا حَاضِرِ هَسْتِ اَزْ وَرْدِي كِي مَنِ اَوْ بَرِ اَنْوَاهِيْ مَرْدِ اَلشَّيْخِ  
 خَانِمِ نَجْمَانِيْ اَبَادَانِ شُوْدِهِ اَو كِي خُوْدِ بَلْبَا رَا دَا كَرْدَانِيْ شُوْدِ يَعْقُوبِ اَزْ وَرْدِي كِي كَرْدِ بَلْبَا حَالِكِهِ رَدِيْ اَزْ مَحْبُوْبِ  
 بَسْمِ نِيْ اَيْدِ اَنْدَمِ رَاحِيْلِ كَفْتِ كَمِ خُدا دَا مَنِ اَو وَا زَمِنِ سَمِ شَمْنِيْدِ مَرْنِيْ كَمِ سَبِيْ اَدِ اَنْدَا وِيْ اَمِ اَو دَا دِهِ تَا دِ  
 دِيْلِ مَرْدِ اَحِيْلِ بَلْبَا بَارِ خَالِهْ شَدْنِ اَزْ يَعْقُوبِ سَمِ رَا اَيْدِ رَاحِيْلِ كَفْتِ مَنِ بَكَاْلِ اَوْ بَرِ اَخُو اِهْرُوْدِ اَوْ خَمِ اَنْزِيْ  
 رَدِيْمِ اَو اَمِ يَرِ اَنْقِيَا كِي كَذَرَشْتِ هَر كَاهِ اَلِيَا وِيْدِ كَمِ اَزْ اِيْدِيْنِ بَارِ اَنْدَا وَا كِي نِيْخِ دَا اَخَا رَا سَمِ يَعْقُوبِ اَكِيْرِي اَوْ  
 اَشُوْدِ پَسِ اَلْاَكِيْرِي اَنْزِيْ اَزْ يَعْقُوبِ بَكِ سَمِ پَرِيْ اِلِيْ اِنْ اَخَا مَنِ خُدا اَلِيَا شَمْنِيْدِ اَوْ حَالِهْ شَدْنِ اَوْ فَرْزِ نَدِيْمِ  
 يَعْقُوبِ اَيْدِيْ اِنْ اَخَا مَنِ خُدا رَاحِيْلِ اِيَا كَرْدِهِ اَوْ تَوَهَّجَانِ وَجْهَهُ اَوْ اَكَشُوْ اَوْ حَالِهْ شَدْنِ سَمِ پَرِيْ اِيْدِ كَفْتِ

که خدا از من غمناک و راد و او نامش یوسف گذاشت و گفت که یهواه مرا فرزند بگیرم خواهد  
داد و هرگاه از رحیل یوسف پیدا کرد پس چنین شد که یعقوب از لابان گفت مرا خدمت  
کن گنیم بجان خود و ملک خود بروم زنان مرا و فرزندان مرا که برای نشان خدمت تو کرده ام  
مرا حواله کن الی آخر ماسطر عرض از عبارت مذکوره کثرت از واج حضرت یعقوب ثابت گردید  
هر چه پادشاه صاحب از جانب نشان جواب خواهند داد همان جواب ما هم از جانب جناب رسالت  
صلی الله علیه و آله و سلم است ملاحظه فرمائید که حضرت یعقوب رحیل را که با هم برد و خواهر  
حقیقی بوده اند بمعیت هم در کرد خلیه از دواج خود در آورده اند حال آنکه از تورات مقدس  
حرمت و مخالفت امر مذکور ثابت است و موافق همان در شریعت مقدس  
جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نیز حرمت جمیع بین الاختین را رد نموده جایز  
پادشاهان را بفرمایند که این فعل حضرت یعقوب موافق تقوی و پرهیزکاریست  
از و هر چند که امر مذکور از عبارت مسطور هم ظاهر میگردد لکن برای  
توضیح عبارت دیگر از تورات ترجمه فارسیه مذکور میشود در باب بیت و  
بیت که پس از آنکه ایش مذکور است و دختران لابان دو تا بوده اند نام کلانی  
لیا و نام کوچک را رحیل بود لیا ششمین چشم و رحیل خوشرو و خوب صورت بود  
و یعقوب بر رحیل عاشق بود پس او گفت که برای دختر کوچک تو و رحیل خدمت  
کن خدمت تو خواهم کرد الی ان افاض و بوقت شام چنین شد که او خدمت خود  
لیا را حواله او کرد و او با وی نزدیکی نمود و لابان کنیز خود را لفا و ابلیا دختر  
خود داد و همراه کرد تا کنیز او شود و چنین شد که یعقوب بوقت صبح دید که لیا  
بود پس از لابان گفت این چیست که تو با من کردی مگر خدمت تو برای رحیل کرده ام باز

باز برای چه از من بدغا بازی کردی لایبان گفت در ملک این رسم نیست که کوچک این پیش از  
 کلان بشادی که خدائی دهند همراه این یک هفته کامل ساز و ما اورا نیز بعض محنت هفت سال  
 دیگر که او برای من خواهی نمود ترا خواهم داد یعقوب همچنین کرد و هفته اش اکامل نمود  
 در انوقت وی شادی که خدائی دختر خود را حلیم با و کرده داد الی آخر ما انید و آن عبارت  
 توست که مالغت جمع بین الاختین ثابت میشود نیست که در باب بیستم کتاب اخبار مذکور  
 است و تونیر ابا خواهر و کیرا بر تنگی او را هم ظاهر نمائی در زندگانی اولین که این سوزانید  
 دوست انتی را و زنا نقله ای پادری صاحب بیان فرماید که این عاشق کردیدن بر دختر  
 و کیری و دود اشتباه مقاربت کردن که از عبارت مرقومه ظاهر میشود و جمع بین الاختین  
 گردن منافی با کیری میسر نمیگاری است یا نه با جمله چنانچه حال کثرت ازواج یعقوب علی بنیما  
 و علیه السلام مذکور شد هم چنین کثرت ازواج حضرت داود نیز ثابت است در سفر ثانی هزار  
 صموئل مرقوم است و ولد داود بنون فی جبرون بکرة عنون بن احیفام النیر و علیه  
 نانیة کالاب بن ابیغال امرأة بال الکرمی الثالث امینا لوم بن معکا ابنة تلمی ملک  
 جاشور و الرابع ازونیا بن حجیت و الخامس سقطیا بن فیطل و السادس اشیر عم بن  
 حملا امراة داود و اولاد ولد داود و جبرون انتی در فصل پنجم چنین مذکور است  
 و تزوج داود و ایضا سناء و بنهاری با و شلیم بعد مجیه من جبرون و در فصل اول هر  
 اول پنجمین سطور بعد از اقبال ان او و الملک لما لعن فی اسر و شاخ و کبر عبد اکان  
 یتدثر بالشاب و لم یکن یتدف فقال له عبیده فطلب سیدنا الملک شابة عذری فقام  
 بین یدیه و قد نه و تضطجع مع سیدنا الملک تعانقه و تدفیه فطلبت ثمة جمیلة فی جمیع مد  
 بنی اسرائیل فوجدت ابیشاخ الشیلونیة فاقوا بها الملک کانت الفتاة بهیمة جمیلة جدا



و سارت خادمه الملک فخرت و لم یعرفها انتی عرض از عبارات مذکوره کثرت ازواج حضرت اود  
 ثابت گردید پس باز بر عزم پاوری نبوت شان باطل خواهد بود و حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام  
 بهم در حیات حضرت ساری حضرت با جده راز و جبه خود گردانیده اند چنانچه در بیان حال آنجناب  
 فصل سادس عشر از سفر انجلیقه مذکور است و ساری زوجه ابراهیم لم تدله و کانت لهما امه مصریه  
 چنانچه همها با جبر فقامت لا ابراهیم و قد جنی السد من الولاده اذ خل الی امی لعل یتبی بیها  
 فقبل ابراهیم قول ساری فاخته ساری زوجه ابراهیم با جبر المصریه امتها من بعد عشر سنین من  
 مقام ابراهیم بیک کنعان فاعطتها ابراهیم زوجه انکون له زوجه فدخل الی با جبر فحملت انتی کنعان  
 حال حضرت سلیمان با پیشینیک که آنجناب با هفت صد زوجه و سه صد جاریه بوده اند چنانچه  
 در فصل یازدهم اسفار ملوک مذکور است و کان سلیمان الملک قد احب النساء کثیره غریبه و ابنة  
 فرعون و اتخذ سائر من بنی عمون و من الموآبیین و من ادم و من البجائین من لصبید الکر  
 و من الشعوب الی قال السد لنبی اسرائیل لا یخلطوهم ولا یختلطوکم ولا تتزوجوا منهم لئلا یتیل قلوبکم  
 الی آلتهم یولاد الحق سلیمان بن و اجهن و اتخذ بن صیر که سبعائة امراه حرة و ثلاث مائتة  
 و اغوی السد قلبه انتی امی پادری صاحب این چه بی الضافیست که با وجود اینکه ازواج جناب  
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم چندان بکثرت نبوده اند بر آنجناب طعن میکنند و از حال  
 حضرت سلیمان و غیره انبیا چشم پوشی می نمایند و از عبارات مذکوره انهم صاف ظاهر میشود  
 که در مقدمه ازواج از حورات آن قبائل که از ایشان حکم ارتباط و تناکح و تناسل نبوده حضرت  
 سلیمان مخالفت حکم الهی نموده اند و ازواج شان البیاض با سد آنجناب را اخوان و کراه کرده  
 پس کجا اتفاقا بر نیز کاری آنجناب با قیما ند با جمله اگر کثرت ازواج منافی اتفاقا و بر نیز کاریست  
 لازم می آید که این انبیا و مقبولین خدا بفرمان برحق نبوده باشند نه با جویانه نه جویانه افاد

افاده بادی لیکن پیرکاری و پاکیزگی محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دلیل فرقان ثابت است  
 محال است هر که محال نسبت بلکه ممکن آسان ترین امور است چرا که در قرآن مجید حاجی مذکور  
 است که آنجناب رسول خدا شد و از جانب او نازل شده اند چنانچه از جمله این آیه است  
 رَسُوْلُ اللهِ الَّذِي مَعَهُ الْكِتَابُ عَلَى الْكُفَّارِ وَهُوَ الْقَائِمُ بِمَا وَعَدَ وَهُوَ الْقَائِمُ بِمَا وَعَدَ وَهُوَ الْقَائِمُ بِمَا وَعَدَ  
 است پس تقوی و پیرکاری آنجناب ثابت گردید و از هیچ آیت قرآن مجید ظاهر نمیکرد  
 که امریکه منافی رسالت باشد از آنجناب صادر شده باقیما فاذنچه پادری آنرا ذکر کرده چنانچه  
 را معلوم کردی که آن هرگز نفس الامنیات با پیرکاری ندارد و علامه برین در سورۃ  
 یس چنین مذکور است اَلَمْ يَكُنْ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ حَافِظًا اَلَمْ يَكُنْ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ حَافِظًا اَلَمْ يَكُنْ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ حَافِظًا  
 است و بر صراط مستقیم پس پاکیزگی و پیرکاری آنجناب ظاهر گردید چه کسیکه پاکیزه و پیرکار  
 نبود و دل او بر صراط مستقیم از محالات است و هم در قرآن مجید این آیه وارد شده اَلَمْ يَكُنْ  
 كَانَكُمْ فِيْ سَهْوٍ لِّلّٰهِ اَسَوْءُ حَسَنَةً اَلَمْ يَكُنْ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ حَافِظًا  
 و ايقاع امور منافیه اتفاق پیرکاری والا هرگز در آیت مذکور حکم اطاعت و تاسی آنجناب علی عموم  
 وارد و دیگر و متوالی آیات مذکور از دیگر آیات بسیار اثبات امر مذکور ممکن است که احاطه آنها خارج  
 است از نظر این ساله مختصر افاده عیسائی و برای یکباره قرار دادن خود درین امر الهی افاده  
 هیچ پیغمبر کای گفته معلوم کردی که برای حضرت یعقوب حضرت داود و یوسف و دیگر از اولاد بسیار  
 بوده اند پس جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را در مسطور تاسی و اقتدای پیغمبران  
 سابقین بوده پس بدگمانی بجانب آنحضرت نمودن و در حق شان بطعن و درستی پیش آید در  
 حقیقت موطن طعن و تشنیع نمودنست در حق انبیای مذکورین العباد باسدن ملک افاده  
 چرا که مرقوم است که هر قدر زنها انچه استغفر الله ربی و اتوب الیه من امر در یک مقام و آن

نیز مردم نیابند که بر قدر زنا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوانند آنها را ایشان حلال اند  
 جای اینکه از مسطور در مقامات کثیره مذکور باشد پس هر چه پادری صاحب عوی کرده در وضع  
 است سبحان الله جناب سالناب صلی الله علیه و آله و سلم را کی جمع بین الاختین که آنحضرت یعقوب  
 واقع شده درست بوده و کجا آنجناب محرمات نسبت به رضاعیه زنان ذات البعل باید و تحقیق ظلم  
 برای خود حلال دانسته اند پس یکلام زیاده پادری صاحب فقط برای آنجناب محرمات صادر شده است فاد  
 پادری چنانچه در سیما بیست و دومین مکتوب است یا ایها الناس اتقوا الله و الله عز وجل یخبرکم  
 را باضافه تصاف بود و در مقام حال انوارات که در جابله زوج جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بوده مذکور میفرمود و برین تقدیر نجوی ظالم بگردید که نسبت از ولج حضرت سلیمان غیره آنها را  
 تشریح کرده اند پس طعن کردن بر آنجناب بر سر سرنیضا نیست این آیت را که نوشته اند فقط برای  
 دادن عیال است با تجماع آیت مشارالیه مخصوص عورت است که از ترویج آنها مخطوب جمع بین الاختین  
 لازم نیاید نیز آیت مذکور مخصوص است با سواهی زنان شوهر دار و با عدا می محرمات نسبت به رضاعیه  
 الی غیر ذلک منفسین تصریح کرده اند که آن آیت اشاره است بجانب همان از ولج که در جابله تصریح  
 آنجناب بوده اند پس نشستن آیت مذکوره در مقام سیفایده محض است غرض کمال تعجب است که این  
 پادری بر حضرت داود و حضرت سلیمان که صیدها از ولج و سراری شان بوده اند طعن میکنند و  
 جناب سالناب صلی الله علیه و آله و سلم که از ولج شان نسبت باز ولج آن هر دو را اینجا بنبلیت اقل قلیل  
 بوده اند حسدی نماید اکنون بیایند که پادری در اعلا بیت مذکور با جابله مکرده منجمله آنها است  
 گویای یا ایها الناس اتقوا الله و الله عز وجل یخبرکم و هم بین فقره ان را و البی الی غیر ذلک این اعلام صریحه دلالت  
 می کند که پادری صاحب مزاولت علوم نحو و صرف هم نجوی عمر خود را صرف نموده اند و لفظ اغنی که  
 در مثنویان ترجمه نوشته اند بر سر ممل می محل است هم چنین جمع بندی لفظ عوت که با الفاظ تمام کرده اند

اند و ترجمه فارسیه اش بلفظ اعور همانند کور کرده الی غیر ذلک پس التصفیف چنین سال التصفیف  
نکردن بهتر بوده که مشهور و معروف است تشعیر تا مرد سخن نگفته باشد عیب بزرگش نهفته باشد  
افاده بدی که ایضا مرقوم است که اگر محمد بن ابد علیه آله و سلم خواست وجه دیگری الی هرگاه مقتضای  
ادله مذکور و حقیقت نبوت آنجناب ثابت کرد بپس اگر احیاناً در شریعت آنجناب امری آنچنین  
هم وارد شده باشد که عقل کسی اثر است بعد ستمگره بنهار و تا هم قبول کردن آن واجب لازم است  
چنانچه جمیع مبنی الاختیار اینست مردن نسبت بحضرت یعقوب ضروری و مستقیم پس طعن کردن بر شریعت  
جناب سالمتاب صلی الله علیه و آله و سلم که در نفس الامر هیچگونه فساد و قباحتی متضمن نیست  
سواء بر وجهی که اکنون معلوم باید نمود که حضرت داود با وجود اینکه در شریعت شان این امر نبود که  
زوج هر کسی که ایشان خواست نمایند بر شویش مفارقت و طلاق دادن و لازم نشود بشهادت  
بعض کتب عقیده از زوجه او یا در حین حیات او بدون حصول طلاق برخلاف حکم جناب حاکم  
علی الاطلاق العیاد با بعد مقاربت نمودن چنانچه ازین حاکم کردید و شوهرش او را بداند کور و اگر بر  
دعوی فرستادند هرگاه او قتل کرد بدفعه و اگر گرفته و محیل خود داخل نمودند و از همان زن  
در باره و حضرت سلیمان متولد شد چنانچه در فصل یازدهم سفر ثانی اسفار مومیل مذکور است فلما کان  
تمام استن الوقت الذی یکون الحرب بسل داود یواب و عسید معهم جمیع بنی اسرائیل فقلوا بنی عمون فترکوا حین  
قال داود فبقی فی اورشلیم فلما کان قرب المساء قام داود من فوق مجلیته صعوداً الی بیت تینی فوق قصر  
فبصر امرأة منهن فوق بیتها و كانت المرأة جمیلة جداً فارسل داود و سئل عن المرأة فقالوا له هذه تیسع لینه  
انضی نام امرأة اوریا النجاشانی فارسل الیها داود رسلاً و حوّلها الیه فلما دخلت علیه و طهرت من طهرها دخل  
علیها ثم خرجت و رجعت الی بیتها فجلت المرأة و ارسلت الی داود و خبرته و قالت ایستی قد جلست  
فارسل داود الی یواب سلماً و قال ارسل الی اوریا النجاشانی فارسل یواب فجاوریا الی داود فسال

اور يامن لشعب عن يواب ومجاريته ثم قال داود ولا اور يا انزل الي بيتك واسترح وعشقل فخرج يوبا  
 من عند الملك ام الملك بان متبع بجائزه فبقدا اور يا على باب الملك مع عبدة الملك لم ينزل  
 الي بيته وانجبر داود ان اور يا لم ينزل الي بيته فان داود لا وريا حست من السفر ما بال ملك تنزل الي بيتك  
 قال اور يا لا داود يا بوث عهد الرب وآل يهودا وآل اسرائيل تنزل في انخيام ويوبا سيد  
 وعبدة الملك سيدى تنزل في الصحراء وانا اطلق الي منزلي واكمل اشرب وادخل الي اهل الاضي  
 وحيات نفسي انما افعل هذا قال داود لا وريا الصبر اليوم واذا كان غدا رسلتك ليعني  
 اور يا في وشلحيم ذلك ليوم فلما كان في الغد دعاه داود فقتدى معه وشرب وشكل وخرج  
 سيدا ورفد عند باب الملك مع الحراس لم ينزل الي منزله فلما كان في اليوم الثالث كتب داود الي  
 يوبا كتابا وارسله مع اور يا وقال في الكتاب بهذا نصير اور يا في اول الحرب واذا اشتبك  
 الحرب ارجعوا وتركوه وحده ليعقل فلما نزل يوبا حول القرية واقام اور يا مع الرجال الابطال  
 فخرج اهل القرية فحاربوا يوبا وقتل هناك قوم من عبدة داود وقتل اور يا الجاثاني ايضا فاسل  
 يوبا الي داود وانجبر بجميع ما كان في الحرب ام يوبا الرسول قال له اذا فرغت من كلامك  
 الملك واخبارك اياه كل شيء كان في الحرب فاذا غضب الملك قال لما ذا دلوتم من سور المدينة  
 لتاربوا انا تعلمون ان الذين فوق سور المدينة يرمونكم من قبل ابيكم بن جدعون اليس انما  
 رمتهم امراة بقطعة حاسن فوق سور وراث في تبين فلما دلوتم من السور اذ قال هذا القول قل  
 ان اور يا الجاثاني عبدك قتل فاطلق الرسول وانجبر بجميع ما قال له يوبا وقال الرسول لداود  
 حاصرها القوم فكانت وهاهنا حوا اليها الى الصحراء وحاربناهم حتى صرنا باب القرية فرمونا الذمى  
 كانوا فوق سور وقتل من عبدة كاهن الملك قتل اور يا الجاثاني عبدك ايضا قال داود  
 للرسول قل لي يوبا لا استيق عليك ذلك لانه قد يعرض في الحرب مثل هذا او شبابه حاصر

حاضر القریه و بچ علیها با حرب فانک تقتهما و تحزنها و سمعت امرأه اوريا الجاثانی ان زوجها  
 مات فاحت علی زوجها فلما انت ایام مناسحتها ارسل داود فاخذها و اخلها الی قصره و صارت  
 له امرأه و ولدت له ابنا و سار علی داود و امام الرب خلاصه اکثر فقرات این عبارت بر عایت  
 اختصار اینست که هرگاه سال تمام شد و هنگامی رسید که جنگ ان ممکن بوده داود  
 یو اب غلامان خود را برای دعوی فرستاد و همراه شان همگی بنی اسرائیل بودند و آنها فرست  
 بنی عمون را قتل نمودند و کردار درست فرود آمدند لکن داود را ویرشلمیم بماندند هرگاه دشنام قریب  
 شد بروخواستند و بر بام خانه بالا رفتند و خرامیدن آغاز کردند پس فی را که بالای بام خود  
 برهنه غسل میکرد و آنرا زن خیلی صاحب حسن جمال بود پس حال آن زن را از مرد  
 دریافت فرمودند آنها اظهار کردند که آن زن زوجه اوریای جاثانی نبشبع بنت اختیعام است پس  
 گسار فرستاده آن زن را بسوی خود مائل رجوع نمودند هرگاه وی آمد و از حیض پاک شد آنوقت  
 با وی نزدیکی کردند بعد از ان وی بچانه اش رفت پس سبب این معامله حامله شد و بچست  
 داود و گفته فرستاده که وی حامله گردیده است حضرت داود او را بجاثانی را از نزد یو اب  
 طلب فرمود و از وی حال دعوی و غیره پرسید گفت که برو بچانه خود فرود آ و استراحت  
 و غسل کن و برای انعام و جائزه وی حکم فرمود او را از ان مقام برآند و بر در قصر داود بار خویش  
 نشود و بچانه خود زلفت مردم داود را خبر کردند که اوریای بچانه اش زفته پس داود از او را  
 فرمود تو از سفر آمده سبب حبست که بچانه ات نیروی اوریای عرض نمود که تا بوقت عید نه او  
 ال یهودا و آل اسرائیل که قوی خیمه ها هستند و یو اب بسته ازین بنده های قایم شاه  
 وقت در میان چهار فرکش میباشند من چگونه بعتاق خود و مردم و اب و طعام خورم و از روی  
 خود میسر شوم مرا سو کنند و بوجان تو که اینها از من نخواهند هرگاه حضرت داود ملاحظه نمود که

این تدبیر پیش رفت باوریا فرمود که امروز دیگر بجای خود باش فردا تر پدر و دی کتم اوریا  
توقف نمود داود ویرا روز دیگر طلبید بسیار نوازش نمود و همراه وی طعام نوش جان فرمود  
هرگاه روز سوم شد او را بجانب یوآب روانه کرد و خطی بنام یوآب بنیشت فرستاد و در آن  
مندرج فرمود که او را در میان جنگ در صف اول جاده و هنگامیکه کشته گیر و در  
گرم شود شما یکی از مرگهای خود را حجت کنید و او را راتنها و گذارید که وی کشته شود و اگر  
هرگاه که یوآب تهریه را محصور کرد و او را در مردان جنگی جاداد اهل قریه برون آمدند و از یوآب  
جنکین افتاد کردند بسیار غلامان داود کشته شدند و او را با جانی هم کشته گشت بمجلا یوآب  
این خبر را بداد و گفته فرستاد هرگاه زن او را می شنید که شویش کشته شد بروی نوحه و زاری نمود  
و هرگاه که ایام سوگواری بختام رسید او را از نزد کر فته بجل خود داخل فرمود و آن هم کمر و  
انجناب شد و همان بچرازی مثل کشت و کردار داود کرد کار را ناخوش نمود بعد از این در فصل  
ثانی عشر بتفصیل بچال مرقوم است که هتعالی ناان پیغمبر را نزد داود فرستاد و ایشان آمده  
گفتند که در قریه دو کس بوده اند یکی غنی و نزد وی چار وایان بسیار همچون کوسفند و کا و غیره  
بوده اند و شخص دیگر فقیر بوده نزد او فقط یک پاچه کوسفند بود و شخص غنی آن پاچه کوسفند را  
هم از فقیرند که بحال بکرفت هرگاه این را داود شنید خیلی ناخوش شد در اندام ناان  
گفت که اینچنین کار از خودتان صادر شده است که با وجود ازواج خود و زوجة او را با جانا  
را گرفتید بعد از آن از جانب خدا مقال عتاب اشمال ساینده و در آن اظهار فرمود  
که خدا فرموده است که اینچنین شما پنهان از زوجة او را کردید آن فعل از بی بی های شما در  
رفت روشن ظاهر بظاہر حضور بنی اسرائیل کرده خواهد شد من خاتومان خانه تا نزد گرفته  
حواله بغیرتان بخاتم کرد و باز ناان بحضرت داود این خبر داده است که در سزای حرکت کرده

مذکوره فرزند شما خواهد مرد و غرض ما قصه مذکور را بسیار باجمال ذکر کرده ایم هرگز تفصیلش  
 منظور باشد بجانب فضل مزبور الحال جوع کند و این ذکر هم بصورت است و اگر نه مایه  
 امور را کذب محض میدانیم و دامن انبیاء را از لوث قبائح مسطوره پاک پاکیزه بشماریم و  
 گناشتن آن در کتاب باعتماد و حقیقت نزد ما فتح قبائح نیست لکن خوشحال آن که در  
 حق بچو که چنین امور را درست می پذیرند و نسبت چنین قبائح و شنائع را بجانب انبیای  
 اظهار درست می انکارند العیاذ بالله من ذلک الغرض تعجیبات از یاد درصیاب  
 و اقران و امثال شان که حرکات قبیحه مذکوره را که بشهادت بعض کتب معتقه مذکور  
 الحال حضرت داود صادر گردیده و فساق و فجار قوم اشراف هم از چنان امور شنیعه  
 انکار و اکراه دارند سنائی پیغمبری و قبولیت خدا منی شناسند و پیغمبر خدا که گاهی از علما  
 شان چنین حرکات مستقبحه ذکر کرده شده صادر شده و هر چه کرده اند یکی موافق حکم خدا  
 بعمل آورده اند بجهت اعتراض و طعن میکنند و کاش بیان میفرمودند که پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم زوج کدام کس را العیاذ بالله موافق تحلیل مذکور انتزاع نموده اند و از زینب  
 مطلقه زید که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم نکاح کرده پس امر مذکور بعد ازین واقع شده که  
 خود زید با نیکه جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا منع فرموده بودند زن مذکور  
 را طلاق داد پس با وجود این در نکاح کردن با زن مذکور کدامی مقام اعتراض باقی ماند  
 افاده پادری چه که از زوج پیغمبر خوانده خود زید اعنی زینب را نیز نکند شت چنانچه در سیاره  
 بیست و دوم نوشته است الی آخر الآیه و الترجمة اسی پادری صاحب اگر اقام چنین الفاظ کرده  
 ما شایان بطبع طبع شریف است پس در حق حضرت داود آنرا تحسیر نمایند که موافق  
 کتابهای شما ایشان زوج او را رجائانی را العیاذ بالله با وجود حرام بودن هم بکند باشند



نه در حق جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه ایشان کرده اند یکی حق صواب  
 مطابق حکم جناب باری است و باری را باری می آید و حق نیست که در حق صاحبان مرتبه و مقبولین  
 بیهوده شستن و پاشیدن الفاظ درشتی آید که از طرز تقریر اشرف خارج است نامناسب پس  
 تعجب است که پادری صاحب چگونه ابتداء بخیر امثال کلمات مسطوره مبارک فرمودند و از  
 مال کار اندیشه نمودند غرض جواب کلام مذکور در وجه عذیه مسطور شود و وجه اول نیست که  
 این تقریر را بصورت دلیل فقره سابق که پادری صاحب کر کرده اند نهایت محل تعجب  
 است زیرا که بر هر صاحب فہم و ادراک ظاہر و آشکار که این افادہ ہرگز دلیل فقرہ مذکور  
 نمیدواند شد و در میان وی و فقرہ مسطورہ اصلاً آن علاقہ نیست کہ در دلیل مدلول  
 باہد کر می باشد و جہ دوم نیست کہ پیشتر از ما سخن فیہ ثبوت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم  
 را بادلہ قاطعہ ثابت کردیم پس ہر گاہ آنجناب پیغمبر حق بودہ اند ہر چه آنجناب کردند ہمہ حق  
 و صواب و مطابق حکم جناب رب الارباب بودہ پس اعتراض و طعن بر طریقیہ شان کردن در حقیقت  
 بر جناب باری عز اسمہ طعن و اعتراض نمودنست و جہ سوم نیست کہ شخص عاقل میداند کہ از قرینہ  
 گفتن زبان کسی پیغمبری صلی کسی نمیشود کہ احکام این بر آنہم مترتب شود پس اگر از مطلقہ زید  
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کجاکرند پس این چه قباحست و امر مذکور کہ مخصوص جناب  
 رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبودہ بلکہ جمیع مسلمانان حق سبحانہ و تعالی این امر را کہ بعد از طلوع  
 پس از آن متبعی خواہ پس از وفات آنہا اگر خواہند از رواج شان نکاح نمایند مباح گردانیدہ است  
 چنانچہ در آیتی کہ یادری نقل کردہ امر مذکور صریح است کہ بیش ہمین است کہ از زبانی فرزند گفتن نزد  
 عقلا احکام پیغمبری مترتب نمیشود پس طعن کردن بر آن نزد متصفین سراسر بیوجہ است بالجملہ  
 از مہذبات جاہلیت و سنن فحشہ کفار این امر ہم بودہ کہ بر سبب خواندہ احکام پیغمبری جاری میگردد

میگردند و بعد موت پدر مجازی ویرایش میدهند و زنان محارم خود را روی او  
 نامحرم می نمودند پس برای بهم این بنای باطل خود جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله  
 الاطیاب بحکم سرای صواب حضرت رب الارباب نکاح مطلقه زید را واقع فرمودند تا آن  
 بدعتهای کفار باطلیه از خواطر خلق محو و ازل از صفحه عالم نیست و نابود شود پس برین تأیید  
 و ترویج دین و بهم بنای بدعت معاندین طعن کردن و متجمل عیوب شمردن خیلی از مدعیان  
 انصاف مقام تعجب است و اگر و رای پادری صاحب یکیری لیکونه طعن بسجناب رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم می نمود البته می گفتیم که او سزاوار این شهرت چشم بداندیش که کرده  
 باو عیب نماید نه در نقطه و وجه چهارم نیست که از کتاب تورات ظاهر شود که حضرت ابراهیم  
 زوجه خود ساری را بصفت خواهری موصوف گردانیده اند پس لازم می آید که ازین گفتن  
 زبانی ایشان همشیره حقیقی آنجناب العیاذ بالله بران عالی قباب حرام گردیده باشند و  
 حضرت ابراهیم که باز بران معطله متصرف شدند پس معاذ الله خلاف اتفاق و فعل شنیع فساد  
 و فحار را بعمل آورده باشند و اگر از زبانی گفتن هیچ نمی شود پس مطلب ثابت گردید در باب اول از  
 کتاب پیدایش مذکور است و هرگاه او نزدیک مصر رسید از زن خود ساری گفت بین من  
 و تو ای که تو زنی خوب صورتی چنین خواهد شد که تره مصرها خواهند دید و خواهند گفت که این  
 زوجه و بیست پس مرا خواهند گشت ترا زنده خواهند گشت تو خواهی گفت که من خواهر ابراهیم  
 تا که از سبب تخیر من شود و جان من بوسیله سلامت ماندن بعد ابراهیم هرگاه در مصر  
 رسید در آن هنگام مصریان آنغورت را دیدند که نهایت خوب صورت است و امیران فرعون  
 هم او را نگریستند و بخوبی فرعون بسیار ستایش او نمودند پس آنرا از محل فرعون بردند و وی  
 بسبب آنکه بر ابراهیم احسان کرد که او کو سفند با و بزها و بزکاو با و خرما و غلام ها و کنیزها و با چاه

و اشتراک یافت انگاه یسوع فرعون و خاندانش ابرای ساری زوجه ابراهیم بهترین انقسام نمودن  
 برادران وقت فرعون ابراهیم را طلبید گفت که تو این چه کردی چرا تو مرا آگاه نمودی که از  
 زوجه من میباشد و چرا گفتی که وی خواهر من است حتی که من می‌دانم که او را زوجه خود بسیار نمی‌دانم  
 این من است تو او را بکبر بر و انگاه فرعون آدمای خود را برای می‌حکم کرد آنها او را زوجه  
 اش را مع تمام آنچه از انش بوده رفتن دادند انتی ترجمه ذکر فی الکتاب المذکور فی هذا المقام  
 و همین امر از حضرت ابراهیم نسبت با یاسج پادشاه فلسطین نیز واقع شد است و هم چنین حضرت  
 اسحق هم زوجه خود را خواهر خود ساخته اند چنانچه در فصل بیست و ششم کتاب مذکور انجیل نیز  
 مسطور است و چه بچشم نیست که در تورات مذکور مسطور است که اولاد حضرت لوط از دختران  
 حقیقی شان الیاذ بالسد بهر سیده با نیطریق که معاذ السد دختران شان ایشان را شرعاً رانیدند  
 و هرگاه است یهوشا کردیدند با ایشان هم بستر شدند و بعد از آن تلک لغوات پس  
 انشون پادری صاحب بیان فرمایند که این حرکت که ام‌مسم پاکیزگی و پرستشکاری بوده هرگاه  
 چنین کات شیعیه فی پیغمبری نبوت نیست پس فعال خباب سالناب صلی السد علیه آله و سلم که  
 هیچ فعل از ان اقبال گناه و عصیان نبوده چنانکه فی نبوت خواهد بود و هر چند تخریج حال مشار الیه را  
 بسبب کمال شاعت و فصاحت هرگز دلم گوارا نمی‌کند مگر مقتضای اینکه نقل تکرر نباشد  
 بناچار می‌ذکر کرده شود در باب نوزدهم کتاب پیشین که در سبت باز لوط مع هر دو دختر خود از  
 زغز که رفته سکونت اختیار کرد و چرا که او از سکونت غریب ترسید انگاه وی و هر دو دختر از  
 درکنار رفته سکونت اختیار کردند دختر کلان از دختر کوچک گفت که پدر ما مردی که بن سال است و بر  
 زمین مردی دیگر باقی نمانده که نزد ما بیاید چنانچه در تمام دنیا رسم است پس بیایید ما پدر خود را شراب  
 خوراییم و ما از وی هم بستر شویم تا که ما از پدر خود نسلی بگیریم انگاه ایشان در شب پدر خود را بستر کردند

خوراندند و دختر کلانی رفت و از مردم خورد و میسر شد وی بوقت خوابیدن آن دختر بوقت برخواستن  
 او را شناخت هرگاه روز دوم شد کلان آنرا کوچک گفت که بدین شب من باید بخورم و خواهم  
 با او را مشب نیز شراب خورایم و مشب تو رفته از وی میسر شود تا که با منسل بدخود بکیم در  
 هنگام ایشان بدخود را در مشب نیز شراب خوراندند و دختر کوچک خاسته با وی خوابید  
 وی او را هم بوقت خوابیدن و برختن نشناخت پس هر دو دختر لوط از بد خود حاکم شدند  
 و دختر کلان یک پسر آید و نامش باب نهاد که او پدر کلان موابیا است که الی الیوم موجود  
 اند و دختر کوچک که بوده او نیز یک پسر آید و نامش بن عمی گذاشت و او پدر کلان بنی  
 عم است که الی الیوم موجود است و فصحی حقه را بنده عیان خن شناسی مرتبه انبیا  
 و بر مرتبه صحت آیه را محقق و دلیل میداند که چنین مضامین مستقیم در آن مندرج کرده اند  
 اعوذ بالله من عقاب حق تعالی که الامور المسمدة اکنون ما متوجه شویم باینکه غلطی پادری پس  
 معلوم باید کرد که قطع نظر از غلط کثیره که درباره ترک اعراب از پادری مذکور در نقل است  
 مسطوره واقع شده این غلط عجیب باید دید که لفظ امسک که صیغه امر است بفتح حرف آخر  
 نقل کرده است و این غلط صریح مشاهده کنید که فقره های اخیر آیت را با این اعراب  
 ذکر فرموده قیما فوض الله له سبحانه الله فرض که فعل مضی است مضموم الآخر و لفظ الله را  
 که در ترکیب فعل واقع منصوب الآخر نوشته است و تحریر لفظ اعنی در ابتدای ترجمه انیم مثل سابق  
 نهایت عجیب است علاوه برین در ترجمه آیت مسطوره اکثر فقرات موافق ترجمه فعلی نیست  
 و بیجا و در می باشد و ترجمه این فقره کریمه و کان امر الله مقعودا که کان علی السبیل من  
 جرح قیما فوض الله له این قسم که نموده است و است حکم که در این ترجمه بیجا و مضائقه  
 است و باید که فرار داد الله برای وی ازین صاف ظاهر شود که پادری معنی فقره مذکور را

بخوانی غنیمت و غلط ترجمه کرده افتاده عیسی ای این پاکیزگی پرستگار را دریافت نماند حسب حکم ابراهیم  
بخوانی امر را که او دریافت نمودیم و در میزان عقل بخیدیم بچگونه منافق تقوی و پرستکاری  
قرار نمی یابد ای پادشاه حسب هرگاه چنین امور را نیز منافی پاکیزگی و پرستکاری می فهمند اینها را  
البته لازم است که این پاکیزگی پرستکاری حضرت ابراهیم حضرت اسماعیل و حضرت اسماعیل را که ایشان را وح خود را الخاد  
خود را گفته محل پادشاه محرم فرستادند با وجود پیوسته ساقی باز ایشان تصرف نمود و آنها را ترک نمود و پیوسته  
این پاکیزگی پرستکاری حضرت او را دریافت نماند که ایشان معا و الله در چنین حیات او را  
جانی از روزه اش خلاف حکم حق سبحانه تعالی فعل شایع کردند و او را حاکم الله علیه و آله و سلم  
این تقوی پرستکاری حضرت او را دریافت کنند که از دختران خود عیسا و اما بسم  
یهود و نصاری مرکب شده اند حتی که بسبب همان فعل متبرک نسل شان باقی ماند و بپای  
این پاکیزگی پرستکاری حضرت ابراهیم معلوم کنند که ایشان را عیسا و اما بسم مادر خود را و کرد  
کرده اند و برادر بزرگ خود را بجزیم قتل نموده و زیاده از تمام این امور این پاکیزگی پرستکاری است  
که حضرت سلیمان بگو ای تورات بت پرستی هم کرده و بسبب آن مورد عتاب از جانب  
الارباب شده اعوذ بالله من اعتقاد ذلک کلمه سند ما اول این عبارت است که  
در میان مفرول از اسفار ملوک فصل ثانی مذکور فعلت تبشیر الی سلیمان النکاحی طراد و  
فلما رأی الملك قاطم الیها و سجد لها ثم جلس علی منبره و امر ان یطی منبره ایضا فجلس عن منبره  
انی انیک لاسا که حاجه لا ترونی فیها فقال لها الملك سل ایام فانی لا اردک قالت تدفع  
ایستاد اشعیر لیه لا و بنا انیک لتقیر له امرأة فروسلیمان علی امه قاتل کف سالت ایستاد  
تسلو یه سل الی الله <sup>که</sup> الشراخی هو اکبر منی وله اثنا عشر یواب بن صور یا و خلف سلیمان  
وقال هذا یضغ الله بک کذلک یعنی انکان ذونیا ارا و بهذا الامر اقلی سلیمان حلفه ان

بالربحی الذی صلحی طبعنی علی نبر و اود الی وصیر لی علیا کا قال ان سہیت الیوم حتی اقل افوینا  
 و اسرل الملک سلیمان بنایا بن لویا ذن غلطی افوینا فقله انتہی سند امر ثانی بن عبارت کتبت فی فضل  
 یاز و ہم سفر مذکور سطور است و اما کان عند کبر سلیمان اعوی سنا و تہ قلبہ مال الی الہتہ آخر و لم یکن  
 سلیمانہ مثل مال کان قلب او و ابیہ تبع سلیمان عشرون الہتہ الصیدانین کاموش الہ المومن ملک  
 الذی عمون ارتکب سلیمان البصیح امام الرب لم یم عمل السد عبادہ فیقلع او و ابیہ بنایا بعد  
 ذلک منجا کاموش آہ مواب فی جبل الذی قدام اور شلیم و ملکوم الہ بنی عمون و کذلک منع  
 بجمع نسائہ الغریبا و جعل لہن مواضع یدبحن و یخبرن فغضب الرب علی سلیمان قال قلبہ  
 عبادۃ الہ اسرئیل الذی ظہرہ مریم نناہ عن العمل ان لا تتبع الہتہ الشرع لم یحفظ الہ الہ  
 ای یاد یصاحب یادہ این چه قبائح خوانند بود کہ سناد آنها بجانب پیروی این کتابا تھا  
 کردہ اندست فخرند و استعینہ بن سناد ملک القبلیح الی الانبیاء المرصیین صلوات اللہ  
 سلامہ علیہم اجمعین بر بیان فرماید کہ با وجود سناد این قبائح کجا تقدیر بر پیروی کارای انبیاء کرد  
 باقیانہ ترجمہ **قول بی ثبات** سخن دوم اکنون غور باید کرد کہ در محمد صلی اللہ  
 علیہ و آلہ وسلم نشانی ہجرات بودہ یا نہ از انجہ بر رسالت او کو ای بود و سچارہ سید و ہم قرآن  
 و سورہ رعد مکتوب است کہ کافر میگویند کہ ما و امیکہ نشانی از آمد تعالای نازل نشود و اما  
 نحو اسم آورد پس صرف سند تعلیم دہندہ یافتند و در عذر ہجرات طاقت کرامات مدائن  
 می گوید و لو ان قوا اناسی رکت بہ الجبال و قطعت بہ الارض او کلمہ بولہ  
 بل للہ لاہر چیغہا اعنی اگر قرآنی دیگر شدہ بودی کہ روان شود از ان کہ دہ پایارہ شود از ان  
 یا کو یا شود از ان مردہ بلکہ در دست آمد از ہمہ کار ما و در سبب ان کہ در جواب چندی  
 سے اللہ نے فرستاد کہ ہم سناد تعالای کہ من از انسان فرق نیستم مانند حواری فرستادہ شدہ

مقدمه شریف که انحراف از رویت قرآن از محمد صلی الله علیه و سلم این معجزه  
 بلکه در بسیار هجرت و سوره قمره قوم است **اِقْرَأْ مِصْرًا ثَمَانًا** و **النَّشْقُ الْقَهْرُ** یعنی نزدیک  
 آمد آن که می چاک شده از این ثابت می شود که از محمد صلی الله علیه و سلم این معجزه شده و نه از  
 سخن تفسیر ثابت می توان شد **جواب هشتم** بنا بر شارات انجیل و تورات  
 که بیشتر مردم کرده و مطابق شاراتی که عنقریب در مقامات مناسب که خواهد شد  
 رسالت جناب رسالت صلی الله علیه و سلم ثابت است پس صاحب اعجاز بودن آن جناب  
 صلی الله علیه و سلم گفتگو کردن در حقیقت تکذیب انجیل و تورات نمود دست پس لازم است که باید صاحب  
 بر حال کتابها خود ترجمه کرده و اطاعت اقتدای آنها را لازم نموده از چنین حرفها زبان خود را  
 بند فرمایند قطع نظر از این هر نصف میداند و در قرآن هم جای صحیح است چنانچه آیتی عنقریب  
 مذکور خواهد شد که کفار را شراب جناب سالک است نسبت سحر و جادو میکردند پس در صاحب  
 انصاف فرمایند که اگر از انجناب صلی الله علیه و سلم معجزات امور خارق عادات ظاهر نشد  
 پس چه بنا بر سحر چه بوده علاوه بر این حد و معجزات از جناب سید کائنات صلی الله علیه  
 و سلم تواتر ثابت است پس از انکار و انحراف کردن سر اسیر بی انصافی است اگر خدا نخواهد  
 پادشاه از رکود از اعوجاج از حجت تو این مذکور اعراض خواهند کرد و هرگز بر یهود و فلاسفه  
 ملاحظه و اقران مثال شان حقیقت نبوت حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه حقیقت هیچ نبی  
 ثابت نخواهد کرد و التماس پادری در بسیار هجرت و سوره قمره قوم است **اِقْرَأْ مِصْرًا ثَمَانًا**  
 غلط صحیح است هیچ جادو سوره قمره قوم نیست که کافر میگویند مادامیکه نشانی از الله تعالی  
 وی نازل نشود و اما این **اِقْرَأْ مِصْرًا ثَمَانًا** و در پس ف سنه تعلیم دهنده یا فتنه پس نیکو نه و عاگردن بر  
 اغوا و حیال و کاردان استن از مرد و اقل نهایت است لفظ سید یا پادشاه و فی حقیقت

حرف می که جای کلام پادری مذکور غلط محض است افاده عدسائی و عذر مجرات و طاعت  
 کرامات نشان می گوید و گوئیم که ای ایضاً لا یدعی التوبه بهر کدر عذر صاحب مجزه و صاحب کرامات  
 نبودن آیت مرحومه ارد نشده بلکه حقیقت حال نهیت که لغارنا انصاف از بهر کدر اعوجاج  
 و اعتساف از پیغمبر خدا چنین سائل شده بودند که اگر قرآن مجید را منزل من جانب الله می شمارید  
 پس آن وی کوه همای مکه معظمه را از جاها و آن جنبش دهید زمین اشق کنید که از ان چشمهای آب  
 جاری شود و مردگان را بسبب آن کویا کنید جواب امور مذکوره جناب باری عز اسمه است مطهره  
 را نازل فرمود و در آن بیان نمود که اگر پیشتر قرآنی نازل گشته بودی که راه میرفت بسبب آن  
 توبها و شوق میکرد و بسبب آن مین گویا کرده میشد از ان مردهای قرآن هم همچنان می بود پر  
 نیکنه شماسول میکنند از بهر کدر بی انصافی است بلکه همه امور در اختیار خداست هر امریکه او میخواهد  
 دست پیغمبر خود جاری می نماید و ویرانجمله مجرات میکرد و اند حکومت یکسختی که او  
 بیان بردار کسی بوده باشد تا از حکومت شما خدا آن امور را واقع سازد و غرض از آیت مذکور عجز  
 باب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از اظهار مجزه ثابت نمیشود و حکومت این امر نبوده باشد حال آنکه  
 به حسب مجزه بودن آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم تواتر و بشهادت قرآن مجید خود و شتابت  
 چنانچه عنقریب حال این بخوبی ظاهر خواهد گردید و پیشتر هم بیان شده است باجمعه صاحب انصاف  
 را اند که هر که صاحب مجزه باشد پس این امر ضروری نیست که او را هر وقت مثل خدا قدرت طاعت  
 آید امور بوده باشد و او را بحجرت حصول پیغمبری خدائی هم بدست بیاید و خدایا که عالم عاقل الله را می توان  
 کرد رسالت پذیر و دیگر است خدائی را از پس باید که خلایق فطر محسوسه معنی آیات بخوبی  
 نال نمایند و در فعل آیت مذکوره هم از یاد صاحب و دو مقام در میان احوال صریح و لغزش  
 است که اینها عطف قطعات است تخفیف فعلی که ده است حال آنکه میباید دید که اینک غلط کلام را با نوبت



صیغه معروف ذکر فرموده است حال آنکه آن در مقام غلط است زیرا که لفظ مسطور در قرآن مجید بصیغه  
مبدل با عراب صیغه مذکور وارد شده و لفظ آنی مثل سابق بیوقع است علاوه برین ترجمه کردن  
فقره او قطعت به الارض که در آیت مذکور است با نظریه یا باره شود از ان زمین نهم مطبوع  
عقل است و اینکه در ترجمه فاده فرموده اند یا کو یا شود از ان مرده ازین صاف ظاهر شود  
که باید در صاحب سبب تامل خواه از رکبذ قلت ادراک معنی آیت الغفیه اند و لفظ کلمه معروف  
شناخته اند سبحان الله این کار از تو آید و مردان چنین کنند و اینکه فاده فرموده اند بلکه در دست  
الله اند تمه کار پس از یاد و اضافایندست در ترجمه توجه و افاضه باید در صاحب صورت  
وقوع یافته والا در آیت لفظیکه دال بران بوده باشد مذکور نمیشد فاده پادری و در سیاره  
پانزدهم در جواب چند سوالات نوشته است که شکر الله تعالی هم غلط محض است هیچ جاد سیاره  
پانزدهم چنین فقره که معنیش این بوده باشد که شکر الله تعالی که من از بهان فرق غنیمت وارد شده  
این فقط خطای فهم باید در صاحب است و هم چنین فقره که معنیش چنین بوده باشد مانند حواله  
فرستاده شد پس تعجب است از باید در صاحب که چرا ایشان خیال انجام کار فرمودند و چگونه  
امور باطله را در رساله خود مندرج نمودند و از فقره پادری که ترجمه اش بعینها چنین مذکور گردید  
من از انسان فرق غنیمت پس بجای آورده است غرض در سیاره پانزدهم در میان آیتی در جواب  
سوال آنیکه بعضی از آن متضمن طلب مجاست و بعضی متضمن است طلب اموریکه گاهی از هیچ غیر ی صادر  
نشده و مضمون وارد شده که منزه میدانم پروردگار خود را استم من مکر انسان مثل این  
اصلا منافی مطلقا بدقت و نیست که اگر پیشتر چنین امور از هیچ غیر ی ظاهر گشته بودی منم  
ظان که دوم هرگاه چنین کار را از هیچ غیر ی هیچگاه واقع نشد  
عوض از آیات مرقومه که پادری تهلیل کرده پس ولا هرگز مد علیه الله و سلم

معلوم پادری نباشد چنانچه دانستی ثانیاً امور بسیار در تورت و انجیل ارد شده که از آنها بطرز  
پادری صاحب استدلال کردن بر عدم اعجاز چندین پیغمبر ممکن است فاما هو جواه نهو جوا بنا در سابق  
از تورت در حال حضرت یعقوب مذکور شد و هرگاه رحیل بدید که از وی و لاد یعقوب نبود  
پس رحیل ابر خواهر خود رشک آمد و یعقوب را گفت که مرا هم بچه باده و اگر نه من خواهم مرد  
در آن هنگام نسبت بر رحیل آتش خشم یعقوب شعله و کثرت و گفت من مگر بجای خدایم آنکه  
ترا از میوه شکم باز داشته نهدی و از عبارات موافق طرز پادری صاف ظاهر میشود که حضرت  
یعقوب العیاذ بالله طاقت معجزات نبوده که از چنین امر نادشوار عاجز شدند و ازین فقره  
حضرت یعقوب من مگر بجای خدایم صاف تصدیق کلامیکه ما پیشتر نوشته ایم که رسالت الهی  
است و خدائی چیزی دیگر ظاهر و آشکار میشود فعلیک بالاضاف و ترک الاعتناء علاوه  
برین اگر حضرت ابراهیم و حضرت اسحق پیغمبر و صاحب معجزه بوده اند پس از ایشان اینقدر هم ممکن  
نشد که از واج خود را از نظر مای بنی اسرائیل غیر هم از راه معجزه غائب میکردند یا بطرز دیگر  
حفاظت شان می نمودند و لوثت بهم نمیرسید و چرا خوف جاها می خود کردند  
مگر خود را هم از رکبند اعجاز محفوظ داشتن از ایشان ممکن نبوده پس موافق طرز استدلال پادری  
ظاهر میشود که اینحضرات معاذ الله پیغمبر برحق نبوده اند اکنون حال حضرت عیسی که حضرت نصی  
جناب ایشان را پیغمبری که یکطرف تبه الوهیت را هم حواله میفرمایند شنوید از جناب ایشان موافق هم  
طل نصاری اینقدر هم ممکن نشد که خود را از گرفتار شدن بدو چنان غفلت میکردند و  
مصلوب نمیشدند سبحان الله نظیر خدایت که تدبیرندگان خود را در میان مخلوقات خود  
کنند که اینهمه ای شفاعت خلق بوده ما خواهم گفت پیغمبر  
با این تصدیقات کشیدن نمیرسید و شفاعت مستحق میشود

باجمله فصل ساس انجیل و حاتم عبارت مرقوم است قالوا له آية تصنع لئلا يا ونؤمن بك يا ذا  
 القوت يا بارنا اكلوا من في البرية كما هو مكتوب ان عظامهم خبزنا من السماء فاكلوا انتهى در جواب این  
 کلام میگوید حضرت عیسیٰ فقط بر تقریرات مسائلی که تفکر کرده اند و هیچ مجزیه که مسکت بوده باشد ظاهراً  
 نه فرموده و از تجزیهات سابقه خود هم پند لال ننموده ازین امور ظاهراً میشود که آنجناب صاحب  
 نبوده اند و در فصل رابع عشر مرقوم است قال له فيلبس يا سيدنا الالب و حسنا و فيلبس که این سوال  
 کرده بود پس گفتی طلبی میباشی که من ندیده بودم که بیشتر دانی که در تورات مصرح است که از حضرت  
 موسیٰ به واریتی خدا با هم ملاقات و بدو میباشی که بر بهمان طرز فیلبس غیره در حضرت عیسیٰ را  
 می نمودند ممکن بوده که حضرت عیسیٰ ایقاع امر مذکور را ننموده و برین قبیل تقریر زبانی که تفکر و  
 نه هر که مراد دیدم را دیدن در بدرم و بدر درین است پس معلوم شد که آنحضرت الیاذ با الله صاحب  
 مجزیه نبوده اند و از امر مذکور عاجز بوده و اینکه فرموده اند که بدر درین است و من در بدرم اگر ازین احاط  
 حقیقه مراد گرفته شود پس قطع نظر از اجابات کثیره آخر قول ما قانیم نشد که معتقد رضاری است طالب می نمود  
 و در بیان اینست حضرت عیسیٰ هم رخنه کلامی حادث میشود علاوه برین حضرت عیسیٰ چرا خدا را از خود جدا  
 ننمودند که ایشان ازین امر عاجز بودند عرض بطرز مذکور از امور بسیار پند لال عدم اعجاز حضرت  
 عیسیٰ غیره انبیا می تواند نمود و باخوف مزید تطویل همین قدر گفتنی گفتم قطع نظر از نیمه سبیل تنزل  
 تسلیم میکنیم که در اکثر امور ناقص مناسقات و عبارات انجیل واقع است مثل اینکه خود پادری نوشته  
 است که از اخبار انجیل آمده است حضرت عیسیٰ ثابت میشود و بیشتر از انجیل نقل کرده ایم که حضرت عیسیٰ  
 با مسافرت و نمودن انجیل با پیچیدگی چندین تنافض و منافاتی را بر فضا است فرموده ایم بهمان طرز

اگر چه بطاهر این قرآن مجید منافاتی دیگر خواهد بود  
 آمدن آیات مرقومه بر عدم اعجاز جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم

از آیات بسیار صدر و مخبرات از انجانب ثابت است اصلا وجه توجیه ندارد و افتاده باوری و مقتضای  
 شوقی که اکثر مسلمان میگویند الی هذه الافادة ازین ثابت نمیشود که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 این معجزه شده جوابی چهی فقط همین قدر است که معجزه شوق القمرا اکثر مسلمانان بکر میکنند بلکه بتواتر  
 معجزه مذکوره ثابت است پس انکار آن سراسر بوجه و از روی قرآن هم صد و معجزه مسطور  
 از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر و بوی ازیر که در سوره فتحین وارد شده  
 اقتربت الساعة والنشق القمروان یروا الیه لیرضوا ویقوا لوالیه صلی الله علیه و آله و سلم  
 که قیامت نزدیک شد ماه شکافته گردید و اگر می بیند از کفار معجزه و نشانی را اعراض میکنند و  
 میگویند که این جادوست که همواره کار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است پس از دیدن این آیت  
 باهم دیگر صاف ظاهر و آشکار میکرد که معجزه شوق القمرا از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 الله و سلم صادر شده و ظاهر برای همین انجمنی حقیقت حال باید ریاض صاحب فقط ذکر آیه  
 اقتربت الساعة انشق القمرا کتفانمونه اند و مابعد از ذکر نضر موده و مقصود از آیت مذکوره  
 اینست که معجزه نشانی قمر که از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده این امر دلیل  
 حقیقت پیغمبر از انان و علامت قرب قیامت و امارت و القطاع است که رسالت است  
 پس چنان باید ریاض صاحب میفرماید که از روی قرآن معجزه مذکوره صادر شده که در آیه  
 مذکوره را نفی اندازیده و نتیجتا خفا فرموده قطع نظر ازین سبیل تنزل میگویم که بفرمود  
 کلام باوری و مقتضای حدی است لکن آیه و ان یروا الیه لیخر ما که صاف ظاهر میشود  
 که انجانب صاحب معجزه بود و اندیش لازم است که باید ریاض صاحب هم با عجز از جناب قرار و عقدا کنند زیرا که  
 کلام مذکور شان بسوی این امر مشعر است که معجزه که از روی قرآن ثابت باشد از ان انکار و  
 انحراف نخواهند فرموده بجاگاه حقیقت حال اینست پس لابد که این معجزه بجا رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

علیه السلام را که در کتب سابقه بر سجد محرم است و قضی نقتد و باز آمدند هم باور کنند چنانکه آن نیز از روی قرآن  
 ثابت است قال سبحانه الَّذِي اسْخَرَ لَكَ بَعْدَهُ لِكُلِّ اَمْرٍ مِّنَ السَّجْدِ الْحَرَامِ الْمَسْجِدَ  
 الْاَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ اَيْنَا نَا لَئِنْ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و همچنین بجزیه بودن  
 قرآن مجید را اعتراف نمایند زیرا که در آن آیاتیکه در ذیل دلیل اول مرقوم شد معجزه بودن آن مصرحت  
 و آنطسپاره در عبارت پادرس غلط است و همچنین ششون اقرب الساعه بفتح تاء و اخیر و مراد از ساعت  
 در قیامت است پس ترجمه آن لفظ کبری کوشتن حاجی تعجب فاده عیسائی و در این سخن از تفسیر با الح  
 سبحان الله تفسیر مجمع البیان تفسیر کاذب و بی تفسیر باری تفسیر ضیاء و بی تفسیر کشف الی غیر  
 ذلک من التفسیر در ذیل تفسیر آیه اقرب الساعه الی آخر معجزه شوق لقر مجمل و مفصلا مذکور و مسبین  
 است و در تفسیر در آن مصنفش قسری کرده است باینکه مذہب جمہور مفسرین یہین است کہ آیت مسبطه  
 در بیان معجزه مذکور نازل شده و در تفسیر کبیر تصریح این امر واقع کہ مفسرین با سمرهم متفق اند باینکه  
 معجزه شوق قرآن جناب سالما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقع شدہ در احادیث ہم بکثرت آمدند و  
 دارد و منقول پس تعجب است کہ بگویند پادرس صاحب چنین مقال مضحکہ طافار اتحریر کردند و این  
 خود را از علم تفسیر بغفلت ظاهر فرمودند و از مال کل اندیشه نموندند **قول بی شب**  
 علامت سوئی نبی بودن پیشین کو نیست این نیز بر محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت شدن مشکل است  
 و اگر چه مردم در حق محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطور پیشین کوئی بسیار سخنها می کنند لکن در اینها سخنها  
 بسیار کہ در کلامهای پیشین خدا از پیشینند چندانها را در سخنها می و شمار نباید کرد و صرف ہر قدر کہ می  
 در کلام بنیامحق نمود باینکہ خلاف شان گفت اگر پیشین می دریافت کردہ سخنی گفته باشد پس این  
 سخن را نشان ثابت بخوانند چنانکہ در نہنہ چینی دم میباشد کہ احوال پسین دریافت کردہ قنایا  
 خبری از آنکہ ہم میدهند و اگر در آن سخنی است یا پسین نشان از اینکہ ہم را این نبوت محمد صلی

محمد صلی الله علیه و آله وسلم از پیشین کوئی وی ثابت نمیتواند شد بلکه خود اقرار میکند که مرا طاعت پیشین کوئی  
 نیست چنانچه در سوره اعراف مرقوم است قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ صُلُوحَ الْأُمَمِ أُنِيبُوا إِلَىَّ وَكُفُّوا  
 عَنْ أَنفُسِهِمْ يَوْمَ يَعْلَمُ الْعَذِيبُ الْمُتَكَبِّرِينَ الْخَبِيرُ وَمَا مَسْكَنُهُ إِلَّا تَلْوَاهُ يُدْعَىٰ لَهُ فَيُخَوِّفُهُمْ يَوْمَ تُمُوتُونَ  
 اعنی کجاست آنکه ستم را علی جان دنیا کی را و نه بدی اگر خدا هر چه بخواهد و اگر من استیج بودی سخن غیب پس  
 بسیار خوبهائی که فرموده و را بدی هیچ وقت نرسید من همین حرف و خوشی شنونده ام که روزیکه از این صفت  
 ظاهر شود که در محمد صلی الله علیه و آله وسلم طاعت پیشین کوئی نبوده **جواب** حصصات منکرین  
 و عیسی علیه السلام هم همین تقریر را با این طریق ادا میتوانند کرد که اثبات صفت پیشین کجی در حق آنه  
 جناب شکل است زیرا که سخنانی که ایشان موافق سخنان انبیای سابقین گفته اند سخنان گفته شده  
 شمار نخواهد شد مگر صرف آنقدر که ایشان کلام انبیا الحاق نموده اند یا برخلاف شان فرموده و اگر  
 پیش نبی یافته سخن گفته باشند پس چنین سخن نبوت شان ثابت نخواهد شد چرا که در سبب زمان چنین زمان  
 میباشد که حالات خاصیه او دریافت کرده قیاسا خبری از حالات آینده هم میدهند پس اگر از ان  
 سخنان سخن مطابق واقع بشود ایشان از انبیا معذور نخواهند شد از جهت نبوت موسی و عیسی از جهت  
 کوئی شان ثابت نمیتواند شد فاهو جوابه فاهو جوابه بحمله پیشین کجی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم  
 بتواتر ثابت است این نیست که فقط چنین کسان بیان میکنند که کلام آنها مفید یقین نمیشود پس  
 انکار آن سراسر بی نصافی و سدا بابت اثبات نبوت انبیای سابقین است و از روی قرآن هم صدق  
 امر مسطور از جناب صدق ثابت و یقین پس بد که با درصیاحت ای تصدیق کلام مذکور کرد و بگوید  
 خود فاده فرموده اند انکار از ان نفرماید قال الله تعالى لقد صدق الله رسوله انزلنا بالحق  
 لَنُدْخِلَنَّهُ الْمَسِيحَ الْكَرِيمَ اِنْتِزَاعُ اللَّهِ اَمِينِ خَلْقَيْنِ رُسُلَكُمْ وَمَقْصُرُكَ لَا تَخَافُونَ فَعِلْ مَا لَمْ  
 تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ اٰیَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ و این آیت اشارت به عجب خبر فتح قریه که مغطا که جناب است

رسالتاً صلی الله علیه و آله وسلم انما حجج ربان فرموده بودند در بیان حال غلبه و مضمضه و مسح بر الرأس  
غلبت الروم فی ارضهم من قبلهم سیغلبون فی اربع سنین الله الامم من قبل و  
من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بحکم الله یصرون یسأله و هو العزیز الرحیم و عدل الله لا  
یحلف الله و عده و لکن اکثر الناس لا یعلمون باجملة حقیقت نبوت جناب رسالتاً صلی الله علیه  
آله و سلم بشهادت اخبار تورات و انجیل ثابت است چنانچه در سابق این امر مذکور شده و آینه هم متعلقاً  
آن مذکور خواهد شد پس پیشین کوئی جناب بحث گفتگو نمودن در حقیقت تکذیب اخبار تورات و انجیل  
العیاذ بالله من افاده یاد کردن اینها انهم بهنهم نزد عقل منصف دلیل حقیقت نبوت جناب رسالتاً صلی  
الله علیه و آله است زیرا که هر صاحب انصاف میداند که جناب رسالتاً صلی الله علیه و آله بوده اند و از هیچکس جناب  
هیچ خواننده بود و از علماء یهود و نصاری و از انحضرت اصلاً ملاقات نبوده با وجود اینهمه اخبار انبیای  
سابقین در حالات کتب باخبریه که انجناب بیان فرموده اگر از رکیز انجیل نیست یکریست افاده یاد  
بلکه متوجه و اقرار میکنند الی آخر افاد جواب و احیی و لا انیکه یاد رصیا حجب عا کرده اند که محمد خود اقرار  
میکند که مرا طاعت پیشین کن فی نسبت غلط محض است هرگز انجناب کاهی اقرار این امر که مرا طاعت  
پیشین کن فی نیابت نموده اند و است را که یاد رصیا حجب گرفته اند از ان اصلاً این امر ظاهر نشود  
از آیت مذکوره که فقط همین قدر معلوم میکرد که انجناب بحکم پروردگار چنین ارشاد فرموده اند که انجناب عالم  
الغیب نبوده اند یعنی مثل جناب یاری عزیمت به امور غیب بنسبتند و بنسبت مطلق آگاه گزین حجب و انکار  
طاقت علم غیب نیستند و این امر چگونگی نبوت نیست زیرا که شهادت انجیل جمیع انبیاء محتاج بتعلیم حقیقتاً  
بوده اند و همانرا بیان میکردند که از خدا می آموختند پس چه اعتراض کن بر جناب رسالتاً صلی الله علیه  
و آله و سلم بسبب آنکه امر مذکور چیست چنانچه در فصل سادس انجیل یوحنا مرقوم است قد کتب فی الانبیاء  
انهم یموتون و یمضون یعنی بدستیکه خدا نوشته است در حال انبیا که میموتند و میموتند و خدا

از خدا بیانشد ازین کلام صاف معلوم میشود که در خود انبیا بالذات طاقت علم غیب نباشد پس در نصیحت  
 اضافه فرمایند که هر چه جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده موافق همان ارشاد نموده  
 که حق سبحانه و تعالی محض جمیع انبیا نوشته است مخالفت آن پس ایراد دارد در باره آنجناب اگر بی نصیحت  
 نیست دیگر چیست علاوه برین خود حضرت عیسی در بیان احوال خود میفرمایند و در سابق مذکور شد  
 الذی ارسلنی حق و المذی سمعته منه به کلم فی العالم یعنی هر که مرا فرستاده است حق همانست هر چه من از  
 شنیده ام همان را در عالم بیان می کنم و باز ارشاد میفرمایند انی است فعل شیع من عندی لکن کما علی  
 ان کذا کذا فی التبیان پس بیکدیگر از جانب و چیزی نمی گویم لکن چنانچه پدر مرا آموخته است همان آنچه می گویم ازین عبارت ها  
 نیز صاف هر چه در کار میشود که در حضرت عیسی هم برین استمال طاقت علم غیب نبوده بلکه آنچه از خدا آموخته و آنها  
 نموده بودند همان را بیان می نمودند و اگر در خود آنجناب طاقت علم غیب و بی هیچ حاجت آموختن شنیدن بوده  
 موافق همین طرز و طریق انبیا جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد کرده است که مرا طاقت علم غیب  
 علی لیل الاستقلال نباشد پس طعن بر آن کردن بوجه است و چگونه این فرموده باشد حال آنکه در خود قرآن  
 واروده و مایطوع عن البقوی ان هو الا و حی یوحی علی شریک القوی یعنی کلام میکند بفرست  
 از خواش لغسانی نیست کلامشان مگر وحی بانی تعلیم کرده است ایشان را شدید القوی پس درست که مراد از آن  
 مذکور همان جو باشد که مایان کردیم و این فقره که در آخر آیت مذکور وارد شده است ان اکابر  
 ندی و بشیر القوم یعنی من هم بشیرم مذکور است زیرا که حضرت همان بشارت و تحویف آنجناب می فرستاد  
 که از جانب آبان مأمور بود که اکنون انصافین ملاحظه فرمایند که حقد کلام آنجناب موافق طریق کلام  
 انبیا است پس بقی است که چنانچه انبیا یسحقین اقرار کرده اند باینکه ایشان متعلم از خدا نبوده و فی حد الذات  
 عالم غیب نبیند چنین آنجناب هم ارشاد فرموده است چنانچه ایشان فرموده اند که تعلیم خدا شامل حالشان  
 شده هم چنین بر زبان آنجناب هم وارد شده است علی شریک القوی پس عرض کردن آنجناب است



بیوجبت ثانیاً ملاحظه فرمائید که چند خطا یا نقل آیت مذکوره از یاد صاحب صادر شده تمام فقره آن را  
 را حذف فرموده اند و کلام نقل نموده فقره ولو کنت البصیغه مخاطب که فرموده حالانکه در قرآن مجید  
 بصیغه تکلم وارد شده است و مطابق همین یاد صاحب ترجمه هم کرده اند آن بدائی عجب و بکلمه اعلم الغیب و غلط  
 کرده اند یکی اینکه لفظ اعلم بوجهی که نقل نموده اند حالانکه در قرآن مرفوع الاخرست دوم اینکه بار الغیب  
 را محذوف نقل فرموده اند حالانکه منصوب است و در لفظ لاشکرت هم دو خطا کرده اند بنده و صلی را بفتح نقل  
 نموده اند و اسقاط نفرموده و آخرش را بحکمت فتح نقل کرده اند حالانکه مضموم است و در فقره یاسنی  
 السور هم چند غلط از یاد صاحب صادر شده فتح یا یسنی انوشته اند و در لفظ السورین هم را  
 مفتوح نقل کرده اند با وجود اینکه آنهم مضموم میباشند پس ازین غلطافا حشمت صاف جنبش آن علوم  
 بخوبی و صرفیه هم ظاهر میشود جای دیگر علوم مشکله است که از روشن جنین ساله نشستن بهتر بوده که  
 موجب مضحکه نمیشد ثالثاً از اکثر حالات دنیا و مرسلین که در تورات و غیره مذکور ظاهر میشود که انبیا را جمیع  
 امور غیبی اطلاع نمیشد فما هو جوابه و جوابا بنا چنانچه معلوم کردی که حضرت ابراهیم از خوف جان و جبه  
 خود ساری را پیشتر خود نمیداد و آخر الامر فرعون از ایشان گفت که تو از من آنچه کردی مرا چرا آگاه کردی  
 که وی بی بی من است و چه گفتی که او خواهر من است حتی که من چرا گرفتم که او را از وجود خود سازم پس  
 حضرت ابراهیم میدادند که در اظهار زوجهیت هم انتخاب محفوظ خواهند ماند بلکه برین تقدیر نیست  
 این امر هم بخوبی رسید که فرعون برای زوجه ساختن خود بطلب رسید چه اسرار را خواهر خود میدادند ازین  
 امر معلوم میشود که آنحضرت جمیع امور غیبی نمیدادند و در حال حضرت اسحق از تورات مذکور است باشند که از  
 مقام زوی خبر نشنیده اند گفت که خواهر من است چرا که وی را گفتن اینکه زوجه خود است مسترسید  
 که مردمان آنجا برای بقا و قتل نمایند چرا که آنرا بصبوت بوده و چنان شد که هرگاه و تا مدتی در  
 انعام ماند ایماج پادشاه فلسطیان از درون خانه نظر کرد و دید که سعی از درون ربا اختلاط میکرد و نگاه

انگاه ایماح استحق طلبه گفت که پسین آن زن یقیناً زوجه است یا نه چطور تو گفتی که وحی ابرم است سخن گفت  
 با خست این کلام کردم که من بخاطر خودم چنان نشود که من بسبب بی هلاک شوم ایماح گفت این چه  
 حرکتیست که تو با ما کردی نزدیکی ده که از مردم کسی ازین تو همچو آب بشنود تو اینچون را بر یکدیگشتی آری ازین چرا  
 صاف معلوم میشود که آنحضرت طاقت علم غیب نداشتند و الا چه امور عظمیٰ تو بیخ ایماح میشد و برای چه  
 زوجه خود را خواهر خویش میافتد چرا ایشان را العیاذ بالله محفل غیبی بخوانی غیاری آید و زاین همان حرف است  
 که زبان جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بوی الهی جاری گردیده است و تو گفتی اَعْلَمُ الْعَالَمِينَ شَيْئًا  
 مِنْ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ الشَّقَاءُ هر چند صد کلمه که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم جاری چنین امر که یهود  
 نصاری و حتی حضرت ابراهیم حضرت اسحق نفل کرده اند و صدافزوده مقصود فقره سطور آیت که این نیست که  
 اگر من عالم غیب بودم هیچگونه خطا و گناه از من صادر نمیکردید چرا که جناب بکلیه انبیای اطهار بنابر عموم حق  
 ما تمام خطاها و گناهان معصوم و مبرا بوده اند بلکه ظاهر امر را ندانست که اگر من عالم غیب بودم هیچگونه خطا و  
 مراد امور دنیا و لوازم دنیوی بهم نمیرسید ترک اولی نیز از من صادر نمیکردید که بنابر عموم پادری و غیره اگر انبیاء را  
 بجز آن خطا و لائق ارتکاب عصیان بعینه فقره مذکور اشغال مثال امور سطور دیگر بنده پس میتوان گفت که آن  
 فقره که در اشاره و جانب مجتنبین مبرست که نظر از آن در آنست سابقه از انبیای سابقین هم برعم نصاری صادر شد  
 باز ما بوضوئ طلب می آیم و میگوئیم که در سابق این ماجرا را معلوم کردی که لا با آن حضرت است یعقوب انقریب  
 عوض اجل خسته کلامی خود لیا را استناد می دهد خدا آید داد و انشیان با وی نزدیکی نمودند و علی الصبح چنانچه  
 دریافت نمودند که زن مذکور را اجل نیست از لا با آن گفتند که این چیست که تو با من کردی که من خست تو  
 برای اجل کرده ام با تری برای چار من بد غنای کردی از نیمه جبراهیم صاف ظاهر میشود که حضرت یعقوب انور  
 غیب یابیده استند و خود را در مصیبت بیان حال حضرت موسی نوشته اند و در سابق نگور شد که از آنجناب خطا  
 واقع شد و پس بجان خطا لاشته مبارک العیاذ بالله بسیار با آن افتاده خواهد ماند و از ولایت کفنان محروم

خواهند پس اگر آنحضرت عالم الغیب بود چه چیز این خطا از ایشان صادر میشد علاوه برین اگر آنجانب استقامت  
 طاقت علم غیب اشتد بیچ اماجت اینقدر لقب کشیدن بسفیه که بالای کوه برای شنیدن حی میفتند  
 هم چنین بکرا اینجا چرا محتاج نزول می بودند پس معلوم شد که بذات خود را مو غیب بنمید هستند با جمله هر چه با در صاحب  
 جواب این امور از جانب جناب نیای مذکور ذکر خواهند کرد همان جواب را برهم اجابت سالمت صلی الله علیه  
 و آله وسلم بفرستد اکنون بطرز دیگر از یاد ریاض صاحب گفتگو میکنیم و میگویم که در سابق از تخیل این فقره منقول شد که حضرت  
 عیسی علیه السلام خطاب کرده میفرماید محمد که اینک پیچیدگی اینک یعنی پس پیچیدگی کن فرزند خود را تا که  
 پیچیدگی کن ترا فرزندت از این فقره صاف ظاهر شود که حق سبحانه و تعالی از زمان تجید حضرت عیسی نفوذ  
 بودند حضرت عیسی آن دم العیاذ بالله تجید خدا کرده بودند و اراده معارضه بوده است پس در جواب این سخن  
 بجز آنکه یاد ریاض صاحب معنی فقره مذکوره تاویل کنند دیگر چه خواهند فرمود علی هذا القیاس بیان حال  
 حضرت ابراهیم در توریت مرقوم است باز ابراهیم در جواب گفت که پس من پیش خداوند خود در صرف زدن چرا  
 گزیده ام اگر چه من خاکم شاید در انشور از پنجاه رست بزان بخاک گسترده باشد پس از باعث آن بخاک  
 تمام شهر را بود خواهی کرد الی آخره حتی که حضرت ابراهیم در آن تقدیل را بآخر رسانیده عرض کرده است شاید در ان شهر فقط  
 ده رستبار بوده باشند عرض عبارت مذکوره صاف لالت میکند بریکه حضرت ابراهیم را اصلا اطلاع بر حال  
 مردم حاصل نبوده که در ان شهر حقدیر رستبار اند و نه از اراده خدا واقف بوده اند علاوه برین حضرت ابراهیم  
 در عبارت مذکوره فرموده که من خاکم خاکسترم پس اگر از فقره مرقومه شخصی بهلال کند بریکه آنجا جنسیت بطرز قوم است  
 نخواهند و نه عالم الغیب بوده اند و پیغمبر پس جواب آن را یاد ریاض صاحب بجز تاویل تبدیل معنی ظاهری امری دیگر نخواهد  
 نخواهد فعلی هذا السؤال اگر احوال اسلام هم معانی حقیقیه بعضی آیات احادیث را در و بگرداند که آن معانی خلاف  
 ظاهر بوده باشند پس یعنی در آن کدام مقام انکار و اعتراض ترجمه قول فی ثبات  
 علامت چهارم نیست که در کلام انبیاء طرقداری نبوده باشد محال یافت باید کرد که در محمد صلی الله علیه و آله و سلم طرقد

طوفانی بود یا بنو محمد خود را رسول الله از میان دنیا افضل قرار داد و چنانچه این سخن اهل اسلام مشهور است  
 لَوْلَا اَنْيَاخَلَقْتُ اِيَّاهُ فَلَا اَعْنٰى اَكْرِمُوْنِيْ تَوَاسٰى مُحَمَّدٌ اَكْرَمُوْنِيْ مِنْ اَسْمَاءٍ وَ دَر حَدِيثِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ  
 عَلَيْهِ اَلَمْ يَزِدْهُ هُوَ اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ تَعَالٰى لَعْنَتِيْ اَعْنٰى اَوَّلُ هَر چه پيدا کرد الله تعالى نور ما پس چنانچه محمد  
 خود را در بر فضيلت داده است همچنان حال حيات ميگذاشت که بر او عيسى مسيح که ارام فضيلت داده بود  
 اول جبر پديدش محمد صلي الله عليه و آله و سلم همچون بني ادا که خيبر پديدش عيسى مسيح از زمانه آدم همواره پديدشده  
 محمد را نديگر انسانات از پديدشده مگر با عيسى مسيح با که بود و از قدرت روح القدس و طاعت  
 شد و حتمين بي پديدشده محمد صلي الله عليه و آله و سلم تا عمر چهل سال دنياداري تجارت و اوقات خود بغير  
 بعد از ان وي خود را بنبي الله قرار داد لکن از تولد شدن عزيز الله دستار نهان ماند آنکه خبرش در  
 توريت بوده و همان ستاره از شرق بهاي مجوسيان کرد و در دوازده سال از علان فضيلان  
 دين سخن نمائني بسبب نمودن اينکه آنها در حيرت آمدند و در عرسى ل بخصو مجامع از آسمان صد الله که اين  
 فرزند عزيز است آنکه من از وي راضى هستم محمد خود اقرار کرد که بين طاق کرامات نيست مگر کرامات  
 عيسى مسيح بيشتر اند محمد تا سالهاى بسيار جنگ نموده که با قتل نمود مگر کلامه الله قتل نکرد بلکه  
 هرگاه شاکر دان اهلان شمشير را خوبتند آنوقت وي ايشان را با نکت ده گفت که من براى ايلاک کسي نه ام  
 بلکه براى اوين جان و در کفا بعضى بسيار کسان آمده ام باني چند سبت رازنده که دو وقت  
 مصلوب شدن اى قاتلان دايده عا که در کاني پد راين کناره را بر آنها ثابت کن چنانکه آنها نديانند  
 که چه ميکنند محمد شمشير را کايلاست قرار داد مگر خداوند عيسى محبت خدا که سبب نجات مقرر کرد و مانند مگر  
 محمد پارس شده مگر عزيز الله براى خلق اسلحان در ا کفار و دوا محمد در قير افتاده است که پشيو ندي که بر سر سوم  
 از قبر زنده شده بر حوت و بعد چهل روز بالاى آسمان رفت اکنون بى کنکاران شفاعت ميکنند  
 قياست اى انصاف کن جهان اهدا پس اى سلسلانا چنان منصفى کنيد که فضيلت است **جواب**

## حق سمات

زیرا که آنچه آفتاب حق خود را در حق یکبار ارشاد فرموده است یکی مطابق حق مصلوب ارشاد نموده و هیچ  
 منفصله اظهار حق مصلوب اظهار می نماید نفسانیت میفهمد با جمله چنانچه جناب سالک کلمات فضیلت را در حق  
 خود که از جانب خدا مقتضای و اقتضای **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** که در کتابها را آن مأمور بوده ارشاد فرموده و همچنین  
 حضرت عیسی هم درباره خود بنا بر نقل نصاری بسیار از فضیلت ارشاد نموده چنانچه در فصل سابع عشر مذکور است  
 و الآن مجدلی انشیا ابیه بالحدیثی کان لی عندک من قبل کون العالم و در مقام دیگر ارشاد میفرماید انگ  
 آفتابی قبل انشاء العالم و در بیان فضل خود و از حضرت ابراهیم ارشاد میکنند این **لَمَّا قُلْتُ لِمَ قُلْتَ لِي كَوْنُ**  
**ابراهيم** پس اگر این کلمات مثال آن که در مقام بسیار در میان انجیل آورده شده است تل طرفدار می نفسانیت  
 کلمات جناب سالک صلی الله علیه و آله را هم از هر کد طرفدار می نباید داشت الا با هو عذره فهو عذرنا خلاصه  
 بشهادت حضرت یحیی کلبوای حضرت عیسی و در فضیلت غیر ثابت است پس اگر آفتاب هم فضیلت خود را  
 مطابق آن اظهار نمود پس طبع کون جهان عالیجناب است در باب سوم مجمل می برزانی حضرت یحیی و موسی  
 من شمار از هر توبه با غسل میدهم اما انکار پس می آید از من تا از دست چنانکه من لایق برداشتن نظر از  
 بنسبم و شمار بروج القدس آتش غسل خواهد داد انقی این عبارت متضمن است بر بشارت پیغمبر که بعد یحیی  
 خواهد آمد و از ایشان بهتر و برتر خواهد بود و هیچ پیغمبر بعد از حضرت یحیی سومی پیغمبر مبعوث نگردیده و تغیر و  
 تادیب با آتش هم در شریعت آفتاب بسیاری بعضی گمان میفرماید پس عبارت مذکوره لالت میکند بر  
 آفتاب از حضرت یحیی حضرت عیسی افضل بوده و هرگاه فضیلت آفتاب از حضرت عیسی منشأ برمی آید  
 نصاری است ثابت گردید باز از گفتن اینکه آفتاب از دیگر سیزده افضل بوده اند چه از خوف اعوجاج  
 خواهند کرد زیرا که آنهمه که نصاری بنده حضرت عیسی گرفته از ایشان میفهمند علاوه برین خود حضرت عیسی جناب  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم را با القاب بیست و یکسان در انجیل آورده اند پس با وجود این شهادت عیسی و باز

باز در فضیلت آن جناب کدام مقام شتابا باقیماند در انجیل یوحنا و قوم است یکر بسیار با شما گفتگو نمودیم نمود ز را که  
رئیس جهان می آید و درین حصه ندارد و انتی ایستعار است بمقتضی است بر شتاب صریح جناب سالک صاحب  
علیه که و سلم و فقره اخیره اش اشاره است بطرف نسخ شریعت سابقه که جناب سالک آنرا واقع نموده  
در مقام دیگر در انجیل کوچین مسطور است لکن بشمار است میگویم که شمار اسفید است که من بروم و اگر نزد من ازین  
تبر دشمنان خواهد آمد اما اگر بروم و از تبر دشمنانم فرستاد و او چون بیاید جهانیا از اکنه و صدق انصاف  
ملزم خواهد ساخت بکنه زیرا که برین ایمان نمی آید بصدق زیرا که تبر پدر خود میروم و شمار دیگر می بینید  
با انصاف زیرا که برین این جهان حکم جاری شده است و دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما میگویم لکن حالانته  
مشغول شدم با چون الی یعنی روح راستی بیاید و شمار با تمامی راستی ارشاد خواهد نمود که او از پیش خود سخن  
نخواهد گفت بلکه بر آنچه میشود خواهد گفت و شمار را باین خبر خواهد داد و او را جلال خواهد داد که او آنچه را که از ان  
خواهد یافت و شمار خبر خواهد داد و هر آنچه پدر از از ان بدست می آید سبب گفتیم که انچه از ان بدست خواهد یافت  
و شمارا خبر خواهد داد و انتی و این کلام که او از پیش خود سخن نخواهد گفت انچه مطابق این آیات است که در قرآن  
مجید آمده و در سابق مذکور گردیده و مَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ قَطْعًا عَزَّ وَجَلَّ  
مذکور در این عبارت انجیل هم ال است بفضیلت جناب سالک هر گاه غالب آید بجای سفید پس از است  
و نام و را اگر کتاب حیات موحی را می بیند بلکه بنام می نزدیک خود و نزدیکان او را خواهم نمود و الی غیر لکن  
ال عبارات این امور که از پدر بصاحبش رسیده که صرف اخیر حدیث لولا که لما خلقت الافلاک او بجز  
حرف اخیر لفظ لولا که اسبکون نقل نموده است و در ترجمه لفظ زمین را باده ساخته حال آنکه در حدیث طبر  
لفظ ارض کو نیست ترجمه لفظ افلاک باسمان کرده حال آنکه آن ترجمه فلک است افلاک است مقام ضعیف را  
نعم و انش است علاوه برین اعراب حدیث اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى دَرْدَ وَ بَاطِلًا كَرِهَ هُوَ اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى  
بنصرت حرف آخر نقل کرده است با وجود اینکه حرف م کو مضموم است دوم اینکه لفظ خلق مضموم الاخر ذکر فرموده

حالاً که مفتوح الآخر است افاده بادی برین گنگه از در مقام پنجم پادری صاحب مقدّمات مفضولیت حضرت  
 سید المرسلین ثبوت بیجا کشیده اند کی حقیقت اعتراض است بر حضرت یحیی حضرت عیسی چرا که آن هر دو جناب ابر  
 با فضیلت نبی است صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند چنانچه پیشتر ذکر شد پس از اطاعت پیغمبر آن حضرت  
 شدن چنین امور را ذکر کردن که از باعث آن اعتراض ایشان را در شود این امر را پادری صاحب بعید است  
 افاده عیسی اول خبر بدیش محمد الخ دروغ صریح است بشناختنهای آنجناب بکثرت در انجیل و غیره دارد  
 شده چنانچه در مطاوی کلمات سابقه قدری ذکر کرده شد پس انکار از ورود نشانات مصطفویه نمودن  
 سر اسرار فیض نیست افاده بادی که خبر بدیش عیسی الخ اگر پادری صاحب این کلام را استکوار میباشند  
 بتفصیل نام بنام کلام هر پیغمبری که متضمن نشانات عیسویه بوده باشند مذکور نمایند تا حقیقت که کلام مذکور  
 معلوم شود وانی لذلک افاده بادی که ما در عیسی صج با کرده بود الخ ای پادری صاحب اگر این امر چنین باشد  
 که هیچ فضیلت بآن غالب نمیتوان آمد پس چرا حضرت آدم را بهتر از حضرت عیسی بنفسمه که ایشان را نه بدو  
 زاده حضرت عیسی مانند دیگر انسانات از شکم مادر متولد شده بودند پس بطلان فضیلت حضرت عیسی از  
 تمام خلق که شاقا قل آن سبب تظلم هر کردید علاوه برین هرگز والد حضرت عیسی قدرت روح القدس را ندانند بلکه  
 از قدرت خدا حاکم بدیده بگویند عوی مذکور را بدلیل مقبول ثابت کنند اگر احیاناً امو مذکور درست است پس  
 نصاری حضرت عیسی را پر روح القدس چرا انیکویند بطبر خدا گفتن قائلان قانیم نشاندن چیست اینهم ظرفه است  
 که در خدا و حضرت عیسی بنقد رحم علاقه نباشد و باز ایشان پیشتر شکار کرده شوند افاده بادی محمد صلی الله علیه  
 و آله و سلم عمر چهل سال آنم حصول نبوت در سن که هیچ منافی حقیقت نبوت نیست پس آن طعن کردن بوجه است  
 و الا در حق حضرت موسی هم بطرز بادی سبیل طعن میتوان گفت که تامت مدید جناب ایشان عمر خود را  
 در دنیا و اری کسب معیشت بسر کردند بعد از آن خود را بنی الله قرار دادند فها وجوبه فها و بنا و بنا و بنا و بنا  
 مذکور است سوم باب موسی آنجناب کلمه پدرش خود شنید که کاهن بن یهودی نمود و انگاه وی کلامی که میگوید

بیابان و اگر دو خود و هر یک حوریب کوه خدا اند آنوقت فرشته یهواه از بنیم پاره در شعله  
 آتش بروی ظاهر کرد دید الخ بلکه در توریست مرقوم است که حضرت موسی قبل از نبوت غنی هم کرد  
 اند و از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم که گاهی چنین امری صادر شده پس اگر خالفین از  
 رکب گذراند طور کن کنند و بگویند که این امر از ایشان پیش از نبوت منافی نبوت صادر شده است بر  
 نصاری و عیسی و چون خواهد بود در کتاب مذکور در باب و م مرقوم است و در از و ز همچنین شد که  
 هرگاه موسی بزرگ شد وی بیرون نزد برادران رفت و شفقتهای ایشان را دید و مشاهده کرد  
 که شخصی مصری را می زد از برادرش بوده و نیزند باز وی نیز طرف لطرف نگاه کرد و دید که یکجاست  
 انگاه وی آنروز مصر را گشت و در یک پنهان کرد هرگاه آنروز دوم بیرون رفت یکدو  
 عبرانی با هم مناظره می کنند انگاه وی آن کس که بر ناحی بوده گفت که تو با خود را چه می بینی  
 او گفت که که ام کس را با حاکم منصف مقرر کرده آیا تو میخواهی که چنانچه آنروز مصری را گشتی مرا هم  
 بخشی آنوقت موسی رسید گفت که یقین این سخن را شنیدم که فرعون این را شنیده خواهد  
 موسی را قتل کند لکن موسی را حضور نعمان که بخت در ولایت مدین رفت و نزد یک حبشی سکونت  
 اختیار کرد و گاه این سخن را شنید و خشنود و آنها اند و مشغول آب کشی کرد و دیدند و سبوح را بر کرد  
 تا که کله پدر خود را آب خوراند انگاه شبانان آمد و آنها را از اینجا راندند لکن موسی استاده را باقی انداخت  
 و در و کله آنها را سرب منو و هرگاه آنها را در عوالم خود آید و موسی پس بیدار و در شاپلور و دعا و است کرد  
 آنها گفتند شخصی اهل مصر را از دست شبانان محافظت کرد و برای هر قدر که کافی بوده آب کشید و کله را  
 خوراند و از دختران گفت که آنرا بکجا است شما و برادران که آید میاید بطلب که بان خود را آنوقت  
 برآمدن خان شخصی می کرد و موسی دختر خود و صفورا را موسی و او از آن فرزندی امیدوار نام برادرش  
 شد و آنرا که می گفت که من ملک حبشی سا فرم و بعد از آن چنین شد که با دنااه مصر قاتل نمود آن



عرض اخبارات تو صیاف ظاهر شود که حضرت موسی اظهار نبوت بعد از مدت مدید از بزرگ شدن حج و پس از  
ایقاع امور و نبویه بسیار نمودند و اندامها بود و عذر عیسائیته فی هذا المقام نه و عذر ناعن جانب سید الانام قطع نظر  
از این بیشتر معلوم کردی که گویای حضرت یحیی است نهاده حضرت عیسی فطرت جناب سالک صلی الله علیه  
و آله و سلم ثابت است پس هرگز که شکو کردن و حقیقت نکند اینانی که گویان است افاده باوری لکن از تولا عیسی  
چنانچه پادری صاحب اند عاوی می کنند و پروای انکار دیو و غیر هم نمی نمایند چنین هم سکونیم که بوقت  
ولادت جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم این معجزات واقع شد که انگشت هفتم که از صد سال و  
بوده خاموش گردید و طاق کسری شکسته بود بعد از آن هر سنگ چوب و شیخ و مدبر رسول الله گفته  
بر این جناب سلام کرد و کرکنان فصیح یهودی البشارت اینجناب داد که وی مسلمان شد و با وجود اینکه جناب  
ای بوده اند چنان زو لائل قاطعه نشان با آن تطبیق غیره بعض حکما و فلاسفه و عالم را ثابت فرمود  
که هیچ جواب از ایشان سرانجام نشد و بهود و فرقی منکرین با دله و بر این قیاسه در هر مقدریه که است میفرمود  
و بر و صایله علمای نصاری را ملزم و مجبور نمودند حتی که سوا مصاحبه کردن از حق مرضی اینجناب  
هیچ از آنها ممکن نشد و چنین شریعت قومیه امقر فرمودند که از همه شریعت با نهرو و کاتدرست الی غیره فلک  
با بحکم اگر نصاری انکار امور مذکور خواهند کرد و تدبیر کارشان بمان کرد و خواهد شد که ایشان تدبیر انکار  
خواهند نمود و الغرض از تولا عیسی پادری صاحب حق حضرت عیسی اگر زده اند و بهود آنها را اصلا مسلم ندارند پس  
لازم است که پادری صاحب و لکه قاطعه امور مذکور را ثابت نماید افاده عیسائی و در عمری سال الخ  
اگر با جای آمدن این اوتی میبویا علمای یهود و فرسین انکار حضرت عیسی می نمود پس الا اثبات امر  
مذکور بر عهده پادری صاحب است و این لازم است تا نیا اگر بالفرض آواز مذکور آمده باشد پس بران حضرت  
عیسی فرزند صلی خدا منقرن مقام صحیح است بلکه حق سبحانه و تعالی که از سمیت لازم آن منزه است کجا  
تخلیلت این را که از نیک وکی نماید از نقطه اش که نمی لدا بد بجان الله وجود محال بود این امر و جناب

جناب یاری غریب پنجهان نصاری بخلاف عقل شعور دعوی این را مینمایند که حضرت عیسی مسیح بوده اند  
 ان نه انئی عجب غرض اگر نصاری ازین بگذر آنجناب را خدا میگویند که آنجناب را شکم برم بدون پدید  
 شده بود پس باید که بطریق اولی حضرت آدم را پیشتر گویند که برای شان نه پدر بوده و نه مادر ازین مهر  
 ایشانرا فرزند خدا میگویند که در تخیل ایشان اطلاق این لفظ آمده است پس این عبارت توریت غیر معلوم  
 میشود که پس از خدا بکثرت اند پس چرا نصاری حضرت عیسی فقط پیشتر میگویند و نفی نسب پس ازین میکنند  
 با وجود این احسان پدرشان را بنیقوم رهنی خواهند در کتاب ششم کتاب پیدایش مرقوم است ششم باب  
 هرگاه پیدا شدن مردم بر زمین بسیارند و از آنها دختران متولد شد پس این خدا دختران را میسران  
 دیدند که آنها خوب صورت اند پس از آنکه دخترها گریه میکردند و از وی شادی که خدائی کردتی  
 و حضرت او در روز نوغان خوشترین میفرمایند تو بواللہ بنام الله و هم در توریت مذکور است چاره ای  
 شما بجای پس ازین یهواه خدای خود را دیدارین طلب میشود که بپندارند که این بنبر پس ازین خدا بود و او را  
 نصاری اولاد و بنات آنها را که بنبر اولاد و بنات خدا شدند میگویند و از غضب علما و ائمه انجمن  
 و علی ذالقیاس نصاری را باید که تمام حوارین را پس ازین خدا گویند زیرا که خود حضرت عیسی ایشانرا پس از خود گفته اند  
 در فصل بیستم ایل یحیا مرقوم است انی صاعد الی ابی الذی هو ابوکم و الی الذی هو الکلم خلاصه شش  
 بدینیکه من صبعو و مکیم و میرم بسوی پدر خود که پدر شما هم هست و بسوی الله خود که الله شما هم هست باجماع ائمه  
 اخیر عبارت مذکوره صاف معلوم میشود که مراد در چنین مقامات از لفظ یعنی مخلوق مربوط است پس  
 نصاری اجماع باید که مطابق آن اقرار و اعتقاد نمایند آقاده پادری محمد صلی الله علیه و سلم خود اقرار کرده  
 هر که جناب سالمت صلی الله علیه و سلم در هیچ کلامی اقرار این را نموده اند که در مطایفت ارامت  
 و بر چه یاد ریضا حشمت مقدمه پیشتر نوشته اند جویش ما بخاند کور شد بی شما بودن کرامات حضرت عیسی  
 یعنی حقیقی را نیکه نزد جمیع منصفین باطل و عاقل است بکنه نزد خود یاد ریضا حب هم باطل خواهد بود پس ازین مذکور

را که آدم شخص ثابت می تواند نمود مگر آنکه کی را هم از معجزات حضرت عیسی اگر یاد درصاحب چنین مقامات بجا  
 انکار و فتنه کنین بدرجه نبوت میرسانند البته از طعن عقلا نجات می یابند زیرا که ذکر کردن دعوی  
 بدلیل هیچ قاطعی پسند نمیکنند فاده عیسائی مختار سالهای بسیار از جناب سالت مابصلی الله علیه  
 و آله و سلم اگر برای ترویج دین کفار و مشرکین میوه وجود را قتل کردند پس دین را رضای را که آدم مقام  
 رنج است مگر در باطن رضای جنبه را اهل شرک و کفر و آن کسان هستند که بر عیسی قاتلان  
 بوده اند بلکه اگر صاحبان صاحب دین محمد صلی الله علیه و آله میوه پسند عیسی است که ازین امر خیلی  
 خوشنود و میگردیدند و احسان مند آنجناب میشدند که آنحضرت معاندینین را خوار و ذلیل فرمود و  
 ثوییا قصاصین حضرت عیسی گرفت و اگر امر مذکور با ما بطعن می نهند پس میاید که حضرت موسی طعن  
 کنند که قتل نظر از ایقاع حروب عظیمه و مقالات کثیره از امت خود آنجناب هزار بار آدمیان را قتل  
 فرموده اند چنانچه در تورات مذکور است پس موسی بر دشمنان گاه استاده شد و گفت هر که برای یهواه  
 بود و وی بجانب من آید اندم نزد وی حکمی بنی لاوی جمع شدند و وی آنها را گفت که یهواه خدای  
 اسرائیل چنین گفته است که هر مردار شما شمشیر خود را بکمر اندازد و از یک تار در یک لبشک گاه رو و غارت  
 کند هر مردار شما بر او خود را و دست خود را و قریح در قتل کند و موسی چنانچه بنی لاوی را امر کرد ایشان  
 همچنان کردند پس آنروز از قوم قریب هزار مرد کشته شدند نهی ترتبه با از ناقله با جمله حضرت عیسی در شما  
 بنحله ایشان جناب سید کائنات تضرع فرموده اند باینکه لشکر کفر غالب خواهد آمد بعضای آئینی حکمرانی خواهد  
 کرد و این خبر بصراحت اشارت بجای با الشیف پس فضیلت امر مذکور کدام جای استباه در فصل  
 ثانی روت یوحنا رسول انجیلی مرقوم است هر کس که غالب آید و تا انجام اعمال مرا نکند و در واقع ابر  
 قاتل خامم و او که بر اینها بعضای آئینی حکمرانی خواهد کرد که چون کوزنای کلی خورد میشوند و عیسی من از خود  
 یافته ام و من را در استاره سحری خواهم داد نهی فاده پادری مگر کلامی که کسی اقل نکرد و اگر حقیقت حال است

اینست پس مخالفت آنجناب از طریق حضرت داود و حضرت موسی از می آید که آنحضرت بر اسی ترویج و تافت  
 دین بسیار مردم را قتل نموده و حضرت عیسی از امر مذکور اعراض فرمودند پس چه پادری صاحب جابن می  
 رایان خواهند فرمود همان عذر ما هم از جانب جناب سالتماست علاوه برین هرگاه حضرت عیسی عذر  
 پادری صاحب کسی نگشته اند پس در شأن آن چه لازم است که قوم خود را که فقط برای طلب دنیا و تحصیل  
 سلطنت حکومت جنگها کرده جان صد ها هزار را معرض تلف می آرند و عطا و نصیحت نمایند و از مخالفت  
 حضرت عیسی باز نمانند فاده پادری بلکه برای اودن جان خود در کفار و بعضی بسیار کسان الخ غلط محض است  
 این کلام حضرت عیسی که نفرموده اند و آنجناب مصلوب و مقتول نشده اند غلط فهمی بود و اخباری است بلکه  
 آنجناب بمعیت جبرئیل نده و سلامت بر آسمان با مرتب میل تشریف برده اند و بصورت آنجناب جفتها  
 شخصی که در قفسه گردانیده که ویرایو و بردار کشید و یکو نالین فرموده باشند لکنه میفرستند که آنجناب خبر داده  
 باینکه حیات شریفشان بقیامت باقی خواهد ماند پس آنجناب خبر را را بگذشت در روع ارشاد فرموده اند العباد و ابنته  
 من ملک در کتاب مندرج است که نمانان پیغمبر هم مردگار نازنده کرده اند چه جا آنجناب پس اراجیا و اموات هم آن  
 حضرت عیسی ممنوع است و اینکه فاده فرموده که برای قاتلان خود امید عا که الخ پس اگر چنین عا کردن از ملکیت  
 و خلاف آن امر بد لازم می آید که العباد با بعد از حضرت داود و کنه و صادر شده باشند که ایشان چنین عا کرده اند  
 حاکم یارت الدین بظلمونی قاتل الدین یقاتلونی خدا سلا ح و ترسا و قوم ملعونی استل سیفاره الدین علیه و  
 قطع نظر ازین اگر آید عای حضرت عیسی که پادری صاحب کفر نموده اند در درگاه جناب باری مقبول نشده پس  
 پادری صاحب بخت این را تصور فرمایند و اگر مقبول کرده است پس چرا پادری صاحب فلان حضرت عیسی را  
 بیشتر ندید که دعای حضرت عیسی آنها که از خطا حمی و پاک صاف گشته اند با همه هرگاه حضرت عیسی نداده اند پس  
 معنی عا کردن چیست ازین عا کردن که صاف معلوم شود که خدا از آنجناب صواب و ده است و آنجناب حال و نه آنجناب  
 متوجه و نظر بطالان قاتل انصار نبی متوجه شد و علاوه برین اکنون از پادری صاحب چه بگویم که نعم قاتلان عیسی

نفس الامر قصیر آنند یا نه بر تقدیر اول بطلان کلام حضرت عیسی لازم می آید که آنجناب ایشانرا بقتضای قرار  
 داده اند و بر تقدیر ثانی پس سخنان حضرت عیسی که امام حاجت عاگردن بوده مگر حضرت عیسی البیاض با  
 نه از عالم انجیب نمیدانستند که به بقصوری آنها و تعالی را آگاه کردند یا معاذ الله آن پروردگار  
 عادل را ظالم میفهمیدند و این گمان اشتند که بغیر از دعای آنجناب ضرور بران بقصوان بظلم و عدوان  
 عذاب نازل خواهد نمود آفاده پادری محمد صلی الله علیه و آله و سلم ششیر اکلید بهشت هم هرگاه این  
 کلید بهشت را حضرت عیسی آنجناب عنایت فرموده بود پس طعن کردن بر آنجناب بی جهت و اگر سبب  
 اینکه آنجناب برای ایشان ترویج دین بهادریه نموده پادری صاحب یفرماید که ایشان ششیر  
 کلید بهشت قرار داده اند پس حق حضرت موسی حضرت داود نیز گویند که ایشان ششیر اکلید بهشت  
 قرار داده اند زیرا که آنها هم بسیار جدا و بسیف نموده اند و حضرت عیسی هرگز مطلق محبت خدا را  
 لومیت عقاود فاسده باشد سبب نجات مقرر نگردد بلکه نجات و پیغمبر و همه پیغمبران عقاود و خدا  
 حق تعالی را مع عقاود حقیقت جمیع ضروریات مین حق البتة سبب نجات قرار داده اند پس کلام پادری  
 ساقط از عرض اعتبار است آفاده پادری مگر عزیر الله فرموده صریح است که حضرت عیسی در کفاره  
 هیچکس جان نرانداده اند و قتل و صلب نباشد و چنانچه دوستی و اگر احیاناً قتل هم میکنند  
 پس چنانچه فضیلت حضرت مابین حضرت موسی غیره که بار شده مرده اند و کشته نگشته سبب نجات  
 ثابت نمیتوانند هم چنین فضیلت حضرت عیسی هم بر جناب بنی اسرائیل یا بر مردم کوثر ثابت نیست  
 علاوه برین عقلا اولاد خود را از جان خود زیاده تر عزیز میدانند حتی که در مقام حفاظت شان  
 جان خود را بر عرض تلف می آرند با وجود این امر جناب سالما صلی الله علیه و آله و سلم بر شهادت فرزند  
 عزیز و جناب سید الشهدا علیه السلام و الشارعی شده اند و ایشانرا در خدا برامی بخشیش خود بخدا  
 دادند چنانچه آنجناب مع غنیش و تبار و احباب اصحاب جان نثار و عیال و طفلان و مرد سال شده فرستاده اند

زمین کر بلا بر وجه شهادت فائز گردیدند پس بنام امیرم فضیلت جناب سالمت صلی الله علیه و سلم ثابت  
 افتاده پادری محمد صلی الله علیه و سلم در قبر کجاکرته هم این فقره را از رکب طعن و طعن نوشته بخلفین بنامین  
 در حق حضرت موسی پیغمبران بگرم میخواند گفت که موسی در قبر افتاده است یا ابراهیم در قبر افتاده است یا  
 غیر ملک بلکه در حق حضرت عیسی هم میخواند گفت که عیسی نیز دفن شده تا سه روز زیر خاک افتاده باشد که حضرت  
 که چگونه پادری صاحب چنین فقرات را نوشته طعن و طعن مخالفین را متعجب نمودند و خیال این را فرمودند که مگر  
 فرعون انصاری غیر هم جمیع انبیای که موت با ایشان عارض شده در زمین دفن شده اند حتی که حضرت عیسی  
 هم پس از ششصد سال چه فائده با تحمل مدفون شدن در زیر زمین هیچ منافات از نبوت ندارد و روح مقدس  
 آنجناب که همراه جمیع ارواح مقدسه انبیاء متعین بندهای الهی است و اینکه در حق حضرت عیسی افتاده فرمود  
 گنجینه ای ندکی و رسوم از قبر خارج پس لا حصول موت و فناء از آنرا نه برای حضرت عیسی نامسلم است پس  
 زنده گردیدن بر رسوم که متفرع از نبوت بنا و باطل علی لابل است هرگاه که بر عزم پادری موت با آنجناب  
 لاختر پس ایشانرا پیشوا می ندکی گفتن بیوجه است بل اگر اهل اسلام که ایشانرا از حقوق موت مبرکوارند  
 ایشانرا پیشوا می ندکی بگویند بجا است تا بعد از چهار روز در حق حضرت عیسی آسمان که مفتح در کلام پادری است  
 اینهم در حقیقت باطل است پس ایشانرا بفرموده پادری صاحب ندیم و واجب بر آنکه موافق عقاید حق را در زیاده  
 مردم گمان کردند که حضرت عیسی بردار گشته شدند و از آنحضرت خواهد شب آن همراه حضرت جبرئیل  
 بر همان تشریف برده احوال ملاحظه نمایند که اهل اسلام احمق در حبه داری حضرت عیسی است و چه  
 تعظیم و توقیرشان میکنند که ایشانرا پاک و منزه از صلو شدن می انگارند و اسناد چنین امور را  
 و عقارت که میخواند آنجناب که قمار کرده عمار بار بار بر سر آنحضرت بصورت تاج نصب کردند و ذلت و  
 اذیت هرستم رسانیدند بجا نشان مینمایند برخلاف نصاری که درین امور نهایت دلیل و تحقیر حضرت عیسی  
 میکنند البیاد با نموده نشان ایشانرا که افتاده فرموده که کنون برای کنه کاران شفاعت میکند پس هرگاه

انتخاب بزرگ نصاری خود هستند پس ام احتیاج این شفاعت است علاوه برین بنا بر فرعون  
 نصاری آنحضرت کفار خلق شده اند و برای شش نشان گشته گشته پس این شهادت است بقدر  
 نصیب محنت آنجناب تمام بیفایده و در امکان قرار یافت که باز ضرورت شفاعت باقی ماند رابعاً اینکه  
 باید مصداقاً فاعده فرموده اند که در روز قیامت برای نصایف کردن جهان خواهد آمد پس این فاعله  
 هم محل محنت است زیرا که یوسف لیاقداری صاحب انگریزی که راقم الحروف هم درین دار السلطنت  
 زیارت جمال کمال شان سماعت تقریر لطیفه بیان شریف ایشان بکوشش خود نموده این را ارشاد  
 میفرمودند که از خواب انبیا چوین بیدار شو که در نزول اجلال حضرت عیسی فقط عرصه چهارده سال  
 باقی مانده است و مشهور معروفست که بساحت و جامعیت نشان هیچ پادری در قوم نصاری بهم نرسیده  
 پس اکنون از پادری خود بمحطاب شده میپرسم که حالیا ارشادتان در عقیده چیست آیا دادن  
 قیامت هم فقط عرصه چهارده سال باقی مانده یاد و مرثیه حضرت عیسی این را بنور نزول اجلال خود نموده اند  
 و این تحقیق عجیب پادری مذکور که معروض شد و شاهی است یا بطل غایب است حقیقت آنست که کتاب و آواز  
 پیغمبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که خدا ایشان را در سن طفولیت مرتبه اعجاز نمائی بخشیده در هر  
 سن آنجناب بدله و بر این توحید حقیقت خود را بر خلق ثابت کردند و از علمای مخالفین محبت که تکلم نموند  
 و در عبارات مرقومه انجیلیه بن فقره که اول ستاره سحری خواهم داد حضرت عیسی بشارت  
 همانجناب ارشاد فرموده زنده و باقی هستند و حق سبحانه و تعالی ایشان را از نظر غایت کرده است  
 و پیش از قیامت وقت حصول مصلحت الکل هر شوکار خواهند شد بمذبح حقانی عشرتیه تمام خلق را  
 هدایت خواهند فرمود و در همان زمان حضرت عیسی هم تشریف فرما شد پشت سر نشان خواهند کرد پس  
 فضیلت جانب راست صلی الله علیه و آله و سلم در آمدند کور هم بر حضرت عیسی ثابت است زیرا که در آمدند کور هر  
 که خدا ایشان را بخشیده است همان فضیلت نائب پیغمبر را غایت کرد و با جمله هر فضیلتی که پیغمبر را از پیغمبران سابقین

حق سبحانه و تعالی عطا فرموده آن فضیلت یا پیغمبر را یا نایبی را از زبان ثنای بدرجه کمال عنایت و  
پس ازین بگذریم همان جنابا فضیلت حاصل است افاده پادری پس ای مسلمانان خودتان  
مستغنی کنید از آن ای پادری صاحب از رکن رضاف میگوئیم که فضیلت جناب سالکتاب صلی الله  
علیه و آله و سلم را حاصل است زیرا که حضرت یحیی خود حضرت عیسی اقرار با فضیلت آنجناب کرده اند  
علامه و برین خود رضاف کنند که آنچه ترویج دین و اظهار و اعلان و حدایت حق تعالی تدریس  
و تحقیق کفار و مشرکین است شکنی در عهد آنجناب شده است کجا حضرت عیسی و غیره انبیاء را میسر شده  
و شریعتیکه بواسطه آنجناب مقرر شده که ام کس چنین احکام شرعیه مخلوق رسانیده و هر چه از اذیت  
و مواعظ و نضاح از آنجناب از خلفا و نواب آنحضرت منقول گشته و هر قدر تعجب اینکه از آنجناب طلب  
شده از کدام پیغمبر صادر گردیده و چنانکه بشمارهای آنجناب در کتاب این درو شده آنجنابان  
بشمارتها در حق کدام کس وارد گشته و کدام شخص از پیغمبران و رای آنجناب تمام تنبیه شده است و  
که ام کس چنین ادعا کرده و سوا ی آنجناب احکام شریعت کدام شخص منسوخ گشته و تمام تنبیه یونی  
آنجناب وجود و اینکه در مدت مدیده بکینارود و صد سال بلایند هیچ منافی امرند که ظاهر شده و  
هیچ پیغمبری الی الان بهم نرسیده و با وجود اینکه در کتاب سما و یاهل کتاب در بشمارهای آنجناب  
چنین امر صریح است که از ان ظاهر شود که دین آنجناب تا ابد باقی خواهد ماند لیا قیامت استکار ندارد  
با تجمه حال حضرت عیسی که ظاهر است که بواسطه آنجناب شریعت کامله تفریافته و نه است شکنی و ترویج  
دین بدست آنحضرت واقع شده پس در فضیلت جناب سالکتاب صلی الله علیه و آله و سلم کدام مقام  
لکن تعصب و عناد افلا حجتی قطع نظر ازین هرگاه نصاری فضیلت حضرت عیسی را گفتن شان قابل اعتقاد  
شد پس اگر ایم از فرمون جناب سالکتاب بجا طایفه ای که حقیقت نبوت آنجناب مطابق بشمارات آنجناب  
است آنحضرت را افضل مخلوق دانستیم پس به طعن و اغراض و بر این حدیث ترجمه قول نبی شایسته



پنجم نشانی نبی برحق نیست که هر کلاسیکه الله تعالی معرفت انبیای شریفین نموده بود از ان برخلاف نموده  
از قول خود انرا دروغ کند چنانچه این نشانی سلامتی نیکهزار و پنجاه سال از زمانه موسی وقت شاهزاده ام  
بر همه انبیاست مآند که یکی مطابق فکری خبر داد مگر صادق القول بودن خدا از قرآن ثابت نیست  
چرا که محمد صلی الله علیه و آله وسلم از کلام شریفین بسیار برخلاف گفت که در حصه چهارم بیان خواهد شد  
**جواب حق سمات** هر که جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ امری  
نکذیب گشت سابقه و انبیای سابقین نکرده اند و همه آنها را برحق میدانند چنانچه در قرآن مجید هم آمده که

مصحح است قال الله جل و علاه قل انما انا بشر مگر الله انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و الاکسباط و ما اوتی موسی و عیسی و انما انا نذیر و انما انا نذیر و انما انا نذیر  
منهم و نحن لکم مسلمون پس معلوم نیست که پادری صاحب نمیند اینچه حرفهای بیرو با  
تخریر میفرمایند و اگر نسخ بعض احکام برعم نام تمام شان مستلزم تکذیب است پس چرا در حق حضرت  
موسی میگویند که ایشان طریقه حضرت یعقوب دروغ گردانیده اند زیرا که در شریعت حضرت یعقوب  
جمع بین این دو کمال است بوده و حضرت موسی در تورات حرمت آزار بیان فرموده اند علاوه برین هم  
بعض احکام شایع سابقه که از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده احسان آن شهادت  
حضرت علی است زیرا که پیشتر مذکور شد که آنجناب چنین ارشاد فرموده عیسی باو گفت این سخن مرا باور کن  
و گفت که نه درین کوه و نه در اورشلیم پدر را خوانید چه تید و این اشارت بشارت تحویل قریه است  
از بیت المقدس بجانب کعبه عظیمه او یا المذشره و مکرته که در عهد کرانت مهد جناب سید المرسلین واقع  
شده پس آنجناب مقدمه نسخ طعن کردن در حقیقت از کتاب طعن شنیع است در حق حضرت عیسی و اینکه  
پادری صاحب فاده فرموده چنانچه این سلامتی نیکهزار و پنجاه سال از زمانه موسی و انیمه قریه مخصوص  
این انبیاء و رسل گردانیدن که بعد حضرت موسی مبعوث شده اند ظاهر از پادری صاحب بتائید خدا

خدا لایعنه صادر شده است زیرا که از تخصیص کورثابت میشود که حضرت موسی و غیره انبیای سابقین در  
 احکام شرعیه از بعد از مخالفت کرده اند و ما موجود این ملک انجالیقه نهو جانا عن جانب بیسای علی علیه  
 و آله و سلم ثانیاً این امر هم که جمیع پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده اند در هر امر موافق حضرت عمل کرده اند  
 و هیچ قول و فعل مخالف نشان نموده غلط است زیرا که ما پیشتر توضیح کردیم که در تورات حرمت شتر  
 مرقوم است و حضرت عیسی از احلال کرده اند و همچنین تلامذه عیسی مخالفت موسی در مقدمه اکل اسبیل  
 بر و شنبه کردند و حضرت عیسی وجود انکار فرمایند و علی القیاس مشبهات حضرت عیسی علیه السلام  
 حضرت داود مخالفت شریعت حضرت موسی در داخل شدن بیت المقدس و خوردن خبز تقدیم نموده اند پس گویا در  
 هر امر موافقت انبیای بعد از حضرت موسی ثابت میشود و علاوه برین نصاری که از ارامستان  
 انکار و اعراض است با وجودیکه در تورات کمال شد و حکم آن جایز و وارد شده و خنزیر را که بی تکلف  
 نوشجان میفرمایند حالانکه در تورات حرمت آن بصرح است پس بیان نمایند که در تنقیه مخالف حضرت  
 موسی هستند موافق نشان سبحان الله با وجود چنین مخالفتها با خود را تابع حضرت موسی نمیدانند  
 و اهل اسلام اما اینکه در امر اقطاع ختنان امر محرم خنزیر و دیگر امور صحیح تابع و مطیع حضرت موسی  
 هستند از مخالفتان نشان را کردن حقیقت بعد از انصاف و چه مرتبه قریب بتقصی اعتبار است با قاض  
 پادری چرا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آن جناب سالک است صلی الله علیه و آله و سلم بعضی احکام علی  
 از احکام سابقه بیان فرمودند پس این صادق القول بودن خدا باطل نمیشود چنانچه از مخالفت حضرت  
 عیسی در تقدیم شتر غیره مگذریم و نیز لازم نمی آید پس این امر را که پادری صاحب دین  
 نقایات کرده اند و رای فریب دین عام یکدیگر فایده ران مترتب نیست در حصه چهارم هر چه  
 بیان خواهند نمود و جواب آن عنقریب تفصیل شود خواهد شد **ترجمه قول بی شتاب**  
 حصه چهارم اکنون انشاء الله بیان خواهیم کرد که نصیحتهای محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن

و حدیث مندرج اند از کتابهای پیشین از ابرخلاف اند انبیا که هر یک کتاب سابق قلم را جائز و مستند و  
 نبی بزرگتری گوید که او آمد مکر محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن کلامهای پیشین را جائز نگذاشت لکن صرف قلم را  
 جائز داشته است بقیه خدا را حقیقت اطل نمود در کتابهای انبیا و در ربور و تحیل تعدس الهیت عیسی ای بخا  
 جهان کشته کفار کرده و درین کشته شدن سبب بخشش گناه شدن در مقامات بسیار مکتوب است مکر محمد صلی الله  
 علیه و آله که انبیا سخنان او و چنانکه در تورات و تحیل تعدس فرموده است که سواي یک زن در صحن حیات  
 وی شادی دیگر کردن نارو است برخلاف آن در قرآن فرموده است که محمد را اجازت بسیار شاد و بسیار  
 لذت خدای برده و هر یک مسلمان از آنها پادشادی که خدائی حکم است و خدا از معرفت پیچ بنی کاهی نفوذ  
 است که نسل آدم از سبب اعلال خود نجات خواهند یافت مگر یکی خبر داده اند که از کفار شدن سبب آنند  
 و از ایمان آوردن وی از گناه و از شیطان از خیم نجات خواهند شد و همین سخن از وقت آدم هر نبی که میگوید  
 ایمان آورده همواره نجات یافته اند و تا آخری نجات خواهند یافت مکر محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آن  
 برخلاف قرآن فرموده است که کفار از اعمال خود عینی از روزه و نماز و حج و غیره نجات خواهند  
 یافت نیز قول محمد نجات بخشند اقرار بنیاید بلکه دانی من قرار میداد ازین حرفها ثابت است که  
 محمد موافق قول سابق خدا بیان نموده بلکه برخلاف آن آنها را باطل کرده پس ای عزیزان سخن درین  
 سر نصیحت این سخنها بکنید **جواب حقیقات** اینست مذکوره و آیات دیگر طاهر و پاک  
 است که نسل انبیا سیاقین جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم کوای کتب سابقه و انبیای  
 پسین آمده اند و اقرار و اعتراف آنهم که در هیچ کتاب الهی باطل دروغ نگردانید پس نجات نشان است  
 ابطال نکردن یک عیب است که از حقیقت و صحت کبره و بی نصیب است و هر چه از بصاحت اشاعت  
 مخالفت مضاح جناب سالتاب است بقیه مذکور فرموده از آن اصلا نکند که سابقه لازم نمی آید سخن  
 این تطویل باطل است که او را فرمودند افاده کرد لکن صرف قلم را جائز داشته و چنانچه احکام غرض تورات و

و غیره نزد نصاری تا بکلیت عمل ندارد چنانچه سالتا صلی الله علیه و آله وسلم هم بعد از حجیت تو در حق  
 و احکام خود موقوفه اند اینک که کتاب بعد از باطلیه در احکام غیر خود حجیت انبیا پس چو در بعضی حجتی مقام بخیر موقوفه نبی عز و جم  
 مقصود است افاده یاد در کتابهای انبیا و نورانی خلیل تقدس پناه افاده مکر محمد صلی الله علیه و آله وسلم انکار این همه سخنها  
 نمود جواب و جوابی اول این کتاب یکیکه نصاری ترجمه ایشان را بمعرض انطباع آورده اند و در متن کتاب انبیه  
 منزله من السمان است نیست یکیکه پیشتر معلوم کردی که از نظم و نسق آنها ظاهر میگردد که آنها را مردمان دیگر جمع  
 کرده اند پس بنمایند در فصاحت لازم است که اول از کتاب آیه منزله الوهیت حضرت عیسی تمام امور مذکور  
 را ثابت نمایند بعد از آن جواب از اطلب ایند فرموده تا این کتب نیز اثبات الوهیت حضرت عیسی کل  
 است زیرا که در سابق معلوم کردی که حضرت عیسی در فرموده است فانا انسان کلکم با حق الذی  
 سمعتم من الله ان کففت انیکه من انسانم و آن را بیان میکنیم که از انبیه ام صاف ظاهر میشود که حضرت  
 خود را انبیه نیستند و علی هذا القیاس ان جناب ارشاد نموده و بنده بی حیات الابدان بعرفه  
 انک لواحد و حده آله الحق الذی ارسله یسوع المسیح ازین کلام ازین مخاطب هم صاف ظاهر میشود  
 که انجناب قابل الوهیت خود نبودند و خدا را از خود جدا و واحد یکتا میدانستند و خود را فقط بنی مرسلین شمرده  
 علاوه برین در سابق دریافت کردی که حضرت عیسی بن ارشاد کرده انی صاعد الی الذی هو ابکم و  
 الهی الذی هو الهکم از فقره اخیر این عبارت هم کائنات را بقدر انبیا ظاهر و آشکار میگردد که انجناب  
 خود را ان که جوارین مخلوق مروب و بفهمید و مدعی الوهیت خود نبودند الی غیره فلک من العبارات  
 پس اگر احیاناً از بعضی عبارات انجیل غیره الوهیت انجناب ظاهر میشود باشد لاجرم تاویل آن  
 بجهت رفع تناسخ واجب لازم است تا نشان هر شخص عاقل میداند که هیوا همیکه الوهیت وی حضرت موسی  
 و تمام نبی اسرئیل قائل بودند و از حضرت موسی و از وی با وجود عدم جسمیت ملاقات و دیدار که  
 مضمونی عجیب و غریب است واقع میشد می خدای دیگر است و حضرت عیسی از وی جداست زیرا که حضرت

موسی با عارف نصاری مقدم اند حضرت عیسی در انعمه آنحضرت موجود نبوده اند علاوه برین هیچگاه حضرت  
 موسی از نبی و بعینی هیچ تعبیر نفرموده اند و اگر آنقدر متحیی بودند البته کاهی که بین ما هم از وی تعبیر  
 می نمودند لی غیر ذلک من الوجوه البطله للامر الذکور پس هرگاه بزعم نصاری حضرت عیسی علی الوهیت خود  
 بودند اگر هیوایشان را معترض قتل آوردند پس در مقصودشان که امام نیکه خود در تورات حضرت موسی یهود  
 را حکم کرده بودند و شاید از همین جهت در دمانیکه بیشتر در کلام پادری بانی حضرت عیسی کو شد آنجناب  
 ایشان را بی قصور قرار داده العیاذ بالله من عقاید ملک الامور که ما باب سیر و هم کرد بشما کسی عوی  
 لکنده نبوت یا خوا طلب هر شود و شما را نشانی یا محجبه نماید آن نشان پیچیده که وی شما را نموده راست  
 بر آید و وی شما را گوید یا نمیدانید و معجون دیگر کنیم معجون یا نیکه شما ایشان را نشناخته آید و بندگی نشان  
 بنماییم پس که بر سخن آن نبوت و خواب بیننده کوشش نخواهید نهاد که هیواه خدای شما شما را می آید  
 تا دریافت نماید که شما هیواه خدای خود را بهیله جان و دوست میدارید یا به شما را میباید که پیروی هیوا  
 خدای خود بکنید از وی تبرید و حکما می بر اخطا نمائید و سخن می را کردن نمید شما فقط بندگی می بکنید  
 و از وی متعلق بهانید و آن نبی آن خواب بیننده قتل کرده خواهد شد چرا که وی گفت که از هیواه خدای  
 خود آنجا نیکه شما را از صبر بیرون بر آورد آنکه شما را از قید خانه ربانی داد برشته بشوید الی آخر ما ذکر  
 پس هرگاه حضرت عیسی العیاذ بالله بزعم نصاری عوی الوهیت خود و الوهیت روح القدس بودند  
 و این معجون را برای هیوایی بودند که خدای را یهود و بواسطت حضرت موسی شناسخته بودند پس اگر  
 آنها حضرت عیسی اقل ساختند پس من امر مقصودشان چیست بلکه بزعم خود آنها اطاعت حضرت  
 موسی علی نبیا و علیہ السلام کردند را بعدا تقریر دیگر میکنیم که یاد مصاحف بیان فرمائید که حضرت  
 عیسی از جناب یاری خواستد جدا خدای خود میشناسند یا اینکه ایشان را امتحان بجا میداند بر تقدیر اول قطع  
 از انوم شرک و کفر قول آنکو حضرت عیسی آنک را واحد و حده آله الحق کذب دروغ میشود و بر تقدیر ثانی

ثانی نسبت ارسال حد که حضرت عیسی در عبارات کثیره انجیل که بجاست کرده اند و از ان جدائی آنجناب  
از خدا ظاهر میشود آن عبارت تمام باطل و عاقل میگرد و جمیع این آنجناب بن تقدیر سرخه باقی نمی ماند و بجای  
که خود را بلفظ ابن یاقوت فرموده اند انهمه کلامها غلط میشود و مذبح نصاری نیز در قدس البیت عیسی ابوت  
خدا و در مقدمه اقامت نموده از سر باطل میگرد و با جمله مقام تعجب است که نصاری خودشان که قائل بجنین ابوت  
خدا شده که دیده عبارات انجیل ادرع میگردانند و بناحق اتمت ما مذکور بر جناب سالمتاب صلی الله  
علیه و آله وسلم می نمایند احوذ بالمدین غلبه العصبیه و الاعتساف فساد مقام چنانچه بی نیاید در مصیبت  
بفصله چند لفظ خود اقرار کرده است که آنحضرت کفار و سبب شمشیر از همین امر صاف بر مرد با  
الضاف ظاهر میشود که آنجناب خود پروردگار بخشنده و فائز بر تبه الوهیت نبودند زیرا که ایشان خود  
را کفار ساخته خلقی ابعرض مغفرت خدا در آوردند قطع نظر از این وجوب وجود بقای ابدی لازم  
الوهیت است پس تعجب است که با در مصیبت وجود او عای الوهیت حضرت عیسی چطور نسبت کردند  
بجناب آنجناب کرده اند انجیل که اگر کسی میگرد سوا می پاد در مصیبت که پاسداری شان حسب الوعد السامع  
ما را بر نوع منطوق چنین خلط و خطا میگرد و ماضی و در حق می نویسیم که در و نگردد حافظه نباشد بلکه جسم  
لوازم جسم انیمه در خلط و عیون نقائص است که مستلزم فقار و احتیاج است و جمیع این مخلوقات خود  
مچار و مضطرب شدن و بردست آنها معلوب مقتول گردیدن نهایت امر میوه است و امدار میوه است  
و نقائص منزه و مبرست چنانچه پاد در مصیبت هم بنشیند اقرار و اعتراف این امر کرده پس گاه که  
انیمه چنانچه پاد در مصیبت عیسی هم پاد در مصیبت عیسی شده عدم الوهیت شان ثابت گردید الغرض آنجناب  
رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم که انکار امور مذکور نموده یعنی در مصیبت مجازه حق بوده و هر چه  
الغایبها در پیغمدها از شراد نموده بلی مطابق حضرت عیسی از شراد نموده در مخالفت شان زیرا که آنحضرت  
عیسی بنسبیت عدم الوهیت خود در انجیل اقرار کرده چنانچه دانستی و هم چنین میبای خود را باقیات

خبر داده چنانچه این امر هم پیشتر مذکور شد و قول مقتولیت و مصلوبیت منافی است پس حقیقت جناب  
 رسالت آنست که امور مذکور اعمی از اظهار خاقیت و مصلوبیت و بیان عدم حصول مقتولیت و مصلوبیت  
 مقتدی حضرت عیسی نموده اند و از تعلیل تحقیق آنجا جناب امیر کلو و انیده آن نصاری سبب  
 نسبت الوهیت و مقتولیت و مصلوبیت بجانب آنجناب میکنند البته تکیه بر دلیل و تحقیق آنجا جناب  
 بنمایند العیاذ بالله منه افاده پادری و چنانکه در تورات و انجیل مقدس فرموده است الخ هرگز  
 این امر در تورات و انجیل مذکور نیست والا لازم می آید که معاذ الله از حضرت داود و کناه صادر  
 شده باشد که از وراج آنحضرت بکثرت بوده و بسیار عورات را بمیت یکدیگر بجایا که کج خود آورد  
 بودند و حضرت سیدمان العیاذ بالله بسیار کند کار بوده باشند که آنحضرت را بهقتضای وجه و صد  
 سریه بوده است و پیشتر اینهم دریافت کردی که برای حضرت یعقوب چهار زن و برای حضرت ابراهیم  
 دو تا بوده پس بنا بر عزم پادری صاحب لازم می آید که اینهم حضرات العیاذ بالله مدعی و کند کار بوده  
 باشند غرض اگر در انجیل و غیره احیاناً عبارتی مؤید دعوی پادری وارد شده پس ای عدم لزوم  
 قباحت مذکور قبول کردن آن واجب لازم است افاده پادری و خدا از معرفت هیچ نبی گاهی  
 فرموده است الخ هرگاه حقیقت حال نیست پس تمام این قربانیها و عبادتها نیکه از حضرت موسی تورات  
 منقول شده و شک نیست که یهود نصاری و عبادت قرار داده اند اینهم لغو و بطل میشود زیرا که بطریق تصریح  
 پادری صاحب اعمال خیر صلا سبب نجات نبیها شد بجان الله این عجب تحقیق است و بقیع قائم پادری صاحب تحریر فرمود  
 است که گاهی هیچ باقلی کو مشر و نشده بود با تجمله از ابتدای خلقت آدم تا ایندم مردمانی هیچ ملت و هیچ  
 و جهل و دیان باطله دعای اینخرف نکرد و اندک اعمال را در تریشجات و خلعت نیست بلکه صیفت نبی نوع انسان  
 بر تسلیم و عقاید خلعت کو مجرب است حتی که طفلان هم هرگاه اینها را اندک عقل و تمیز حاصل میشود همین معنی  
 رضای خدا و نجات بر اعمال خیر ترست میشود و مجوس بنود هم با وجود آنکه بترین فرق هستند عقاید این امر باطل

باطل که پادری صاحب آنرا ذکر فرموده اند ندارد پس دعای اهل مذکور ابطال خلاف امر مسطور است که در کتاب  
 دلیل ابطال آن نبوت جناب بها کتاب صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده اند اگر شخصی این را بنویسد یا بخواند یا  
 رسالتا صلی الله علیه و آله وسلم شمارد و بگوید که غرض من از تحقیق آنست که لازم و ضروری است که پادری صاحب چونکه  
 خود را و اعطای بیغ می نموده چنانچه اخبار تائیدی آنرا ساله ظاهر و آشکار میشود بجانب حضرت عیسی مخاطب شده  
 بطریق محط و نصیحت ارشاد فرمایند که چرا جناب شما این قربانیا و عبادت را که در تورات مذکور شده است  
 و پیغمبر و حضرت موسی انبیای سابقین آنها را بعمل آورده و تقبی بچاکشیدند برای امت خود بدستور  
 باقی گذاشتید بسبب اعمال که بچگونه نجات برای نسل آدم حاصل نتواند شد پس اکنون جناب شما را لازم  
 است که از چنین امور توبه و انابت نمایند غرض هرگاه که آنجناب یقینی زنده و باقی هستند این نصیحت  
 کردن بایشان برای دای حق و دوستی عیسائیان از انهایت مناسب است بلکه اگر ارواح انبیای  
 دیگر را هم باقی متفهم بنیمایند و دم محبت نشان بیزنایس همه شان را و غلط و نصیحت کردن  
 در این مقامات انسب است اینکه پادری صاحب را بعمل آوردن میباید و قوم نصاری این امر لازم است  
 و از امر مذکور بکلی منسل و فاجع عبادت الهی اعمال خیر را موقوف سازند زیرا که تحقیق پادری صاحب  
 نشان همین است که اعمال خیر اصلا بسبب نجات نمیشود پس آنها را بمقتضای سعادت مندی تبعیت و  
 اطاعت نشان لازم است غرض بنا بر تحقیق ریشخ پادری صاحب تمام انبیا و اولیا در مقدمه ایقاع طاعت  
 و عبادات بود اعتراض میشود العیاذ بالله من ذلک نسبت نتیجه اعتراض کردن جناب بها کتاب صلی  
 علیه و آله و سلم پس همه توأم را لازم است که از امر مذکور احتراز نمایند باجمعه در تورات باین پنج مذکور است  
 باب هشتم بر همه حکما و حکیمان امروز شمار ایضا میم خیال داشته عمل نخواهد کرد تا که شمار نرسید و بسیار  
 شوید و داخل کردید و از زمین بکاه بابت آن بهواه از ابا و واجد شما شتم کرده است و ارث شود  
 انتی از و انقله و در مقام دیگر چنین مذکور است باب چهارم پس اکنون ای نبی اسرائیل آن شریرها و حکما



که بن شهادتی آموزم بشنودید بران محکم است که شهادتانی یابید و در آن زمینی که یهوا خدا را با برادرش شمار  
میدهد داخل شد و اوست آن بشود یعنی اردنا ذکر کرده در باب بیعیدیم کتاب الممد و این چنین است طور شهادت  
مقدس و پنج بکنید که آئینه باز بر بنی اسرائیل ظهر نشود استی اردنا تبار نه عرض چنین کلامها در مقامات کثیره  
توریت مذکور است پس اگر اعمال خیر سل آدم را بدخلیت در نجات نیست چرا یهوا ه خطا طاعت مقدس پنج را است  
نجات بنی اسرائیل کرد آید و چرا مطابق هر دو عبارت متقدمه نجات از موت و عدم راشت ارض موعوده  
نوم مذکور حاصل کردید اینکه با پدر یصاحبا فاده فرموده که یکی خبر داده اند که پس که بسیار متفحص و مستحق  
بالاحمال علی ذیل الاستیحال توریت و غیره شدیم لکن هیچ جانشان آن بخوبی بدست نیامد پس اگر با یصاحبا  
در دعوی مذکور است متقدمه تفصیل نام بنام صحیفه کتاب بنیمیر این امر را که آنهم خبر داده اند باینکه اگر کفار  
شدن هیچ و ایمان کردن ایشان نجات از گناه و شیطان و جهنم حاصل خواهد کرد و بدین سخن از قوت آدم و بنی  
و همه مقبولان ایمان آورده نجات یافته اند و تا تمامی دنیا نجات خواهند یافت ثابت نمایند و الاطاهر خواهند  
از ایشان ادعای نکو را بکنند دروغ غوغا و با بدعتی که فرموده اند فاده پادری که محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
از ان برخلاف الی آخره چنانکه جمیع انبیا ایمان کامل و عقدا درست رسد نجات است نه بنیمیر بنیمیر  
صلی الله علیه و آله و سلم عقدا و ایمان صحیح موجب نجات قرار داده و چنانکه نزد تمام بنیمیر بن طاعت الهی و ایقاع  
عبادات طاعات را فی الجمله خلعت در نجات است چنانچه از عبارت توریت دریافت کردی متوافق با  
جناب بناتاب صلی الله علیه و آله و سلم هم ارشاد نموده و هرگز آنجناب بدون حصول عقدا و درست روزه  
و نماز و حج و غیره سبب نجات قرار نداده پس طعن آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم به بدعت افاده پادری  
پس قول محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم بنیمیر از توریت دریافت کردی که حضرت موسی چنین فرموده است  
شما حفظ مقدس و پنج بکنید که آئینه باز بر بنی اسرائیل ظهر نشود پس اکنون با پدر یصاحبا مناسب است  
که از حضرت موسی مخاطب شده بفرمایند که از نیقول جناب نزل نکردن و عذاب بنی اسرائیل بخش خدا

خدا اقرار نماید بلکه ادعای این قرار نماید که ایشان که می قنط پیچ و مقدس نفع دند خدا در محو مثل غرور و امان  
 قهر محفوظ داشته باین بن آنها را از دونه خود و آورد و در این مقام کتاب بنشینان چنین است که گویست پس  
 آن حکما و حقوق و غیره باین که من امروز برای آموزم نخوا قنط نهاد که بدان عمل کنی پس اگر شما آن  
 حکما یا خوا بپیشینید یا خواهیند است بران عمل خواهد کرد و بخواه خدای توان عهد و رحمت را که بابت  
 آن از ابا و اجداد تو قسم کرده است یا خواهد دنت و توالفت خواهد کرد و برکت خواهد بخشید و از  
 نقیله آگاهی در صیاح و اغفال و اقران شازام و این تحقیق عشق مذکور مناسب است که از دستهای خود  
 حواشی همه تورتیا در بنیام نبیند که این برکت بخشیدن الفت کرد و بخشیدن خدا اقرار نماید بلکه ادعا  
 دین قرار نماید با فاده پادری بلکه خلاف آن آنها را بطل کرده هر جناب ساتاب صلی الله علیه و آله وسلم  
 هیچ کتاب یا اکتساب بقدر بطل نموده چنانچه در سابق معلوم کردی پس چه پادری صیاح در بنیام محقر  
 مبتنی بر غلط فحشی بدکما نیست فاده و پس ایغیران و تان نصفی این سخننا بکنید حسب الارشاد از رکبدر  
 انصاف اجوبه سطورا باند کرد و ایم پس کنول رشتا هم بمل لاس است که بی نظانی بکن از صدق مثل  
 شهود اندیشید در مذمت حق غل بشوید **مجموعه قول بی ثبات** حصیچم لکنون درایت  
 باید کرد که مذمت سلام در دنیا چگونه جاری شد و شروع هرگاه که محمد صلی الله علیه و آله وسلم چهل ساله  
 شد و پیشانی وی شدن از خدیجه بیوه مالک سباب دولت کرد و یاد نگاه وی فرمود که الله تعالی مرا  
 کرده فرستاده که دین بزرگان پیشین را غنی من آدم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبیا و علیهم السلام  
 را از طریق تعلیم جاری کنم و هم چنین پنجاه سال مردمان را نصیحت نمودند مگر هرگاه که باشند های که سنی و  
 گردن آغاز کردند و مردمان مدینه قرار معقد شدن می نمودند و میرا در مدینه طلبیده انگاه محمد صلی الله  
 علیه و آله وسلم از مکه روانه شد و هرگاه که در مدینه مردم بسیار معقد و تابعاروی شدند در آن هنگام  
 وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که در شمشیر اسلام را جاری کنید و وی مردم را بسیار طوع و نای

خداوند  
 در این مقام  
 کتاب بنشینان  
 چنین است

۱۲۲  
 دادی در میان اطفال و اسباب و دشمنان نیست خواهد آمد که گشته شوند و در پشت سر بکشد و از  
 یافت در اینجا حواریان و باطنیان و کثرتی که این تعبیه است که مردم را دوری کنند و هزاران  
 فراموش شود و خفته که ایمان نیاورد و شیخ جهان نیند و مردم که از خوف جان و دین اسلام را قبول کنند و همین  
 و تاریخ ثابت است که از غربت و ولایت افریکا و فارس هند وستان هب محمدی و اج یافت از خیرت و  
 عقل و نبی محمدی است و انبیا شده بلکه نفسانی و از روز و روزی طمع قرار میاید که از خوبی خدا این خلافت  
 است و از عقل بعید است که اسد تعالی از زیر کشتی هب محمدی در دنیا جاری کند و از سبب آن که با راجع  
 نماید و از ابتدای زمانه از هیچ کلامی خدا ثابت میاید و نشد که اسد تعالی شیعی را یا و شاهی اکا بی فرموده که  
 مراد و دنیا زور و ظلم جاری کند بلکه چنانچه در انجیل فرموده است که در تمام روی زمین بروید و جوئید  
 بهر یک مخلوق بشنوید هر کس که ایمان می آرد حیات بدی نخواهد یافت و هر که ایمان نمی آرد حیات را نخواهد دید  
 نزدیک عقل ثابت است که این فرمان لائق خوبی اسد تعالی است چرا که ازین کریمیت هم از دل جان مشتق  
 که از طوطی محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردم در ظاهر یکتا بعد از دیگر و در باطن منکر و احسان  
 منکرین بعد ازین حضرت موسی علیه السلام نیز در حق آنجانب همین طرز متواتر گفت که صورت راجع  
 طریقه موسی این شد که هرگاه ایشان در خانه فرعون کا فر تربیت یافتند و حال سلطنت و حکومت  
 ویرا دیدند ایشانرا هم جوئش و غلبت حکومت بهم رسید غرض هرگاه همین خانه آمده و شنیدند شروع  
 گردن پس بسبب همان جهاری که در فراج نشان العیاذ بالله یعنی که حاکم رفیع بود شخصی برای ادنی  
 امری هلاک نمود و بعد از آن روز دوم جوئستند که شخصی که قتل نمیدانست پس اینکه و علی از آن  
 بوده و رسیدند که از ایشان را کاشخا نمود و دهند و قتل نمودند و هرگاه فرعون در حقیقت حال  
 امر که مطلع گردید و با چار از شهر مصر که ریخته در شهر دین فرستند و در اینجا قریب چاهی سکونت اختیار  
 کردند بعد از آن خدمت چند زنهاییکه بران چاه برای آب کشیدن می آمدند می نمودند و مرد بدیشان

شان که کاهن بود رفقه اقامت اختیار نمودند و در آنجا تا هفتی عمر خود را در نیاداری بسر کردند و از زمان  
 زنها باری نشادی که خدائی هم نمودند بعد از آن خود را رسول الله قرار دادند و این امر را رفقه از بنی  
 اسرائیل ظاهر کردند بسبب اینکه بنی اسرائیل از ظلم و تعدی فرعون بیعون جان لب بودند مشهور  
 است که هر که دست از جان بشوید هر چه در دل آید بگوید ایشان یکی اظهار عقدا و ایمان آنحضرت  
 نمودند هرگاه آنها را همراه گرفته بخوف فرعون از شهر مصر برین برآمدند و فرعون بحسب اتفاق غری  
 شد در آنوقت همه شهر را بقصه خود در آورند و مردم را بصد هزار اقسام تطیع و تحلیف ترغیب بیکجا  
 گروه که حالیکه شما اطاعت یهواه خواهید کرد برای شما وقت باران خواهد بارید و در مال او ناز  
 شما و در هر امر برکت خواهد شد و یهواه شما را در چنین شهری اخل خواهد کرد که در آن نهزای شده و  
 جاریست که اطاعت نخواهید کرد و شما یکی لعنتی خواهید شد و یهواه از شما شتر شترانیت نابود خواهد کرد  
 آنها را بر جنگ شمشان و در کشتن شهر استعد نمودند چون ایشان استعد شدند ملک یکدیگر را میخواستند  
 خود و آنها را اخل نمودن شروع کردند و از لشکر خود هم هر که در امری مخالفت کرد ویرانی الفور از تنج بجان  
 نمودند حتی که در یک روز سه هزار کس لشکر یانج در کشتن باین طریق می نشان در شهر مار و ج یافت پس بن  
 شان این را اقرار نمایند و رسول حق بودن شان ثابت نمیشود و بعد از اقامه دهه الحروف و بنا بعد تنج  
 من عقدا و ذلک کله با تجمله اگر با در یضاحیه جواب این تقریر خواهند گفت که بنابر این تقریر بریدگان  
 و تعصب اختلاف است چرا که درین تقریر ذکر معجزات موسی مطلقا و قبح نیافته با هم بمقابل نشاء  
 خواهیم گفت که شما نیز هر چه در عینام در حق جناب سالما بصلی الله علیه آله و سلم نوشته اید بنابرین  
 بریدگان و عصبیت و اختلاف است زیرا که شما هم صلابان معجزات جناب سالما بصلی الله علیه  
 و آله و سلم نموده اید اگر نصاری خواهند گفت که نزد ما صد و نه معجزات از جناب سالما بصلی الله علیه آله  
 و سلم ثابت است پس چگونه تعرض آن میکنیم ما خواهیم گفت که نزد ما صد و نه معجزات از جناب سالما بصلی الله علیه آله

مسلم است پس از این سبب تقریر کردیم تعرض بحضرت موسوی نشد غرض هر چه بضارحی آب شکرین کورین  
 خوانند و همان جواب نیز از جانب جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم بفرستاد بجهت معجزات جناب  
 سید کائنات بتو را نیست است بشارت های آنجناب بخیل و غیره موجود و ازین امر که کفار بجانب آنجناب  
 نسبت سحر و جادو میکردند هم رفته نصفین اظهار شمس و این من الامس میشود که اموی عارف عادت از آنجناب  
 صادر میکرد پس با وجود این همه امور بدکافی باحضرت کردن تقریر کند کور را ذکر نمودن سراسر بی انصافی است  
 افاده پادری و سبب شادی شدن از حدیث موسوی الی هذه الافادة نصیحت نمودند بنای این کلام بر سوره  
 طه و محققان است و الا در حقیقت چونکه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم راجع سبحانه و تعالی در هر  
 زمان بنا بر تحقق حکمت و صلیت حکم باظهار نبوت فرموده بودند اما مطابق فی حضرت اظهار نبوت خود نمود  
 چنانچه حضرت موسی بعد از مدت مدید از زمان ولادت شان پس حصول شادی که خدای مأمور باظهار نبوت  
 گردانیده پس چنانکه پیشتر معلوم کردی چنین بدکافی بجانب حضرت موسی هم متبادر نمود و در حال حضرت  
 ام المومنین خدیجه کبری رضی الله تعالی عنهما بر منصفین ظاهر است که آنجناب بقدر مال اسباب ششده  
 که ایشان را صاحب مال دولت توان گفت چه جای اینکه کسی که سبب شان صاحب مال دولت نشود  
 مال قلیل شان را بر کفایت این نبوده که سبب تالیف قلوب و تها که خلق کثیر تواند شد پس چنین بدکافیها  
 گردن محض بی انصافی است و هرگاه حضرت داود و داوود و داوود و داوود که خدای کرده اند پس اگر از حضرت  
 خدیجه کبری علیها التحية و التناجی سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم هم در حالیکه الی پاک در آن خطبیه بوده  
 اند شادی که خدای نمودند پس من امر چه جای طعن و تشنیع و اینکه پادری صاحب فاله فرموده که در ابتدا  
 نامد فی سید خدام خلق را چنین نصیحت مینموند که خدا را برای این فرستاده که دین حضرت ابراهیم حضرت  
 موسی حضرت عیسی و غیر این دیگر را بطور تعلیم اظهار کنیم تا محصل افاضات پس تقدیر تسلیم و نصیحت ند کرد  
 از آنجناب هدایت آب هرگاه حضرت عیسی نیز هم چنین مینمودند که من برای تعلیم و استحکام دین موسی و انبیا

و انبیای سابقین آمده اند بر این معطل و بلبل نمودن و با وجود این در تحلیل شر و غیره مخالفت حضرت مسکوت  
نمود پس طعن کردن بر جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم از هر یک از القای غیبت کوریه و بیست  
قطع نظر از این تقدیر مذکور از جناب البصیحت منظور این خواهد بود که مرا خدا برای این امر مبعوث کرده که هر چه  
دین پنجضرت در مقدمه حدیث حق تعالی ترک پرستش اصنام و صفات بتوتیه و سلبیاب برای بخود  
و در مقدمه حصول معاد و غیره بوده است آنرا اظهار کنیم و بیکه حصول لعبت خود را برای تعلیم شرایع فرغیم  
میفرمودند و چگونه این امر نهاده باشد حال آنکه در جمیع حکام فرغیه اینضرت نیز باید که شقوق فرموده اند پس چگونه  
انضرت دعوی این امر میکردند که من برای تعلیم شرائع اینده دنیا مبعوث شده ام غرض این در مصیبت انبیا  
امر مذکور واجب لازم است علاوه برین هرگاه ما بمقتضای دل سابقه نبوت انجیایا ثابت کردیم پس  
یکی امور جناب بر محال صحیح حمل کردیم منض و مستحکم فادیه باری مکرر گاه که باشند بای که دشمنی های بی فایده  
الافاده حال حکم الله تعالی شده که از تشریف نهیب سلام را جاری کنید ای پادری صاحب اگر این بی نهیبانی  
نیست بیکر چیست که ملازمان در بنیقام بقلیم این امر را ذکر فرمودند که در مکه معطییم هم مردم بسیار مثل  
جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت حمزه و حضرت عبیده و حضرت جعفر طیار و فرید بن چهار شده و  
مصعب بن مالک رضی الله تعالی عنهم جمیعین الی غیر ذلک عقاد جناب نموند و معتقد و معتز و پیغمبری  
نشان شدند حال آنکه معتقد کشتن اینهمه بان صریح ظاهر میشود که انجیایا صاحب معجزه بوده اند و حصول  
اقرار و اعتراف نمودن جناب امیر علیه السلام زیرا که صلاح و تقدس انجیایا حدیث من کمال عقل  
فهم المکرر کشتن و این کمال است که هیچ دوست و دشمن انکار آن نمیتواند نمود و صاحب معجزه و مقبول  
خدا بودن انجیایا هم از ملاحظه حال جناب غیر غیره حالات گاه شمس غنیمت الله الهی را بطریق  
و این نیز از مشاهد احوال انجیایا واضح و واضح میشود که از دنیا و امور دنیا نهایت تفرقه و کاره بوده اند  
و بیکر نیست نبوی هم که قابل عد و شمار باشد انجیایا از اول عمر تا آخر حال نموده و نهایت تفرقه و کاره

اعانت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم انواع شقه بگشاید و با وجود آنکه دشمنان حق آنحضرت را از دست  
 زده آنعالی حضرت را نهایت کج و ایدار سازیدند لکن هیچ حال هیچ کلمه متضمن بطلان نبوت جناب سالک  
 علیه السلام نیاورد پس از این متشکک آنجناب بحال رسوخ با این همه صفات جلیله منصفانه یقین حاصل میشود که  
 جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر حق بوده اند علی هذا القیاس نیم فی انصاف است که باید و نصیب  
 وجه معتقد گردیدن اهل نیه را اصلاً ذکر نفرمودند غرض از غیبه امور صاحب معجزه بودن جناب سالک  
 صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر می شود و الا این غفلاً چه بیا فایده معتقد کرده با حق خود را در تعبیه شوق  
 می انداختند حال آنکه تنعم نعم دنیوی بوده اند با جمیع اینهمه صحابه بطور محجرات از جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم  
 قائل بتواتر نقل آن بوده اند پس اگر با وجود اینهمه درصیاحت کانی را داخل خواهند داد اثبات بحجرات  
 موسی حضرت عیسی غیره انبیا هم از ایشان ممکن خواهد شد و اینکه باید درصیاحت فایده نموده در آن هنگام  
 وی فرمود که حالا حکم الله تعالی شده که از تشییه هر سلام را جاری کنید پس گاه که خود حضرت عیسی  
 ارشاد فرموده که انشکخک غالباً بعد از بعضای آهنی حکم را می خواهد کرد و اقوام و قبائل را مثل کوزه های گلی  
 تهر و خواجه نمود اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم امر مذکور را اظهار فرمودند پس حضرت انصاری  
 را درین کدام جای اعتراض بلکه ایشان را لازم است که بنا بر امر مذکور اقرار و اعتراف بحقیقت نبوت آنجناب  
 نمایند با جمیع حکم باقیاجاب و کفار و مشرکین بعد از کبر است و بر هیچ دین هیچ ظلم امر از خلاوه برین حضرت  
 موسی تو ریت نبی شخصی حکم به بت پرستی نماید چنین مقرر فرموده که انشکخک برین حکم قتل قتل  
 نموده شود تا که شرارت در بنی اسرائیل راه نیاید پس اگر جناب سالک صلی الله علیه و آله وسلم هم برای رفع  
 فساد و شرارت برمی بنیان کفروت پرستی این عقوبت واحد و سرای کفر مقرر فرمودند که کافروت پرست  
 هر که باشد قتل کرده شود و این امر سبب ترویج اسلام و ایمان هم نمیشد پس در پیغمبر هم شدن عیسی  
 چیست در باب بنبر و هم کتاب استثنای مسطور است اگر برادر حقیقی تو و پسر دختر تو و بی بی بکنار تو ایستاده

ستم که بر ابرجان عزیز باشد ترا در پرده و رغلاند و بگوید بیا میداند کی معجون میگیریم از معجونیکه تو و آمار و اجساد  
 از آنها واقف نینداز معجون اندوم که در اگر دشمنان و یکای و در از نظیف زمین تا لطف دیگر میماند ستم  
 از وی موافق نخواهی شد و حشمت قبول نخواهی کرد و بری گناه خم نخواهی داشت تو رعایت می نخواهی  
 تو ویرا پوشیده نخواهی کرد بلکه ویرا بالضرر و خواهی کشت قتل می اول است تو بکشد شود و بعد ازین  
 دستهای همه قوم تو ویرا سکنسا خواهی کرد تا که وی میرد چرا که وی خواست که تر از زیاده خدای تو  
 بر کشته سازد آنکه تر از رفیع خانه زمین مصر بیرون آور پس تمام نبی اسرائیل این بر شنیده خواهند رسید  
 و در میان شما با جنیان شرارت نخواهند نمود الی آخر ما ذکر افاده پادری نوی مردم را الی هذه الافاده  
 قبول کنند و جواب قول سابق استی که هر کس که حکم بپستی نماید چه جای اینکه خود بت پرستی  
 مینماید باشد برای می هم حضرت موسی علیه السلام قتل اشد ترین حالات مقرر فرموده اند و از آن  
 پیشتر معلوم کردی که آنحضرت فقط برای کوسا که پرستی سه هزار کس از حواریین خود قتل نموده اند و بط  
 نظر این آنجناب بسیاری از مخالفات احکام فرعی هم قتل امقرر فرموده و هر که امر را از آن موکوره  
 واقع نموده ویرا هاند قتل رسانیده چنانچه در تورات مرقوم است هر کس که بر بدعت خود یا بدعت خود  
 لعن کند البته قتل نموده خواهد شد وی بر بدعت خود یا بدعت خود لعنت کرده خوش بنود دشمن است  
 و آنکه کسی که یکی از زن همسایه خود را نکند از آنانی که از انیه هر دو البته قتل کرده شوند و هر که از زن  
 بد خود هم بستر شود وی بر یکی بد خود را بشود البته آنه و قتل نموده شوند خونشان بخودشانست و  
 آنکه کسی از زن سپرد و دیگری نماید آنه و البته قتل کرده شوند ایشان کار و از وی نموده اند خونشان  
 شانست اگر کسی بفری بخواهد چنانچه از آن میخواند آن هر دو کار کرد و کرد ایشان قتل کرده شوند خونشان بخود  
 شانست اگر کسی جن دو مادرش را بکشد این بچا نیست نه تنه سوانه تنه میان بچا نی نماید و اگر می بکشد  
 و آنکه کسی که البته قتل کرده شود و آنجا را بر این بنده الی آخر و علل و برین است مگر آنکه از آن بچا بکشد و بکشد



را قتل نمودند خود بنا برست که در این امر هوای حکومت رغبت تحصیل نیاورده و این سلطنت را به دست  
پیشکش نمود و در هر یک از این کفر و بدعت کفار و ملات این تورات مذکور است هرگاه برای قتل  
نزدیک شوی پس اول بهیچام صلح نما نگاه چنین است که اگر ایشان صلح را قبول نمودند و در بار کشودند  
خلق که در ان شهر است خراج گذار تو خواهد شد و خدمت تو خواهد نمود و اگر آنها از تو صلح نمایند بلکه از تو قتل  
بکنند پس تو از آنجا حذر کن هرگاه بیوای خدای تو ویراد قبضه تو بکنند پس هر مرد و انبار را از دم شمشیر کن  
زنان و اطفال را موی ابا یحیة آنچه در ان شهر باشد عارت کن تو غنیمت دشمنان خود را بجز بیهوده  
داشته ای یحیی از یکی شهر نیکه از تو بسیار و راند و از شهرهای آنقوم با هم چنین کنی گن شهرهای آنقوم با هم  
شهر نیکه بیوای خدای تو انبار میراث تو میکند هیچ چیز که ذی وج باشد زن گذاری بلکه تو ایشان را قتل  
ما بود ما حتی آنوقت که خدای تو فریاد می آید یحیی اینک بیوای خدای تو ترا حکم کرده است تا که آنها را بکشی  
خود را که ایشان از عبودیت تو و گردنشان را بیاورند که شما کن کار بیوای خدای تو بشوید و بیایید و از آنها قتل و طبع  
و رغبت متخوف و ترسید هم حضرت موسی خلق بسیار نموده و باینچه در باب تیم کتاب جبار تو هست  
و در هر یک از آنها که از ایشان بپوشید که هر مرد و هر یک از ایشان همچنین همه عملها را نمودند از هر جهت  
از ایشان گفت که در دم من را بکشم که شما وارت من اینها خواستید شد و من وی شمارا قابض هم نمود  
از شما وارت آن بشوید آن نیمی که بران شیر شد و دست من به او خدای تا آنکه شمارا از میان  
خلقت چیده ام انبی ما را و ناقله و در باب بیت و ششم چنین است که بخت شایسته برای خود  
مخوایید ساخت و نه صورت های ایشان را بیوای خدای تو را بیاورید که در هر یک از آنها که در این شهر است  
که به استقبال می بکنید برای اینکه منم بیوای خدای تو شما محافظت ستمها کنی بیاورید از هر یک  
ببرید منم ادم اگر شمارا بپوشید منم بیوای خدای تو شما محافظت ستمها کنی بیاورید از هر یک  
منم بیوای خدای تو شما محافظت ستمها کنی بیاورید از هر یک

[illegible]

مهرگاه از خوف جان در ترقیه و سوسیه اختیار نمایند و تا نیکه درین کوثر اهل شوند تا تیغ سیحان که روشند فله و جابه نهو  
فادیسالی چنین تیرنجیا از غلط محض است صد مضمون اعتقاد کامل ایمان درست هر شهر و دیار معتقد جناب سال تمام  
صلی الله علیه و آله و سلم که در اینجا می انصار این امر که نسبت به دین محمی نقطه از خوف و ششیر طبع نیاجا شد پس  
موجودان درین نوشتن سکو سکت تعصب و استاف اختیار کرده اند فادیه پادزارین فک و یک عقل از در حق دین و  
بهرین طریقی می تواند گفت که مطابق آنحال است و مع که مذکور شد ترقیه و سوسیه ترقیه خدا و دین نیتوانند بلکه بقسا و از  
و بر روی طبع قرار می باد فادیه پادزار که از خوبی خدا را نمی طلب معلوم نمود که حضرت مضمون صد مضمون ایمان و ده حد و در حرم جاری  
فرموده شریعت خود را و اراج بخشیده اند پیش سب است که با در صیاحب العیاد با سید حضرت مکتوبات شد و شاه و خانی که جناب  
مردم را مل نموده شریعت خود را و اراج دادند این را از خوبی خدا برخلاف است و عقل بعید که الله تعالی بر شریعتی می حق را  
در دنیا جاری می شود سبب آن که ایمان را بزرگو قیامت است که در صورت زیادی عقلان در صیاحب عقل حضرت مضمون  
ثابت می شود پس اگر این التزم می تواند که التزم نمایند الا در اکل اگر برین تقدیر خدا خواست می نوی خدا را می  
ایشان را در سنجید و اعتراض کشید پس حکم و استنش ایشان را ضرور فادیه پادزار و از ابتدای نامه التزم در سابق مذکور شد که  
حضرت **عجل الله فرجه** است که اگر غلغلاب آمد بصای آبی حکم را می خواهد که در انخریف خوبی جهاد و با سیف ظاهر  
یشو پس اگر در صیاحب مذکور ابا وجود اینکه سر مشق دین امانت ندین شریا اصلاح و سبب بهتر شود  
بوده ام بد و زور و ظلم می نمود پس از حضرت عیسی بگویند که چه صاحب و ستایش چنین می فرموده اند که الله تعالی  
پیچ نمی خدای پادشاه ایمان را مقرر نموده و تجمیع با در صیاحب است این و ظلم چنانچه جناب سال تمام صلی الله علیه و آله و سلم  
نموده اند بلکه در حقیقت همانا آن سبب حضرت مضمون فادیه پادزار با درین کل فادیه پادزار که گنجینه در این فرموده  
اگر در خیل این حکم خدا شد بود پس مخالفت حضرت عیسی حکم خدا العیاد با سید نه لازم می آید که بر تقدیر مذکور هرگاه ایشان را این  
که کم بوده که در تمام دینی من دروید و آنحضرت در حکما می یب هم شریف بر در چه جای آنیکه در شریعتی و در حدیثی  
تشریف می فرماید و چه جای آنیکه نام دینی من انور قدوم منیت لزوم منور میفرمودند پس هیچ مخالفت آنجناب حکم مذکور



قوس بنیات <sup>نسخه</sup> خانی الحال خلاصه همه سخنهای که از ویلهای معتبر بیان شده است سند  
و نشانهای که انبیا و ائمه است آنها بر حضرت موهود و عیسی از تورات و انجیل ثابت گردید و عقلند ان  
و مصطفیان بی برقی بودن آنها و در مذمت ابودن و نبیها مطلق شک نیست چرا که متقی هرگز چنین کار بود  
ایشان قدرت معجزات و شستن سخنهای شیرین و کفایت و طایفه کلامها پیشین خدا بیان کردن اینهمه  
بر ایشان ثابت است موفقی سوال و موصیاحان ویلهای بسیار چند دلیل این ساله بیان شد از ان بیها  
عیسایان سالک محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بان بطلان میکنند الحال محمدی عالمان از مصطفی کردن  
بیاید که ایند لیدها موقع و غور لاتی اند یانه و عیسایان که انکار نبی الله بودن محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
می نمایند این جا میکنند یا بیجا جواب **حشمت** خلاصه جوابه سابقه که تفصیل در مقابل  
کلام بودی که کور و سطور شد است که هر چند پیغمبر بر حق بودن حضرت موسی حضرت عیسی و اینها و علیهم  
السلام و نفس الثابت است لکن باید ریاضات هرگز از نشانها و اوصاف نبوت که در پیغمبران ظهور  
متحقق میاید بر آنحضرت بخوبی ثابت نگردیده اند و از انجیل و تورات که بر امور مذکور است لال نموده اند  
انهم نام تمام است زیرا که منکرین حضرت مذکورین آنها را کتب منزه من الله فیهم از انچه حال یاد میاید  
که خود و نصاری است بودندش هر چند اجماع ثابت نیست زیرا که انیم در اکثر امور مخالف حضرت موهود  
حضرت عیسی هم هستند پس باید ریاضات لازم است که مذمت ابودن ایند هر چه ثابت کنند  
از بیان باید ریاضات اصلا بر هر کاری آنها و جناب صاحب معجزه بودن آنها و دعا لیسات و شستن  
بودن مطالب که سابقه بیان نمودن بهنجیکه مسکت منکرین باشد ثابت نشده پس اکنون ضرور  
است که امور مذکور را بر طریقه عقل انرا پسند نمایند بیایه اثبات سازند الا انحرافشان از اثبات  
امور مذکور ظاهر و آشکارا خواهد شد هر چه باید ریاضات در مقدمه الباطل نبوت جناب سالک صلی الله  
و آله و سلم و خرد از انما جویشافیه کافیه مردود و باطل کردیم مقتضای اشارات کثیره حقیقت نبوت

حقیقت نبوت آنجناب بد رجحوت رسانیدیم پس لا اعلی الا ان است عسیر الالفاظ کردن میاید که امور مذکور

اقرار و تحقیق و اقرار است نه و عیسایان که آنجناب را پیغمبر حق نیتند بجای میزنند یا بجای سر حمله قول

**بی ثبات** چرا که ما مردم در فعلها می توانی در قرآن حسیت و دعوی تقوی پرستکاری می کردیم که در ظاهر

از ان جا بجای نیتیم و بغیر از انجا بجای عیا نیست که نمی آمد بودن نامکن است معجزات که سند دوم رسول الله

است در و کافیه نشده بلکه وی خود بارها اقرار کرده است که در طاعت آن نیست مگر من فیتا می نمودم

اگر چنین است پس کلام را چگونه یقین کنیم شما خود دریافت کنید هم چنین پیشینگی بر روی است نیشو مگر سخنانی

بسیار نوشت که در کلام های پیشین منسوخ بوده در ان از طرف خود سخنها منضم کرد و کلمات فساد می داد

بسیار نوشت بر این خود را زیاده از همه فضیلت او دیدش آسمان زمین را نسبت بهش تفرستد و نور خدا را بیشتر

از خلق الله قرار داد و کما در فعلها می توانی صداقت این سخن بهم نرسد از رواج مذہب اسلام هم رسالت محمد صلی الله

علیه و السلام و همه سخنها می توانی میشوند چرا که آن سخنها لائق الله تعالی قرار نمی یابد چرا که در انجا نفسانی طبعی

در دنیا وجود داشتیم ما داده اند **جواب هشتم** اینکه پادری صاحب این عبارت دعوی

کرده اند که ایشان در قرآن فعلهای آنجناب بجای حسبت جو کردند و برخلاف اتفاق و پرستکاری یافتند پس

غلط صریح است زیرا که از آنجناب هیچ امری خلاف تقوی منافی پرستکاری هیچگاه صادر نشده و نه آنکه

از قرآن مجید برام مذکور دالی امور را که پادری صاحب فی اتفاق و پرستکاری فهمیده اند در ان ایشان

خبر و خطا کرده اند و الا لازم می آید که حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب

اینهمه نبیاتی که بر پرستکاری خود با خدا عبادت می نمودند و انیکه پادری فاده نموده معجزات که سند دوم رسول الله

است علم اینخرف هم ناهم است زیرا که اگر پادری صاحب معجزات جناب صلی الله علیه و السلام را با وجود

متواتر بودن آن قبول دارند نبوت مسیح منجی عجاوین را ثابت نتوانند نمود آنجناب بجای قرار این سخن نکرده که

طاعت معجزاتی نیست من فیتا می نمودم هر چه پادری صاحب نیتند که نموده و نیتند من فیتا می نمودم

علاء و برین اگر آنجناب کی بر شیطانی فقر و هم ارشاد کرده باشد پس از قبیل این سخن باید گفت که حضرت ابراهیم  
 ارشاد نموده اگر چه بن حاکم و خاکسترم با نمک شکر شدن بجزارت جناب سالتاب صل الله علیه و آله و سلم و  
 نمودن انگوته پا در ایصاحت اشغال این مقامات در اعلیٰ حقیت آنجناب نوشته در حقیقت جزئی  
 عیسای اعتراض کردند که آنحضرت بشارت آنجناب نبوی آفریده اند چنانچه معلوم کردی و اینکه افاده  
 فرموده هم چنین شریفی نبوی ثابت نمیشود پس برین طرز منکرین حضرت موسی حضرت عیسی علیهما  
 السلام هم میتوانست گفت که شریفی کنی شان ثابت نمیشود و بسیار سخنهار ایشان از آیات و در آن سخن  
 در کتب و صحف سابقه مندرج بود و منضم نموده اند ما جوابیه و جوابات افاده کرده کلمات طرفدار حق  
 بیشتر مذکور شد که حضرت موسی حضرت عیسی نیز سخنهای بسیار بیان کرده اند که طرفدار ایزان  
 ثابت نمیشود پس منکرین در حق شان هم میتوانست گفت که این سخنهای طرفدار ایزان که ایشان در حق خود ذکر  
 کرده اند لا انکله از فعلهای شان صدقات آن سخنها بهم نمیرسد ازین معلوم میشود که آنحضرت پیغمبران  
 بر حق نبوده اند افاده پا در از رواج مذہب اسلام هم لکن برین طرف میتوانست گفت که از رواج مذہب نبوی  
 رسالت آنجناب و همه سخنهار و میشود چرا که سخنهای شان لائق الله تعالی قرار نمی یابد زیرا که آنجناب  
 کلمات بجان خود را بر کلمات طبع نفسانی داده اند با ایشان ارشاد فرموده که اگر شما اطاعت من نمی کنید خدا  
 شما را در زمین دنیا چنین زمین خواهد داد که در آن نه برای شرف و نه فقر و نیست و در آن طعام مال  
 اسباب شما فراوانی خواهد بخشید لی غیر فلک ترجمه قول **لی ثبات** مکنتم فی الدنیا  
 بیان شد که قرآن مجید صدقات خدا را چنانکه در تورات و انجیل مقدس آشکارا ملاحظه میکنند  
 و سخنهای شریفی کنی آنها را که بروقت کامل شده در روع می نماید بخشش کنه و از اعمال مقرر بسیار  
 برخلاف کلامهای پیشین خدای تعالی که عیسی مسیح در آن راه و حق و حیات معبر کرده رفته است  
 لکن چنانکه خداوند تعالی بقول است اختلاف از وی نامکن ازین سبب و یک عقل و آن بر حق قول

خدا نخواستند و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرآنی را بر آفرینی برب سلام هم ظاهر است که این برب  
 مذکور نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانیت پس کدام دیهوش و عقلمند بود چنین بیسبب از برب خدا حق گرفته  
 و بیسبب از حقین نیست که هیچ اهل اسلام را تا امروز از منصب دریافت ننموده و برب سلام را قبول کرده است بلکه  
 عیسایان متعصب جمیع انبیاء هستند و صحیفه‌های ایشان را کلام خدا انهم بران عمل میکنند همچنان محمد صلی الله  
 علیه و آله وسلم را هم رسولی می‌فهمید و قرآن را کلام الله باور میکردند بشرطیکه محمد صلی الله علیه و آله وسلم آن سند  
 داشتی قرآن مطابق کلامهای سابق خدا نه برخلاف آن خبر دادی **جواب هشتم** در بیان  
 بتفصیل مذکور شد که قرآن مجید اصلاً صدق خدا را باطل نمیکند و بیشک کفری انبیاء را دروغ نمیکند و باید پس چه  
 پادری ذکر کرده سابقاً از معرض اعتبار است و خلط اعمال محصول بخشش از شریعت موسوی و عیسوی  
 هم ثابت است زیرا که آنحضرت هم طاعات عبادات و امور خیر را مقرر فرموده اند پس طعن کن بر جناب سالمت  
 صلی الله علیه و آله وسلم بسبب مزبور بود چرا که باید صاحب عالمی باشد که امر مذکور منافق است سابقه  
 است پس باید یک تفصیل از این بدو اثبات نرساند کلام شان قابلیت قبول ندارد و افاده پادری  
 پس چنانکه از هر گاه که بیشتر از بیانات و احتجاجات ظاهر و آشکار شد که هرگز قرآن مجید صادق القول و  
 خدا را باطل نمیکند و کتب سابقه را دروغ قرار نمیدهد و از فصاحت و بلاغت و نظم عجیب و جدید آن ظاهر و  
 عیانست که کلام انسان نیست پس بر کلام خدا انهم و جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم  
 را رسول حق و نصیحتین صریح بی تضافی است افاده پادری از اجرائی بیسبب سلام هم چنین حکما و ظاهراً  
 هم می‌تواند گفت که نظر لایق اجرائی مذکور سوی هم ظاهر که آنهم بیسبب نیست بلکه از زور و ظلم و طمع نفسانیت  
 است چرا که ایشان هم را بسیار طمع نیا داده و هر که مخالفت شان کرده و یا بجان او داده اند پس کدام  
 دیهوش و عقلمند چنین برب را ندیدند خدا می‌تواند گفت و ابواب الجواب قائم و پادری عیسایان را حقین نیست  
 اگر می‌بود و گویند را حقین نیست که کسی از عیسایان تا امروز را انصاف دریافتند و بیسبب را قبول کرده است



چنانچه موسایان بقتلار جمیع انبیا کردند و صحیفهای ایشان را کلام خدا شد و بران عمل خود را همچنان عیسی  
هم برین حق فهمید و کلام الله بودن انجیل را قبول میکرد و نیز بطریقه عیسی آن سند را داشتی و در  
انجیل خبرهای نامطابق با کتب سابق مثل دعوی بنیت الوهیت و غیره بیان نکردی پس چه صاحبان

جواب این کلام بآن صاحبان خواهند داد همان جواب از طرف ما هم بفرستند **ترجمه قول**

**بی ثبات** پس بسیار مناسب است که همه اهل اسلام هم تحقیقات این سخن بکنند و یقین  
آید که اگر ایشان از خدا دعوت را منصفی دریافت نمایند پس الله تعالی این سخن را بر ایشان  
خواهد کرد که محمد بنی صلی الله علیه و آله وسلم صادق القول نبود و رسول الله بوده که بهتری خلق خود  
میخواهد نه رسول الله از آنکه اگر خوش است و خود پاکیزه است نه رسول الله آنکه خلق الله را محبت میفرماید  
**جواب حشمت** هرگاه که ما محبت نبوت جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم و بطلان ادله  
منکرین را بخوبی ثابت کردیم پس ما هم مناسب است که بطریق یاد صاحب بگوئیم پس بسیار مناسب است  
جمیع عیسائین هم تحقیقات این امر بکنند و البته اگر ایشان بنیت خالص از خدا دعوت خواهند خواست و  
بافصاف دریافت خواهند کرد و الله تعالی این امر را بر ایشان آشکار خواهد کرد که محمد صلی الله علیه و آله  
وسلم بنی صادق القول رسول خدا صلی صادق القول بوده و فرستاده همان پروردگار بوده که  
خلق خود را بخواند و در کار که حضرت موسی و حضرت داود را مبعوث نموده ایشان را برای ترمیم  
دین حکم فرمود که مخالفان حج در ایک قلم قتل مایا کنند و رسول پیغامبران خداوند بوده که از پاکیزگی  
خوش است خود پاکیزه است و خلق الله را محبت میفرماید و پاکیزه بوقت صلحت عذاب هم نازل کرده گما  
نزار را از خلعت خود هلاک مینماید چنانچه خود یاد صاحب قرار و اعتراف این امر و فقرات آینده  
**ترجمه قول بی ثبات** مگر این سخنها از قرآن و از فعلهای محمد صلی الله علیه و آله وسلم خلاص  
اند که از آنها پاکیزگی خدا ثابت نمیشود **جواب حشمت** هرگز از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله

و آنکه مسلم می‌گوید فعلی که منافقین بر حق تعالی نسبت می‌دهند هر چه بیشتر ذکر ده است جوهرش از نجات می‌ماند که شد ترجمه  
**قول بی ثبات** و در مقدمه بخشش که عاصیان از بدن سرار نمایند و الله تعالی را بغیر  
قراردیدند و اگر چه از کلام خدا ثابت است که از سرای کائنات فرشته محفوظ مانده اند بلکه از بهشت عذاب  
تا بر می‌خورند انداخته شده و اگر چه الله تعالی از سبب که در زمان نوح تمام جهان را عارت کرده و چند شهرهای  
والایت کفنان از آسمان نازل و کبریت بارانیده خاکستر نموده پس با وصف نیمه محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
که کار از انبیس سرانداختند و او صدق را باطل نمود و جواب **جستار** است که  
جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم این را را نشان نموده که هیچ عاصی از نجات نماند بلکه مشهور و معروف  
است **اما خلقت الناس لکن عصی الله و لو کان نسیباً لفرشتگان و انجاء لکن اطاع الله و لو کان**  
**عبداً لفرشتگان** پس او می‌گوید که باوصیای غیر نصف بودن خدا را بفرموده با شصت و نیمی باطل علی باطل  
است تا آنکه یکدیگر دروغی کرده که از کلام خدا ثابت است که از سرای کائنات فرشته محفوظ مانده اند و از بهشت  
در تاراج و فرج انداخته شده پس باب اضاف ملاحظه نمایند که دیگر کدام دلیل و تفسیر ملائکه الله با و ازین باب  
و عیایان ایشان را عاصی فاسق و فاجر میداند و قائلین می‌دانند که بعضی از ایشان از بهشت اخراج شده اند  
و در تاراجی جهنم انداخته شده بپناه می‌طلبیم از جنین عقاد فاسد سره میدانیم تمام ملائکه معصومین را از کلاه و منسوخ  
جاننا که جنین نیست بر خدا بوده باشد سبحان الله که ملائکه مرکب عصبیان میشوند پس نسخ نمائیکه ایشان را  
با بنیارسانیده اند لکن عقاد و اذعان باقی نماند و بنیان نبوت و رسالت خدای بر گردیده و غرض و آنست که  
با و ریاضت که در کور ثابت نگذرد کلام نشان از پایداری قابلیت قبول ساقط است لکن عیایان این البته قائلین  
که تمام مساقی نجات میسر شود و حصول عذاب غیر آنیکه عباد حق و طاعتی و امیر خیری را واقع کند و اهل بهشت  
خواهند شد و یکدیگر و کوشش از عذاب محفوظ خواهند ماند پس کمال تعجیبات که خودشان که عقابا بجنین  
نموده خدا را با نصف قرار میدهند و صدق آن پروردگار صادق القول را باطل میکنند با حق تعالی

امور مکرره چنانست که کتاب صلی الله علیه و آله وسلم میباید العیاذ بالله من غلبه العصبیه و الهوی بالجمله  
بر این تقدیر خود میگویند که هرگاه از برای انسان هر چند محفوظ مانده اند بلکه از نیست در تاریکی و دوزخ و  
عذاب نازل شده و هرگاه که الله تعالی از سبب کینه و در زمانه نوح اکبر تخلیقات خود را نیست و ناپدید کرده و چند  
شهرهای ولایت کفار از زمان آتش گوگرد و بارانیده خاکستر نموده پس فساق و فجار اهل ملت عیسوی که  
از عذاب محفوظ خواهند ماند ترجمه قول بی ثبات مکرر در شریعت و انجیل فرموده است  
لعنت بر آنکس که بر هر سخن عمل نکند اگر آن شریعت را الله تعالی کامل نمائید پس می صادق القول چگونه  
قرار باید جواب **حشمت** تا که این انجیل تا آنکه سراسر این الهی فهمیم زیرا که از نظم و نسق آن  
ظاهر و آشکار است که منزل جبرائیل است که شمار البته عمل مان ضروری درین هنگام بیان  
تقدیر که هرگاه عیسایین شتر احوال میدادند و خود را خوشحال میفرمایند و از امر حقان اعراض میفرمایند  
دارند حال آنکه خدا در تورات بکمال شد و حکم اخیری فرموده است از هر دو اول نهایت مانعت نموده  
پس چنان از لعنت که محفوظ خواهند ماند و هرگاه که عیسایین در امور مذکوره شریعت موسوی را کامل کنند  
پس آیا ایشان صادق القول و آن خدا را باطل کردند یا نه ترجمه قول بی ثبات مکرر  
در انجیل مقدس خبر داده است که الله تعالی چگونه صادق است و چنان وی کند کار از خواسته بشید  
چرا که در یک مقام کلام الهی مرقوم است که عیسی سیح عوض کند کاران لعنتی شد تا که مردم از سبب  
خدا را بدست باز قرار یابیم جواب **حشمت** اول انجیل مقدس بود و این انجیل خود را ثبات  
نمایند بعد از آن خبر این خبر خواهد آمد و تا نیا ازین لعنتی شدن برای بخشش عیسایین صاف ظاهر میشود که  
حضرت عیسی از آنکه العیاذ بالله فرعون باطل نصاری ایشان را لعنتی نموده جدا بوده اند و آنها را بدست  
میشود که انجیل خود خدا بنوده زیرا که لعنتی شدن اقله قبل و بدترین امور است خود را بدست صاحب  
سابق قرار نموده که خدا را که قیام نموده و پاکیزه است تا آنکه کلام ظلم و جبر علی الضافی ازین زان خواهد بود و خدا

کلام خود را در تورات  
نموده و از خدا در تورات  
حضرت عیسی ازین  
خاک کرده این را  
خطای صریح است  
و اینست

خدا معاذ الله انتخاب را که معصوم و بیگناه بوده اند بعضی گناهکاران لغتی ساخت سبحان الله و صلی الله علیه و آله  
 با وجود نسبت کردن چنین بی انصافی بجانب ابا رجوانه بجانب سالک صلی الله علیه و آله و سلم نسبت  
 اسناد امر مذکور طعن و تشنیع میکنند شاید تا حال این شعر را معذرتاش نشده هر که حال عجیب نوشتن است  
 طعنه عجیب یک لای چیزند در اینجا ملا خطه بکشد که رضای بجانب انتخاب معصوم و مطهر برای منفعت خود  
 نسبت لغتی کردیدن العیاذ بالله من هذا منین قبح قیاس را بر حضرت روا میدارند لکن اهل اسلام  
 را اینقدر با پس و پیش کاظم تعظیم و توقیر انتخاب است که هرگز چنین امور مستفحجه را بجانب انتخاب نسبت نمیکند  
 بین تفاوت راه از کجاست تا کجا پس اکنون اهل انصاف بیان فواید که تاریخ حضرت عیسی علیه السلام  
 اند یا حضرت نصاری ترجمه **قول بی ثبات** از شیخ زمانا بید که نزد اهل اسلام ثابت بشود  
 که عیسایان از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نه آنچه اهل اسلام بغض میدارند که صرف ازین طریق که وی  
 مقرر کرده است و بهلاکت میرساند چرا که آنطریق از خدا و از محبت و از عقل و از سلامتی و نجات برخلاف  
 است اینهمه سخنها ثابت شد به **جواب هشتم** اگر عیسایان از تغییر و از انبغض و عداوت  
 ندارند پس اینقدر دانی و در تبیین شناسی ایشانست حقیقتی بعوض این را ایشان از توفیقات نیکو  
 کنند و الحق که ایشان اینقدر حق ایشانند که ما قابل بغض و عداوتیم لکن اکنون از ایشان این امید  
 در سلوک مسلک انصاف را اختیار کرده مقرر و معترف حقیقت این طریق حق هم بشوند و از بغض و عداوت  
 این صراط مستقیم توبه انابت نمایند زیرا که اینطریقهاست که حضرت عیسی خبرش در انجیل داده است  
 و هرگز اینطریق بهلاکت نمیرساند و اصلاً از عقل و محبت خدا و نجات و سلامتی بعید برخلاف است  
 چنانچه از اجوبه سابقه این امر بخوبی ظاهر و آشکار میگردد ترجمه **قول بی ثبات**  
 ای مسلمانان اگر اکنون منصفی کنید بین یقین است که شما هم اقرار خواهید کرد که ایندهست عیسایان را  
 بخود خدا هرگز نسبت اندرسانید **جواب هشتم** مطابق همین کلام هم میگوئیم که بعد

اوله واضح و اجوبه بسیار پلوسب که در سابق آنها را بیان نموده ایم خودتان ای گروه ملت عیسویه اگر انصاف  
کنید پس یقین است که شما هم از انوار امید که در این مذهب شما با وجود اینکه در عقایدات شما داخل است که خدا  
موجود اند و حضرت عیسی را بنی نفع خود معاد الهی میگیرید حال آنکه ما اول صریح مستوجب که او را ثانی صفا  
مستلزم است نه دلیل حضرت عیسی را بنی غیر ذلک بن عقاید و اگر انصاف داشته باشید که هرگز نماند از انکه یکبار  
خدا و معز و قول نموده اند رسانید ترجمه قول بی شائبه پس از این عیسایان را الزام نمیدید که  
رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را باطلان میکنند و خود را الزام میدید که بغیر دریافت کردن محققترین  
سخنانشه جواب حشمتا بر ما خود را الزام بدیم که بجای دریافت محققه حقیقت نبوت جناب  
زنا کتاب صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و از ویسیها اینکه نزد شما حقیقت نبوت انبیای یقین ثابت شده است بهمان  
جهان لائل خواه بهر از ان نبوت انتخاب نمائید شده و چگونه عیسایان من غیر هم را در محققه الزام ندیم  
حال آنکه ایشان صریح در عینا غفلت بی انصافی عینا ترجمه قول بی شائبه  
از سبب همچنین غفلت یا مستغنی بر ارباب و کور ما بنودان و امتهای دیگر را که شدند و از همین سبب معتقد  
باشند که در ما محمدی هلاک گردیدند و شما از غصب بید و محفوظ خواهید شد اگر از خوف و از نامل از انصاف  
در یافتن مذهب حق که در تورات و در بوکتا بهای انبیاء و در انجیل مقدس مندرج است آنکه از زمانه آدم  
شروع شد تا زمانه آخری قائم خواهد ماند قبول نخواهید نمود جواب حشمتا ما هم باین مقتدر  
پا در صیاج را بنی غلط و نصیحت بر همین طریق میگوئیم که از سبب همچنین غفلت یا مستغنی که عیسایان را شما  
و در ان خود کرده اند هزارا و کور ما بنودان و امتهای دیگر را و هلاک شدند و از همین سبب تصور معاف  
باشند که در ما عیسایان و عیسایان هلاک گردیدند و شما آنچه قطع و قطع بود و در انچه در عینا امته همدیگر  
رسالتا صلی الله علیه و آله و سلم واقع گردید و اظهر من الشمس این من لا اله الا الله و انچه در بعض خود  
حال عیسایان شده آنهم در تواریخ مندرج قطع نظر از ان همیشه در زمان سابق عیسایان از دین



نجات دهند که الله تعالی ویرایش کند باین از روز ازل متفرموده است عینی عیسای مسیح ایمان باین امتیاز را  
 بنده قبول نمود و بعد از این هر چه بودی محاربت بجان ایشان میکنند آنچه بیکر آنجناب خبرش داده است خدا بر همه مقبول  
 و بر کزندگان بر ایشان کار کرده و او یکسر منجناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنجناب هم ایمان بیاورد تا که از  
 بخشش خدا و اوست نجات بشوید ایند عاها می نمودن بجهت عیسایان و جمیع باشندگان هندوستان تمام توان  
 و قبایل جهان است خدا با دستان با و در مقام جواب کلام با و بصاحب تمام رسید الحمد لله علی نعمه و انکسر علی الله  
 اکنون آنکه واجب الغرض است بخدمت عیسایان معروض میشود **صحیح** که کمال رضا جان ملت  
 عیسویان ساله اطلاع کند و بر مضامین جلیله و مطلع شود پس دل ویر این امر لازم است که مقتضای الحق حق  
 بالاتباع از الله عادت و محبت این بابی دست بردارنده از یکدیگر انصاف بجان دل با عتقاد کامل مقرو  
 معترف بجهت منجناب صلی الله علیه و آله الاطینا بنویس که در حقیقت ایندین هیچ مقام شکست باه  
 نمیداشد اگر احیاناً ازین اوضاع و احوال گرفته کرده متوجهی اید می بشوید پس خدمت می این انماست که اینجا پیغمبر دارد  
 رساله از رشتی نامه است اینچنین می گویم چگونه درستی و خوشنویسی او را بنمودند و چگونه که الا تعصبیت بی اضافی می گویم  
 مصنفین ظاهر و آشکارا داشت علی هذا القیاس که توجیه امر مذکور شود و بر واجب لازم است که مضامین مآلها را در  
 خود منع کج کرده ایم جواب انتم علی حدیث علی و تفصیل فرمایید و جواب هیچ کلام را فرود گذارید و قلم انداز نماید و کار بر این انصاف  
 عاجز بودن انگشت تحریر جواب است اگر کردید بکده در ضیو و روشن تحقیق ضرورت شیعه باز کار کرده جواب می گویم پس این شخص و سببه  
 ارباب است خواهند شد و محله تحریر جواب این رساله جلیله الحمد و شرف عایت امیر و کفر و منتهی آنجناب محبت علی و علوت ایند عاها است که از  
 مضامین حقیقت گناین رساله صاحبان عیسویان تمام توانم قبایل هندو بر همه آنها از رحمت عطا و قوت و ابواب هدایت انصاف  
 و اکنون ما این رساله را بر حمد الهی بوقت حضرت سالت پناهی می کنیم چنانچه از ما مورد ذکر و شمع خنوده ایم پس می گویم الحمد  
 علی خیر ال نعم و الاطیایا و الصلوة علی نبینا محمد و آله و اسادات البرایا تمام شد رساله تأیید المسلمین فی  
 اثبات نبوة خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین لطیفین الطاهرین





CALL No.

۲۹۴۶۲

ACC. No.

۱۳۹۵۵

AUTHOR

مبارق، سید

TITLE

تأثیر الحقیق فی اثبات نبوة خاتم النبیین

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
OF ISSUE



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

